

رہروان رہبر (ویژہ نامہ)

بنیاد فرهنگی خواهران حزب وحدت اسلامی رہروان قائد شهید مزاری رحمۃ اللہ علیہ

سال اول - شماره سوم - حوت (اسفند) ۱۳۷۴



ماکت حرم مطهر استاد شهید

الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْقَائِدُ الشَّهِيدُ.
الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومُ وَابْنُ الشَّهِيدِ
وَأَخُو الشَّهِيدِ
الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحِ.
الْسَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَقْتُولُ بِيَدِ الظَّالِمِينَ الْخَائِنِينَ
الْفَاكِثِينَ وَالْمَارْقِينَ

مطالب این شماره

- سر مقاله ۳
- پیام استاد خلیلی دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان ۵
- در افغانستان شعارها مذهبی اند عملکردها نژادی ۷
- تکیه به خدا و اراده ملی شکست ندارد ۲۳
- حدیث خاطرات از «عبدالعلی مزاری» ۲۷
- ۱- مصاحبه با حجة الاسلام والمسلمین استاد عرفانی ۲۷
- ۲- مصاحبه با حسین الف ۳۰
- ۳- مصاحبه با آقای سید جعفری ۵۷
- ۴- مصاحبه با آقای بصیر احمد دولت آبادی ۸۷
- ۵- مصاحبه با حجة الاسلام آقای محسنی ۹۹
- رهبر شهید پرچمدار عدالت ۱۰۱
- تقدیم به : «قافله سالار شهادت» ۱۰۳
- قافله سالار عشق ۱۰۳
- غم هجران ۱۰۵
- رهبر عشق ۱۰۵

□ تذکر:

به علت تراکم و کثرت مطالب نتوانستیم بعضی از مقالات و مطالب آماده شده را به نشر بسپاریم
انشاء الله در شماره بعدی از آنها استفاده خواهیم کرد. قیمت ۴۰۰ تومان



سر مقاله

در آستانه اولین سالگرد شهادت رهبر شهید استاد مزاری رحمته الله

زعامت موجود در افغانستان در ابعاد مثبت و منفی آن مقدم بر تمایلات اجتماعی و در واقع هدایت کننده آن می تواند باشد، تقدم نیست زعامت و شخصیت بر نقش اجتماعی و تمایلات اجتماعی را شخصیت استاد شهید مزاری مبرهن ساخت، ما هیچ تردیدی نداریم که شخصیت قائد شهید زنگاهی گذرا در حدیث خاطرات رهبر شهید که ما در این جزوه گوشه های از آن را فقط منعکس نموده ایم، بخوبی حقانیت تقدم نقش رهبر و شخصیت را در تحول اجتماعی و سیاسی بر عوامل دیگر در ایجاد انقلاب و قیام باثبات می رساند، تمایلات و آرمانهای انسانی در هر جامعه وجود دارد اما این رهبر و شخصیت منحصر بفرد آن است که تمایلات اجتماعی را با صریح ترین زبان و قاطع ترین کلام، تبارز می دهد، این رهبر و شخصیت اوست که در کنار مردم و در قلب اجتماع ملتهب و ستم کشیده در مرور زمان و شدت بحران با عمل و رفتار خود به نقطه صعود می نماید که مجسمه آرمانهای اجتماعی مردم خود واقع شده است. کلام مزاری عمل مزاری هر کدام بمنزله یک خط و راه برای مردم ما مطرح شدند، استاد شهید همان گونه که در زمان حیاتش رهبر جامعه ما بودند قطعاً در عهد شهادت هم برای مردم رهبر خواهند بود، رهبر شهید مظهر آرمانهای مردم ما شدند و با خونش میثاق جاویدانگی تعهد ایمان و ایثار و شهادت را، امضاء کردند، مادر حدیث خاطرات سیاسی قائد شهید نمونه های از جاودانگی آرمانها و شخصیت ایشان را می خوانیم، مزاری جاودانه است زیرا که آرمانها بزرگ انسانی و اجتماعی ایشان جاویدانه است، ما گفتیم استاد شهید مجسمه اعتقادات و آرمانهای اجتماعی ما بودند، تا زمانی که جامعه ما زنده است و صاحب حق و حقوق انسانی در این سرزمین قطعاً مزاری زنده است.

بنابراین مشاهده می شود که رهبر شهید مزاری جایگاه و منزلت سیاسی و اجتماعی خود را در حد رهبری و زعامت یک مردم احراز کرده بودند، احراز زعامت اجتماعی محصول ایمان و ایثار استاد شهید ماست ما در این جزوه می خوانیم که استاد شهید مزاری مطلقاً زندگی خصوصی نداشته است ایشان تمام عمر خود را وقف کامل جامعه نموده و بصورت یک مجاهد حرفه ای کلیه تمایلات و علایق شخصی خود را کنار گذاشته و با تمام اخلاص و صداقت در کنار مردم خود ایستاد، و هرگز در موقف اجتماعی خود در جوار دشمن قرار نگرفته، رهبر شهید درست بعد از بلوغ جسمانی خود مبارزه اجتماعی را در راستا هدایت اسلامی از جمله فرایض زندگی خود دانسته و این بسیار مهم است که یک رهبر مبارزه اجتماعی را به مثابه یک وظیفه شرعی و دینی دانسته و خود

در تحولات اجتماعی و انقلاب های عظیم در تاریخ، فاکتورهای زیر بنایی، در تکوین حادثه ها و واقعه های انسانی الزاماً وجود دارد، تفسیر حادثه های عظیم اجتماعی با استناد بعوامل اساسی آن، یکی از عمده ترین مباحث در فلسفه تاریخ بوده است آنچه که بسیار حائز اهمیت می تواند باشد، تقدم فاکتورها در پیدایش حوادث تاریخی و نقش بارز هر یک از این عوامل است، بوضوح دیده شده که در خلق یک حادثه اجتماعی، عوامل متعددی وجود داشته و این عوامل در تکوین واقعه های انسانی هر کدام جایگاه و منزلت خاصی خود را می تواند داشته باشد. امکان دارد در پیدایش یک حادثه عظیم اجتماعی دهها عامل در خلق آن وجود داشته باشند. اما مهم پیدا نمودن عامل اساسی و زیربنایی واقعه اجتماعی است. متفکر و مفسر تاریخ با عمق فکری خود، در صدد عامل مقدم در خلق حادثه ها است. بعنوان مثال در جامعه شناسی نظریات متفاوت در تقدم هر یک از عوامل به مثابه عامل زیربنایی اشارات و اظهار نظرهای جدی صورت گرفته اند، برخی معتقدند، اقتضای عامل اساسی تحول است برخی دیگر اراده و نیت اجتماعی را عامل اساسی در پیدایش حادثه ها ذکر کرده اند و عده هم معتقدند که شخصیت و اراده آن، مقدم بر هر عامل دیگر در تکوین حادثه ها بوده است. اما در تمام این اظهار نظرها نقطه مشترک و مورد توافق، قبول همه عوامل در پیدایش حادثه تاریخی بود. و هیچ کسی نقش اقتصاد. اجتماع شخصیت جغرافیا و ... را مردود نداشته اند، فقط تفاوت نظر و استنباط های مختلف در تضارب افکار انسانی تقدم و محوری بودن هر یک از این عوامل بوده است.

بنابراین ملاحظه می گردد که متفکرین سیاست و اجتماع در یک محور توافق نظر دارند و در موارد دیگر اختلاف نظر، توافق در تأثیر هر یک از عوامل فوق الذکری، وقوع حادثه های اجتماعی است اما اختلاف در تقدم و محوری بودن کدام یک از عوامل بوده، حال در ظل این توافق. و اختلاف می پردازیم در حوادث اجتماعی افغانستان و انقلاب خونین در این سرزمین قدر مسلم باعتقاد ما در این انقلاب و انقلابهای مشابه این است که ما تمایلات اجتماعی جامعه خود را هرگز نمی توانیم در خلق و وقوع حادثه های اجتماعی، نادیده بگیریم و چه بسا که در انقلاب اسلامی افغانستان، نیت اجتماع در خیلی از موارد حالت محوری خود را، تبارز داده است اما اگر در عمق تحولات جامعه خود نگاهی بیاندازیم ما می توانیم قویاً این اعتقاد و ادعای اجتماعی را در تحولات جامعه خود، بیان نماییم و آن تقدم نقش شخصیت است، بر اجتماع و هر عامل دیگر در این انقلاب خونین نیست هر یک از

ایثار و شهادت مزاری هر کدام اثرات بارز انسانی و اجتماعی خود را در جامعه ما بجای گذاشت.

ما قویاً باور داریم که جامعه در عهد رهبری شهید مزاری و همینطور بعد از شهادت رهبر دیگر قطعاً آن جامعه ماتم کشیده قبل نخواهد بود، ما امروز در وضعیت و حالتی اجتماعی قرار گرفته ایم که می خواهیم در جوار سایر اقوام ساکن در افغانستان پشتون هزاره از یک، و تاجیک، با کرامت انسانی و حقوق اجتماعی خود زنده بمانیم می خواهیم در جامعه ما عدالت اجتماعی و سیاسی قائم شود و این درس را مزاری پیشوای شهید بما داده است. جامعه ما دیگر آن جامعه به خواب رفته و تحمیل شده قبلی نیست جامعه ما رهبری مزاری شهید را در تمام ابعادش بخود دیده است و خون مزاری رهبر و قائد شهید در راه آگاهی و عزت و اقتدار ما ریخته شده است دیگر این مردم عجیب شده آرمانهای رهبر خود می باشند و تا تحقق انقلاب انسانی و عدالت سیاسی در جامعه خود مبارزه خواهند کرد.

آری ما بجامعه خود باور داریم و آگاهی اجتماعی ما ضامن عدالت اجتماعی است ما باور داریم که آرمانهای بزرگ رهبر شهید در مغز جامعه ما درخشیده است و ما قویاً بجامعه خود و حزب خود و آرمانهای انسانی آن معتقد هستیم، ما خود را اولاد مزاری می دانیم و طبعاً وظایف خود را مطابق وصیت نامه پدر بخوبی انجام خواهیم داد ما در این جزوه که به همت جمعی از رهروان رهبر شهید تهیه شدند، خوشحالیم که با تمام مشکلات و فقر مالی گوشه های از شخصیت رهبر شهید خود را تفسیر نموده ایم، شرح خاطرات رهبر شهید و قرانت آن ولو در حد ناقص باز هم می تواند برکات خود را در مغز و دل ما بجای گذارد.

جزوه که در قالب سوالات از ناحیه رهروان قائد شهید مطرح شدند و مجموعه پاسخ های ارسال شده را در شکل جزوه حاضر در آورده ایم و معتقدیم خواندن آن برای نسل ما مفید خواهند بود گرچه عمیقاً باور داریم که شخصیت مزاری در نقطه ای که توانستند بگونه آرمانها و ایده های اجتماعی ما ظهور نماید و حتی باورمان را در فلسفه تاریخ تغییر داده باشد و ما را شخصیت استاد معتقد ساخته باشند: که نقش رهبر در تحولات اجتماعی مقدم بر هر عامل دیگر است و قتی که در مورد شخصیت استاد در این حد اعتقاد داشته باشیم طبیعی است که تفسیر این شخصیت بزرگ و جاودانه در شأن دانش و فرهنگ ما نیست ولی بهر حال در جامعه مزاری کسانی خواهند بود که در بستر زمان عمق شخصیت استاد ما را در تمام ابعادش بخوبی تفسیر و تبیین نمایند.

واز آنجائیکه اهداف «بنیاد فرهنگی رهروان قائد شهید» شناساندن هرچه بیشتر رهبر شهیدمان به ملت مظلومش می باشد «ویژه نامه سالگرد عروج خونین» اش را با بیان خاطرات آن شهید عظیم از زبان یارانش اختصاص دادیم که جا دارد از کلیه برادران بزرگوار که در این زمینه از هیچ یاری و مساعدتی دریغ نورزیدند کمال تشکر و قدردانی را نماییم و از خداوند منان برایشان اجر و پاداش دنیوی و اخروی را خواستاریم.

(اداره رهروان رهبر)

را الزماً متعهد با اجرای آن بدانند، برداشت رهبر شهید از اسلام این بود که در برابر ظلم و جنایت اجتماعی نباید سکوت کرد، استاد شهید همانگونه که در این جزوه می خوانیم در کلیه ابعاد زندگی خود بعد از بلوغ و کمال، مبارزه اجتماعی را یک اعتقاد و ایمان می دانستند و لذا بهیچ وجه حاضر نبودند که آرمانهای سیاسی و اجتماعی خود را ملوث نمایند.

رهبر شهید اصل «عدالت اجتماعی» را در جامعه خود یک قاعده و زیر بنا زندگی اجتماعی دانسته و شدیداً به عدالت اجتماعی و همبستگی و وحدت مردم علاقه مند بودند، اوضاع و شرایط حاکم در جامعه را همانگونه که در این جزوه مطالعه می نمایم، استاد شهید هرگز مطابق با معیارها و ضوابط انسانی نمی دانستند و لذا برای دیگرگونی اوضاع اجتماعی و سیاسی عمیقاً اعتقاد به مبارزه سیاسی و اجتماعی در پناه اسلام داشتند در ست همان چیزی که مردم عمیقاً دنبال آن بودند، مردم در جامعه تمایلات شدیدی در جهت اصلاح امور داشتند، اما جامعه و تمایلات انسانی هرگز بدون هدایت و زعامت قادر نیستند که تمایلات را بگونه منطقی منعکس نماید مردم و عقاید اجتماعی آنها در بعد فرهنگی اجتماعی سیاسی و نظامی و... اقیانوس است اما هدایت اجتماعی مستلزم زعامت ملی و اجتماعی است، رهبری صالح در هرگونه بحران عظیم اجتماعی حضورش عامل نجات جامعه از بحران خواهند بود، جامعه بدون زعامت عقیم خواهد بود و یا اینکه زعامت فاسد آن را هدایت خواهد کرد بهر حال چه زعامت فاسد مسلط بر اوضاع اجتماعی باشد و چه جامعه فاقد رهبری باشد قدر مسلم در نیازهای اجتماعی و ملی این خواهد بود که جامعه بدون رهبر اصولاً معنی و مفهومی نخواهد داشت، رهبری در واقع به جامعه مفهوم و معنی می بخشد، جامعه را از بحران و هرج و مرج مرگ آور نجات می دهد رهبری، جامعه را متحد می نماید و بان هدایت می بخشد و این است که نقش رهبری مقدم بر نقش اجتماعی جغرافیا اقتصاد، خواهد بود. استاد شهید مزاری در واقع مفهوم و معنی جامعه ستم کشیده خود واقع شدند، جامعه بدون مزاری و مزاریه ها، بی مفهوم و معنی است با حضور مزاری جامعه ما معنی پیدا کرد، استاد شهید بمردم فهماند که انسانیت شرافت اقتدار و عزت یعنی چه؟

ما در این جزوه می خوانیم که انسانیت یعنی چه شخصیت رهبر شهید، درس انسانیت را بما را دادند، در جامعه که هزار زشهای انسانی ما کتمان شده بودند حقارت و توهین فردی و اجتماعی جزء تاریخ ما بودند، انسانیت ما را زیر سؤال کشیدند، و ما را به مثابه انسانهای دسته دوم جامعه و فاقد هرگونه حقوق و منزلت انسانی قرار داده بودند، تاریخ ما شخصیت فردی و اجتماعی ما مبارزات و جهاد ما و خلاصه تمام خلاقیت های اجتماعی ما را کسی قبول نداشتند و یا اینکه در انحصار خود می دانستند و مطابق مصالح خود تفسیر می کردند، اما رهبر شهید مزاری بمنزله یک رهبر لایق و صادق هم بفرهنگ، ما و هم بجامعه ما و هم بتاریخ ما و هم بمبارزات ما و هم بر سرنوشت ما معنی و مفهوم بخشید، ما در این جزوه می خوانیم که استاد شهید عمیقاً یک انقلاب عظیم و روانی را برای ما ایجاد کردند، عزت اقتدار شجاعت مردانگی اخلاص و



پیام استاد خلیلی دبیر کل حزب وحدت اسلامی افغانستان خطاب به ملت

بسم الله الرحمن الرحيم

و لاتقولوا لمن يتقل في سبيل الله امواتا بل احياء و لكن
لاتشعرون (قرآن کریم)
کشته شدگان در راه خدا را مرده مپندارید که آنها زنده‌اند، اما شما
درک نمی‌کنید.

ملت آگاه و با شهامت!

مردم سلحشوری که با خون خویش میثاق بسته‌اید تا حضور خود را در تاریخ سیاسی و اجتماعی این کشور تثبیت نمایید! قبل از همه، شهادت پر افتخار مجاهد بزرگ و رهبر عالیقدر و حجت الاسلام و المسلمین استاد عبدالعلی مزاری، یاران هم‌رمز و فداکارشان و مردم بی‌دفاع غرب کابل را به پیشگاه ولی عصر (عج)، امت اسلامی، ملت رنج‌دیده افغانستان و مخصوصاً عاشقان راه آرمان ایشان تبریک و تسلیت عرض می‌نمایم.

تاریخ خونبار ما - که جز صفحه‌ی تلخ محرومیت و مظلومیت را تجربه نکرده است - اینک آماجگانیت انحصار طلبانه‌ی تازه‌ای شده است که چیزی که جز بی‌اعتقادی و خصومت در برابر آرمان عدالت و همزیستی مسالمت‌آمیز در جامعه‌ی افغانستان نمی‌باشد آرمانی که در سر خط مبارزه و تلاش رهبری شهید قرار داشت و سرانجام خونش را نیز به خاطر تحقق آن امانت گذاشت.

فقدان وجود استاد شهید مزاری، بدون شک که ضایعه‌ای بزرگ، المناک و کمر شکن، برای همه‌ی محرومان عدالتخواه کشور است. او برای آزادی، «عدالت و برابری در جامعه‌ی افغانستان تلاش میکرد و شخصیت عظمت و صلابت، تماماً مرهون ایمان او به حق سیاسی و اجتماعی مردمش بود. او خواستار تأمین صلح پایدار و وحدت ملی راستین، با اشتراک آگاهانه آزادانه و مساویانه‌ی همه‌ی ملیت‌ها و اقشار، در ساختار سیاسی و اجتماعی کشور بود. ضدیت با انحصار و تبعض‌های ظالمانه، تبلور جاودانه‌اش را در وجود رهبر

شهید مایه گذاشته بود. او به صداقت، وفاء، ایثار و حق شناسی مردمش مخصوص در شهر سربلند کابل - ایمان داشت و پیمان خود با آنان را همواره با خون خویش تجدید میکرد. حق و حقوق مردم، حتی در حادث‌ترین شرایط، تنها کلمه‌ای بود که بر زبان رهبر شهید جاری میشد. بر مبنای حق و حقوق مردم بود که او سه سال تمام را در زیر وحشیانه‌ترین حملات تشنه به خونان ملت، ایستادگی کرد و سرانجام هم به خاطر حق و حقوق مردم بود که خون سرخش را اهداء نمود.

«رهبر شهید» با درک مظلومیت و محرومیت تاریخی مردم خود، بدون توجه به تمامی هنگامه سازی‌های دشمنان، از مواضع نظامی، سیاسی و حقوقی مردم خود قاطعانه دفاع کرد و در این راستا، حتی یک گام هم عقب نشینی ننمود. تبلیغات رسوا و بی‌مایه‌ی دشمنان، برای وارونه جلوه دادن شخصیت، حقانیت و آرمان «رهبر شهید» بزرگترین جنایت آنان در حق ملت ما بود. دشمنان ما، در مجموعه‌ی بیش از بیست و شش جنگ‌شان، حتی یک مورد سند و شاهد ارائه نمی‌توانند که جنگ و تهاجم را حزب وحدت اسلامی آغاز کرده باشد، ولی در هر طرح صلحی که از سوی مجامع ملی و بین‌المللی پیشنهاد شده است، اولین و صادقانه‌ترین گام را «رهبر شهید» تعهد کرده و برداشته است.

امروز با شهادت استاد مزاری، بر اثر توطئه‌ی نامردانه و خائنه‌ی «طالبان» صورت گرفت. بهر حال، فرصت خوبی برای وجدانهای بیدار جامعه‌ی افغانی و سایر کشورها مساعد شده است که تاریخ و چهره‌ی کشور ما را - مخصوصاً در سه سال اخیر - در بعد وسعیت و روشتری مطالعه و مورد قضاوت قرار دهند صداقت استاد مزاری، در برابر راه و آرمانش با همه‌ی گفته‌ها عملکردها، موضعگیری‌ها و مخصوصاً با شهادت پر افتخار او مشخص میگردد و چهره‌های دشمنان نیز در تقابل جبهات و موضعگیری‌های تازه‌ی‌شان نمودار خواهند شد.

موضعگیری‌های سیاسی و اجتماعی «رهبر شهید» خواست و

را به حساب یک ملت، یا یک مذهب یا یک قشر خاصی از جامعه نمی‌گذارد و معتقد است که جنایتکاران، هیچگاهی با ملت خویش حساب مشترک ندارند.

۵ - افغانستان خانه‌ی مشترک همه‌ی ملت‌های کشور است «حق خواستن برای ملت‌ها، به معنای برادری ملت‌ها است، نه دشمنی ملت‌ها» این شعار «رهبر شهید» مزاری، بود که همواره بر آن تأکید می‌ورزید. حق خواهی، هیچگاهی به معنای تجزیه طلبی نیست. وحدت ملی راستین با تأمین حقوق سیاسی و اجتماعی همه‌ی ملت‌ها، حق تمامیت ارضی کشور و احترام به منافع و مصالح ملی ملت، آرمان «رهبر شهید» بود که «حزب وحدت اسلامی»، کما فی السابق بر آن تأکید می‌ورزد و هر گونه خدشه‌ای در آن را خیانت نابخشیدنی می‌داند.

۶ - «حزب وحدت اسلامی» تنها و تنها تکیه‌گاه اصولی و مطمئن خود را در میان مردم جستجو میکند مشی مستقل ملی و مردمی «حزب وحدت اسلامی» همچنان بنیاد عمل آن را تشکیل خواهد داد. حزب وحدت اسلامی، به هیچ کشور خارجی اجازه نخواهد داد که در امور داخلی کشور ما مداخله نماید این حزب همچنان از مردم آگاه و فداکار خویش انتظار دارد که با کمک‌های مادی و معنوی خود، پویایی حیات و استقلال آن را تضمین نمایند.

پدران، مادران! خواهران، برادران!

بندۀ در اخیر، لازم می‌دانم که یکبار دیگر، شهادت رهبر عالی قدر، مزاری بزرگ را به همه‌ی شما تبریک و تسلیت عرض نمایم «رهبر شهید» از میان ما رفت. اما آرمان او جاودانه است با جاودانگی آرمان «رهبر شهید». او هرگز نمی‌میرد همه‌ی ما بکوشیم که «رهبر شهید» را برای همیشه در چشمان خود داشته باشیم از دید او نگاه کنیم، با قلب او عشق به‌ورزیم، با ایمان او زندگی کنیم و با صداقت او به‌رزیم.

پیکر پاک «رهبر شهید» اکنون بر روی موج انسانی شما حرکت می‌کند اما راه و آرمان او اینک به راه و آرمان همه‌ی ملت و همه‌ی آزادگان تبدیل شده است.

من، ضمن آنکه به خون و آرمان «رهبر شهید» تعهد مجدد می‌بندم. از شما نیز صمیمانه می‌خواهم که ما و همه‌ی اعضای حزب‌تان را در تعقیب خط سیاسی و اجتماعی «رهبر شهید» معاونت کنید دوستان «رهبر شهید» را بشناسید و دشمنان وی را تشخیص کنید. «رهبر شهید» در هر لحظه و هر صحنه معیار جاودان شماست این معیار را فراموش نکنید.

لطف خدا و خون پاک «رهبر شهید» بزرگترین پشتوانه‌ی ما خواهد بود. والسلام علیکم علی جمیع الاحرار،

محمد کریم خلیلی،

۱۳۷۳/۱۲/۲۹ هـ ش

اراده‌ی همه‌ی مردم پر افتخار ما بود که اینک با خون «رهبر شهید» به استراتژی مستحکم حزب وحدت اسلامی مبدل شده است و این حزب، مصمم است تا راهی را تعقیب نماید که با خون «رهبر شهید» در پیچه‌ی تازه‌ای را به روی تاریخ سیاسی و اجتماعی ملت افغانستان باز کرده است.

بندۀ به عنوان یک از فرزندان شما مردم و متعهد به راه و آرمان استاد شهید مزاری، ضمن آنکه مسئولیت خطیر سرپرستی موقت حزب وحدت اسلامی را، مخصوصاً در خلاء ناشی از فقدان وجود رهبر شهید، فوق العاده دشوار می‌بینم، با آنهم با صراحت و تأکید اعلام میدارم که:

۱ - «حق خواهی» مردم خود را، به عنوان بزرگترین میراث «رهبر شهید» به هیچ عنوانی در بعد خیانت و سازش بر علیه حق محرومترین انسان‌های جامعه و ملت خویش قرار نداده و حق تساوی ملت‌ها و ختم تبعیض و «وانحصار و «بی‌عدالتی» را در سر خط جاودان مبارزات آینده‌ی خود خواهم داشت.

۲ - «حزب وحدت اسلامی» با آگاهی کامل از توطئه‌های خائنانی ضد منافع ملی کشور، جلو هر گونه انحراف از خط و آرمان «رهبر شهید» را - که خط و آرمان مردم ما نیز هست - خواهد گرفت و تجزیه‌ی ظالمانه در صفوف مردم خویش را قاطعانه سد خواهد شد. این حزب، به هیچ وجهی اجازه نخواهد داد، که رهبریت سیاسی مردم ما، در اختیار کسانی قرار گیرد که کوچکترین تعهدی در برابر آرمان «حق طلبی» و «عدالت خواهی»، «رهبر شهید» نداشته‌اند و نخواهد داشت.

۳ - جنایت‌های ضد انسانی مسعود - سیاف - ربانی در حق مردم قهرمان غرب کابل و همدستی معامله‌گران حرفه‌ای با آنان، ریشه در عمق کینه و عقده‌ی شان از مردم ما دارد و «رهبر شهید»، با درک همین ماهیت تاریخی، سیاسی و اجتماعی آنان بود که در طول سه سال، موضعگیری قاطع و خدشه ناپذیری را در برابرشان اتخاذ کرده بود. حزب و مردم، ما قتل عام چنداول و افشار، توطئه‌ی خائنانی ۲۳ سنبله و تهاجمات بی‌وقته‌ی یک ماه اخیر، مخصوصاً فاجعه‌ی بزرگ و المناک غرب کابل را، هرگز فراموش نکرده و هرگونه انعطافی در برابر این دشمنان را خیانت صریح به خون «رهبر شهید» و آرمان ملت خود می‌داند.

۴ - خیانت، غدر و عهد شکنی «طالبان» در حق استاد مزاری، و سرانجام شهید ساختن ایشان در یک توطئه‌ی نامردانه، بزرگترین جفا در حق ملت افغانستان است، ما ضمن آنکه این عمل ننگین را شدیداً محکوم می‌کنیم، خواهان مجازات سریع عاملان آن می‌باشیم، با تأکید اعلام می‌کنیم که حزب وحدت اسلامی، ارتکاب این جنایت را خاص یک دسته‌ی کوتاه بین متعصب و عقده‌ی می‌داند و به هیچ وجهی آن

در افغانستان

شعارها و مذهبی اند

عملکردها و آزادی

رهبر شهید، به مناسبت تجلیل از شهدای بخون خفته غرب کابل بویژه شهدای ۲۳ سنبله، در تاریخ ۵ جدی ۱۳۷۳، سخنرانی ایراد فرمودند که با مطالعه آن چهره دشمنان و خائنان بهتر شناخته می شود.

بسم الله الرحمن الرحيم

يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر وانثى وجعلناكم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اكرمكم عند الله اتقيكم.
(قرآن کریم)

سخنرانی کنند؛ ولی به علت یک سلسله مصایب و مشکلاتی که در طول دو سال و هشت ماه مخصوصاً در جریان جنگ اخیر برای شما خلق گردید و من در کنار شما افتخار حضور داشتم، ترجیح می دهم که این حوادث را بازگو کنم تا برای تاریخ و نسل آینده ما منعکس باشند و فرزندان مردم ما در آینده از شرایط سخت و از رنجی که شما در این مدت با جان و پوست و گوشت تان لمس و تحمل کرده اید، آگاه باشند و بخوانند و تجربه بگیرند. بناءً بخاطر این موضوع، یکمقدار، گذرا در رابطه با آیه شریفه - که عنوان مجلس خدمت تان قرائت شد - برایتان بحث می کنم تا روشن شود که درگیریهای جهانی مخصوصاً درگیری های افغانستان به خاطر چه بوده و چرا هست؟ سپس در رابطه به جنگ اخیر و توطئه ای که در اینجا بود و با حضور شما و مقاومت فرزندان تان خنثی شد توضیحاتی ارائه می کنم. شاید وقت برایم اجازه ندهد که همه ابعاد و جریانهای این توطئه و عملکرد تعدادی را که

با ابراز تشکر از شما مردم قهرمان و حاضر در صحنه از مجاهدان سنگر نشین، کمیته فرهنگی حزب وحدت، حرکت اسلامی، شورای مساجد و اتحادیه تعاون اسلامی که امروز این جلسه بزرگ را برای بزرگداشت از شهدای عزیز تشکیل داده اند و با اجازه اساتید عظام و مسئولین بزرگ، مخصوصاً جناب آیت الله شیخ زاده، می خواهم لحظاتی را در خدمت شما باشم و سخنانی را به عرض تان برسانم. البته شما می دانید که من اهل بیانیه و این قبیل چیزها نیستم، برای شما مردم باید دانشمندان و خطیبان

دست به خیانت زدند و علیه مردم شان قرار گرفتند، بیان کنم. لهذا صحبت‌م را در این رابطه به دو بخش تقسیم می‌نمایم: بخش اول آن را در این جلسه خدمت شما بیان نموده و بخش دیگر را به یک وقت و زمان دیگر موقوف می‌کنم؛ در اخیر در رابطه با اوضاع فعلی و وضعیت موجود، که مسئله مبهم و ضرور است با شما صحبت خواهم کرد.

بخش اول بحث مربوط می‌شود به عملکرد تعدادی از برادران حرکت اسلامی و بخش دوم - که در اینجا گنجایش ندارد - در رابطه با آن بخشی از وحدت اسلامی است که در مسائل، دست داشته و حالا فرار کرده و در کنار شما نیستند. و اما نکته‌ای را که لازم است در اول خدمت شما برادران خاطر نشان کنم این است که ما با برادران حرکت اسلامی خدمت شما برادران و مردمی که چهارده سال تحت عنوان حرکت اسلامی جهاد کرده و زحمت کشیده‌اند، هیچگونه اختلافی نداریم و روی صحبت‌م نیز با آنها نیست. برای من فرقی بین حرکت راستین اسلامی با وحدت اسلامی نیست. این مطلب در خلال صحبت‌ها برایتان روشن خواهد شد. ولی یک تعداد دیگر - که محدوداند و از چهار، پنج نفر تجاوز نمی‌کنند - بنام حرکت بر ملت ما جفا کرده‌اند و این وظیفه ماست که باید بی‌پرده صحبت کنیم تا برای تاریخ و نسل‌های آینده ما روشن باشد.

امروز وقتی که به جهان نگاه می‌کنیم دو تضاد را حادتر می‌یابیم: یکی تضاد نژادی و یکی هم تضاد اعتقادی و مذهبی. این دو نزاع در دنیا وجود دارد. شما اگر قضیه فلسطین را عمیقاً مطالعه کنید. اگر چیچن را در نظر بگیرید که روسها هجوم آورده و شدیدترین بمباردمان و خسارات را بر مسلمانها تحمیل می‌کنند اگر کشمیر را مطالعه کنید، که در آنجا هندوها بدترین وضع را بر مسلمانها تحمیل کرده‌اند، اگر قضیه افغانستان را بطور دقیق و عمیق بررسی کنید و حتی تاریخش را در نظر بگیرید، هیچکدام از این

دو تضاد بیرون نیست. این دو تضاد در بین جوامع بشری وجود دارند. شما جنگهای دوم جهانی را مطالعه کنید. دو صد و پنجاه سال تاریخ افغانستان را مطالعه کنید. فعلاً هم جنگهایی را که دو سال و هشت ماه است دوام دارد مطالعه کنید. از این دو تضاد خارج نیست و امروز دو رادیویی که در افغانستان وجود دارد، اگر شما خبرها و تحلیل‌های شان را گوش کنید باز از این تضاد و این درگیری - بطور مستقیم و غیر مستقیم - حرف می‌زنند.

در اینجا ضروری است که ببینیم اسلام عزیز - که یک دین همه جانبه است و قرآن کریم را به عنوان یک دعوت زنده و جاویدان برای نجات بشریت عرضه داشته است - درباره این تضادهای اجتماعی چه گفته است.

در آیه‌ای که قرائت کردم قرآن کریم خطاب می‌کند به «ناس» یعنی «مردم» «یا ایها الناس» یعنی «ای مردم»! در اینجا نمی‌گوید که این «مردم» مؤمن است یا غیر مؤمن. نمی‌گوید که مردم پیرو مسیح است یا پیرو اسلام، یا پیرو موسی، یا اصلاً پیروی از ادیان را قبول ندارد قرآن صدا می‌زند «ای مردم ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم». یعنی اگر مسیحی هستید اگر مسلمان اگر یهودی هستید همه‌تان را از یک زن و مرد خلق کردیم، لهذا در خلقت تان هیچ تبعیضی نیست. اینجا نمی‌گوید که تعدادی را از دو مرد و یک زن خلق کردیم یا از دو زن و یک مرد. می‌گوید از یک مرد و یک زن خلق کردیم؛ آنگاه شما را شعبه شعبه و قبیله، قبیله قرار دادیم؛ حرف در اینجا است: اسلام می‌آید این را که قیافه‌ها فرق دارد و نژادها فرق دارد صحنه می‌گذارد و می‌گوید که ما شما را قبیله قبیله خلق کردیم. اما چرا قبیله، قبیله خلق کردیم؟ «لتعارفوا»: تا یکدیگر را بشناسید. پس در اینجا می‌بینیم که اسلام این قوم و آن قوم را و این را که هر کس بنام قوم و طایفه‌اش یاد شود صحنه گذاشته است و این جرم نیست. اگر ما می‌گوئیم: هزاره، یا تاجیک، یا پشتون یا ازبک این امر از نظر اسلام هیچگونه محکومیتی ندارد.

دیگر ظلم می‌کند، حقّ مذهبی‌اش را نمی‌دهد و نفی می‌کند. اگر این نزاع نژادی است، نژادی بر سر نژاد دیگر ظلم می‌کند و حقّش را حذف می‌کند. مسئله اصلی اینجاست.

در فلسفه اسلامی مقوله‌ای وجود دارد بنام «وجود» و «عدم». فلاسفه عزیز اسلامی «وجود» را خیر می‌دانند و «عدم» را شر. می‌گویند: هرچه در دنیا شر است از «عدم» است و هرچه در دنیا خیر است از «وجود» است. در اجتماع نیز این مسئله قابل درک است. در اینجا وجود اقوام شر نیست. سلب حقوق یک تعداد شر است. اگر یک آدم می‌آید و کسی را در یک جامعه می‌کشد، این کشتن و حیات کسی را به عدم بردن، شر است چنانکه وقتی خانه‌ای منهدم می‌شود عدم این خانه شر است، وجودش شر نیست. در باره این مقوله بیشتر از این صحبت نمی‌کنم، فقط یک اشاره کردم. گرفتاری بشر بخاطر همین مسئله حذف یکدیگر و ضایع ساختن حقوق یکدیگر است.

مشکل افغانستان هم بر سر این مسئله است. اگر اقوام ساکن در افغانستان، هویت و شخصیت و حقوق همدیگر را نفی نکنند اگر کسی در اینجا ظلم نکند، حقّ دیگری را ضایع نکند دیگر مشکلی وجود ندارد. تمام جنجال‌ها و درگیری‌ها بر سر همین مسئله امتیاز طلبی و حذف همدیگر است. این امتیاز طلبی یکدفعه در چهره مذهب است یکدفعه چهره نژاد است. اما ما معتقدیم آنچه که فعلاً در افغانستان جریان دارد بخاطر مسئله نژادیت است. تضادّ مذهبی است اما کم رنگ است. تضادّ اصلی بخاطر نژاد است.

این مقدمه‌ای بود که در رابطه با آیه شریفه، خواستم خدمت شما برادران توضیح بدهم.

و اما در دو سال و هشت ماه اخیر که در دوران پیروزی جهاد به حساب می‌رود، متأسفانه آنقدر بد عمل شد، آنقدر در کشور فاجعه آفریده شد که حالا نمی‌توان از افتخارات جهادی به جرأت یاد کرد.

این به عنوان مقدمه حرف‌هایم هست بعد درباره وضعیت افغانستان که آمدم صحبت می‌کنم که وقتی اسلام وجود اقوام را صحنه گذاشته، پس چرا هزاره بودن جرم است؟ و از طرف دیگر، آیا این نوع، نوع خلق کردن، شعبه، شعبه قرار دادن، قوم، قوم قرار دادن، برای یکی از اینها فضیلتی هم دارد؟ برای شناسایی، بلی، ما هم قبول داریم، اما آیا فضیلت هم هست؟ یعنی که کسی بیاید و بر دیگری ادعا کند که من برتر هستم و صاحب امتیاز هستم؟ قرآن می‌گوید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيكُمْ». ما شما را از یک مرد و زن خلق کردیم، شما را شعبه، شعبه و قوم قوم قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما در نزد خدامتقی‌ترین شماست. «مَتَقَى» یعنی چه؟ «مَتَقَى» یعنی کسی که قانون و (سنت الهی) را رعایت می‌کند. «تقوا» را هرکس، هر معنا کرده باشد، خوبترین معنایش این است که: حالت و ملکه‌ای در انسان باشد برای رعایت کردن این قانون. باز در اینجا، من معتقدم و برداشتم این است که در اینجا صدای رسای قرآن محدود نیست. «گرامی‌ترین شما متقی‌ترین شماست» اختصاصی به اسلام ندارد. ما می‌توانیم از این آیه اینطور استفاده کنیم که اگر یک مسیحی دستورات و قانون مسیحیت را رعایت می‌کند در بین مسیحیان پیش خدا با فضیلت‌تر است. اگر یک یهودی، دستورات و قانون یهودیت را رعایت می‌کند، گرامی‌تر است. امتیاز از آن این قوم و آن قوم نیست. خداوند برای تکامل جامعه بشریت، مسابقه گذاشته و اعلام داشته است که شما اقوام مختلف صورتهای مختلف، شکل‌های مختلف، زبانهای مختلف، نژادهای مختلف، همه‌تان آزادید و هر کدام از شما که قانون و سنت خدا را خوب رعایت کند پیش ما با فضیلت‌تر است. می‌بینیم که در اینجا هیچ امتیازی بر مبنای تبعیض نیست. اما حالا سؤالی که پیش می‌آید. این است که چرا در دنیا و در بین یک جامعه، بر سر سلب حقوق یک تعداد، نزاع در می‌گیرد؟ اگر این نزاع، مذهبی است، مذهبی بر مذهب

به هر حال، برای روشن شدن این مسئله و اینکه چرا این توطئه اخیر به وجود آمد، لازم است تا برگردیم و بطور فشرده مسائل را از دوران جهاد تا کنون بررسی کنیم. آن وقت که روسها میخواستند از افغانستان خارج شوند، مجاهدین و همه طرفداران جهاد افغانستان، چه کشورهای همسایه و چه کشورهای دیگری که به یک شکلی و بخاطر یک غرضی در انقلاب افغانستان کمک کرده بودند پیروزی را قطعی می دانستند. در اینجا هم مجاهدین و هم دوستان شان در فکر تشکیل دولتی شدند تا جایگزین دولت دست نشاندۀ اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان شود. اکثر تحلیلگران سیاسی که مسائل افغانستان را تحلیل می کردند و یا اقل رادیوها را گوش می کردند پیروزی مجاهدین را تا سه ماه چهار ماه، شش ماه، و بعض هم تا یک هفته پیش بینی می نمودند لذا باید با عجله یک دولت تشکیل می شد. در اینجا مردم ما - که در مقاله «استاد ندام» تاریخ شان خوب منعکس شده بود و خودتان شنیدید که چه ستم هایی را دیده بود - باور شان نمی آمد که بعد از چهارده سال جهاد و درس دادن به خارجی ها و تحمل مشکلات باز هم حذف می شوند و باز هم تعدادی، موجودیت شان را منکر می شوند. باور ما هم نمی آمد. ولی این مسئله پیش آمد... ما را گفتند که شما در افغانستان نیستید: دو در صد، سه در صد، با هندوها همسان! این گفته شده بود. منتها این شهامت را مولوی صاحب، خالص داشت که اعلام کرد اما دیگران این شهامت را نداشتند و حالا هم ندارند ولی هم عقیده بودند. اینطور نبود که دیگران به این مسئله باور نداشتند و به ما با این دید نگاه نمی کردند و در افغانستان فقط خالص اینگونه بود. نه منتها مولوی صاحب خالص یک عادت دارد که چیزی که در ذهنش هست، آن را بیرون می دهد.

در اینجا ببینیم که بعد از چهارده سال جهاد، مهاجرت، شهید دادن و آزاد کردن مناطق - بدون اینکه از خارج کمک گرفته باشیم، و هنر افتخار هم همین است - این نفی کردن

ما بخاطر چیست؟ در اینجا بیایید بررسی کنیم که آیا این تضاد با ما تضاد مذهبی بود یا تضاد نژادی؟ قبلاً خدمت شما گفتم که در افغانستان هم تضاد مذهبی است، هم تضاد نژادی. اینها مارا نفی کرده، گفتند که شما نیستید، مولوی صاحب خالص مکرر اعلان کرده که من با شیعه ها نمی نشینم. این شعار، شعار مذهبی است؛ اما عمل چگونه است؟ آیا عمل هم عمل مذهبی است یا نژادی؟ از اینجا است که موضعگیری تعدادی از برادران حرکت با سردمدارانی که در مقابل ما و مردم ما ایستاده اند، شروع می شود.

راستش ما تا این وقت نه گروه بودیم، در بین خود اختلاف هم داشتیم. اختلافات ما هم خطی و فکری بود؛ من نه سلیقه را قبول دارم و نه اختلاف منافع را، که مثلاً کس از خارج برای ما کمک کند و ما بر سر تقسیم این کمکها اختلاف داشته باشیم. اختلاف ما، اختلاف فکری بود. این مسئله را توضیح می دهم.

در تمام جهان اسلام اعم از شیعه و سنی دو گرایش و دو نوع فکر وجود دارد: یک فکر فکر مبارزه و حق طلبی و عصیان و انقلاب است و یک فکر هم، فکر مصلحت اندیشی و محافظه کاری و سازش با اوضاع. این در جهان اسلام است در افغانستان هم هست و در جامعه تشیع هم وجود داشت. وقتی که انقلاب ایران به رهبری یک مرجع پیروز شد این مربوط به کدام قشر بود؟ دقیقاً از آن قشری بود که انقلاب می گفت عصیان می گفت حق می گفت و در مقابل شاه - که دست نشاندۀ بیگانه بود - محافظه کاری نمی کرد. این در زمانی بود که در افغانستان کمونیست ها حاکم شده بودند. طبیعی بود که پیروزی خط انقلابی، خط نفی ظلم و خطی که عدالت را در جامعه شعار می داد، بر همه مسلمانها و بخصوص شیعیان افغانستان اثر داشت.

ما که زجرها دیده بودیم، به زندانها افتاده بودیم، از مدارس اخراج شده بودیم، تبعیضها دیده بودیم، طبعاً از غرور خاص پیروزی این خط انقلابی متأثر می شدیم لذا

حالا که جنگ را تقویت می‌کردم و اختلاف بود، من وحدت را شعار می‌دادم، حالا که اینها آمده وحدت کرده‌اند. دیگر چه بگویم؟ این بود که از بی شرط بودن وحدت گذشت؛ سه شرط ماند! اعضای شورای مرکزی در بامیان نشستند هر سه شرط را قبول کردند. اما وقتی خارج زفتیم نه شرط شد، دوازده شرط شد، آخرش به این نتیجه رسیدیم که ایشان نمی‌آیند.

حرف از اینجا شروع می‌شود. بعد آقای محسنی می‌رود پاکستان و به کسانی که موجودیت ما را در افغانستان نفی کرده بودند می‌گوید که این حزبی که در بامیان تشکیل شده، حزب هزاره هاست و در آینده از شما حقوق می‌خواهد!

اینها مسائلی است که شما باید بدانید و نسلهای آینده‌تان هم بدانند.

آقای محسنی به آنها می‌گوید که شما باید مرا تقویت کنید؛ من از نگاه تشکیلاتی چهارده سال مبارزه کرده‌ام، آیت الله هم هستم، امکانات بدهید، از اینکه وحدت جا بیفتد، جلوش را می‌گیرم، من با شما هیچ اختلاف ندارم. وقتی که این مسئله پیش می‌آید، در پاکستان به تقویت کردن آقای محسنی می‌پردازند. مولوی خالص هم که قبلاً شعارهایش را داده است در یک مصاحبه‌ای که با خبرنگار انگلیسی دارد آقای محسنی در کنارش نشسته است. این خبرنگار از مولوی خالص بازخواست می‌کند که تو می‌گفتی: من شیعه‌ها را قبول ندارم، حالا که آقای محسنی در کنارت هست، چطور است؟ مولوی خالص واضح می‌گوید که محسنی از ماست! مردم ما باید این نکته را توجه کنند و بدانند که برای چیست؟ استنباط من از اینجاست که عمل مولوی خالص - بر خلاف شعارش - نژادی است، نه مذهبی. چرا که محسنی شیعه است، عالم شیعه هم هست. پس چطور می‌شود که مولوی خالص بگوید: آقای محسنی از ماست؟ بلی، آقای محسنی هزاره نیست و مولوی خالص با هزاره‌ها اختلاف داشته است.

تا زمانی که روسها تصمیم بیرون رفتن از افغانستان را نگرفته بودند، به این فکر بودیم که باید در افغانستان خط انقلاب پیروز شود، نه خط محافظه کاری و سازش. ولی وقتی که این برادران جهادی ما آمدند، در پشاور نشستند و اعلام کردند که ما برای اینها حق قائل نیستیم و اینها در افغانستان موجودیت ندارند، ما تکان خوردیم که حالا موجودیت ما در خطر است؛ کسی که موجودیتش در خطر باشد، باید قبل از هر چیزی از موجودیت خود دفاع کند، بعد از آن نوبت می‌رسد به اینکه چگونه زندگی کردن و چگونه تصمیم گرفتن خود را مطرح کند و آنگاه برسد به اینکه چگونه نظام را حاکم بسازد. ما که در اینجا تلاش می‌کردیم که این نظام، نظام انقلابی باشد یا نظام غیر انقلابی، این مرحله سوم بوده است. لهذا ما در تلاش شدیم که بیائیم برای حفظ موجودیت مان جمع شویم و وحدت کنیم.

تا این وقت جنگهای داخلی که بود. هر مخالفتی که می‌شد، صرفاً جنبه شعاری. علیه جنگ داخلی هر کس می‌تواند شعار مفت بدهد و محکوم کند، ولو خودش هم به این شعار معتقد نباشد آقای محسنی در سخنرانی‌های خود مکرراً می‌گفت و اعلان می‌کرد که اگر روزی در افغانستان آتش بس شود، من در مکه رفته دو صد رکعت نماز می‌خوانم و اگر روزی در بین شیعیان وحدت شود، من در مکه رفته هزار رکعت نماز می‌خوانم. این را در سخنرانی‌های خود شعار می‌داد و می‌گفت. مردمی هم که مهاجر شده و در بیرون رفته بودند و فشار دیده بودن این حرف را خوب استقبال می‌کردند. اما روزی که ما به خاطر حفظ موجودیت تشیع و هزاره در افغانستان تصمیم گرفتیم که وحدت کنیم، آقای محسنی می‌گفت که اولین شرط ما در وحدت بی شرط بودن وحدت است؛ یعنی کسی شرط قائل نشود. شش نفر از اعضای شورای مرکزی‌اش در بامیان آمد، وحدت را امضاء کرد و برگشت. آقای محسنی که تا حالا خلاف مبنای فکری‌اش شعار می‌داد، فکر کرد که تا

راست می‌گوید.

بعداً وقتی که وحدت به وجود می‌آید، تبلیغات به راه می‌افتد که این وحدت را نجیب به وجود آورده. شما دیدید، تعدادی که آله دست اجانب قرار گرفته بودند، آنروز در مقابل پول، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های زیادی کردند که این وحدت، وحدت دولت کابل است. آقای محسنی در این رابطه، علیه قومندانان داخل افغانستان (کسانی که با دولت تماس گرفته‌اند) صحبت می‌کند و آنها را محکوم به اعدام می‌نماید و مرتد می‌گوید. در آنوقت تعدادی از قومندانان حرکت اسلامی با دولت تماس داشتند و متأسفانه در اخیر دوران جهاد، مثل دوران فعلی که قومندان، خریدن و پول پخش کردن است، تعدادی آلوده شدند.

این دوره، همینطور می‌گذرد و سه سال طول می‌کشد؛ یعنی این باوری که مردم دنیا و مردم افغانستان داشتند که پیروزی حتمی است و ایادی روسها بعد از بیرون شدن آنها نمی‌توانند مقاومت کنند، خنثی شد و حکومت نجیب سه سال دوام کرد. استراتژی حزب وحدت در اینجا این بود که با اقوام داخل افغانستان تماس بگیرد و با آنها تفاهم کند، زیرا آنهایی که در خارج‌اند، تحت تأثیر کشورهای خارج‌اند. بر اساس این تلاش داخلی حزب وحدت بود که تحوّل مزار پیش آمد. در اینجا حزب وحدت نقش تعیین کننده داشت. با این تحوّل. آنهایی که در خارج نشسته و مردم ما و باقی اقوام محروم افغانستان را حذف کرده و نادیده گرفته بودند، غافلگیر شدند و جو تغییر کرد متأسفانه در اینجا توافقاتی که در رابطه با مجاهدین سمت شمال شده بود آقای مسعود خیانت کرد. اگر نه در آن توافقات حق هیچکس نادیده گرفته نشده و حذف هیچ ملیتی مطرح نبوده. برداشت عده‌ای از برادران پشتون این است که در توافقات جبل السراج، پشتونها حذف شده بودند؛ نه، این حرف نبود. یک چیزی که در اینجا شده بود، این بود که انحصار بشکنند، دیگر در افغانستان

انحصار طلبی نباشد. فیصله در این توافقات این بود که حکومت تشکیل شود و قدرت را در داخل افغانستان تحویل بگیرد. رهبرانی را که در خارج بوده، از خون مردم استفاده کرده، حرف زده و آخرش هم یک عده را نفی کرده‌اند، بگوئیم شما برای یک سال در خارج تشریف داشته باشید؛ بعد از یکسال که زمینه انتخابات فراهم می‌شود، اگر محبوبیتی در بین مردم داشتید، به کابل بیایید، فیصله این بود، اما آقای مسعود با این فیصله خیانت کرد. در توافق همه احزاب بود فقط رهبرها نبود مسعود آقای ربانی را پیغام داد که شما یک دولت تشکیل بدهید و این بود که دولت تشکیل دادند: دو ماهه، چهارماهه. این بود که بعد از آن همه نقش تعیین کننده‌ای که مردم ما در تحولات داشت و بیش از صد جای استراتژیکی کابل هم در دست مردم ما بود، بازهم تعدادی در پشاور نشستند و با فشار سعودی‌ها و وهابیت (که دو صد میلیون بیعانه‌اش بود) ما را بازهم بنام شیعه حذف کردند!

قبلاً گفتم که در افغانستان شعار مذهبی است، اما عمل نژادی است. در پشاور مذاکرات ادامه داشت. از طرف حرکت اسلامی، آقای جاوید مذاکره می‌کرد و از طرف ما هم آقایان خلیلی و بلاغی. جلسات ده، پانزده روز ادامه پیدا کرد. بحث بر سر این بود که ما یک حزب کلان هستیم که از نه حزب تشکیل شده است؛ فقط یک قسمتی از حرکت جدا شده، احزاب دیگر همه در وحدت هستند، لذا ما به عنوان یک حزب، سهم نمی‌گیریم، باید به ما سهم بیشتر داده شود. در شورای قیادی نفر بیشتر بدهند، در شورای جهادی، نفر بیشتر بدهند و... اما اینها فیصله کردند و گفتند که حرف شیعه‌ها را بعداً می‌زنیم. در اینجا موضعگیرها باز خلاف انتظار مردم ما بود و ناهمی اینها یکبار دیگر در تاریخ تکرار شد که بعد از سه سال و بعد از این حضور نظامی فوق العاده، بازهم می‌گویند که بعداً حرف اینها را می‌زنیم. در اینجا هم آقای جاوید

که منحل شد!

شما اینها را شاهد بوده و به دقت دنبال کرده‌اید، برای اینکه بطور مسلسل در تاریخ بیاید، من دوباره یاد آور می‌شوم.

وقتی که وزارت امنیت منحل شد، ما گفتیم که معادلش را قبول داریم، هرچه که هست. عضویت هشت نفر را که در شورای جهادی پذیرفتند، آقای جاوید از جلسه برخاست که اگر شما به وحدت اینقدر امتیاز می‌دهید، ما دیگر در کنار شما نیستیم! شما و وجدانتان؛ این را چه فکر می‌کنید؟ آیا به مردم شیعه‌ای که حذف شده بود و با تصمیمی که گرفت، دیگران را وادار کرد که موجودیت شان را جبراً قبول کنند، خدمت صورت گرفته است یا خیانت؟

بهر حال، اینکار را کردند، مصاحبه شد، رد شد و دوران آقای مجددی به همین شکل تمام شد و شما اینجا (کابل) حضور داشتید.

در این دورانی که سیزده جنگ بر سر شما تحمیل شد و بیش از بیست هزار نفرتان زخمی شده و سه هزار نفر شهید دادید و شاید ده هزار خانه‌تان خراب شد، ما یک بار از آقای محسنی و آقای جاوید نشنیدیم که گفته باشند ما عاملین این جنگهای تحمیلی را محکوم می‌کنیم. و چه بسا که آقای محسنی اینجا صحبت کرده و گفته است که این جنگها بی مفهوم است و این جنگهای کور است.

شما سخنرانی‌هایش را شنیده‌اید ولی همین آقای جاوید و آقای محسنی، که برادرمان آقای صادق مدبر هم این مسئله را یاد آور شدند، به سر یک موتر با حزب اسلامی جنگیدند.

من تا این زمان که موضعگیری‌های آقای محسنی را ندیده بودم، نمی‌دانستم که تصمیم ایشان یک چیز است و شعار شان چیز دیگر. به خاطر خشنودی حزب اسلامی، آقای محسنی مصاحبه کرد و این جنگ را محکوم کرد. به همایون جریر گفته بود که شورای نظار قومندانان مارا

موضع گرفت و هم آقای خلیلی. آقای صبغت‌الله مجددی مصاحبه کرد و در آن مصاحبه‌اش معذرتخواهی نمود. شما همه تان رادیوها را گوش کردید و شنیدید که گفت: این مسئله اشتباه بوده و ما برای این برادران خود، حق قائل هستیم. اما وقتیکه با آقای محسنی وارد مذاکره شدند، او مصاحبه کرد که ما اختلاف نداریم، سوء تفاهم شده! یعنی اینهایی که در پاکستان تصمیم گرفته‌اند، تبرئه شدند، در حالیکه فیصله بر این بود که این دو جریان، روی مصالح تشیع در اینجا مشترکاً یک موضع بگیرند، ولی ایشان این فیصله را زیر پا کردند و معامله کردند، خوش برادران بیاید یا بد شان بیاید، این را ما در تاریخ می‌گوئیم که با سرنوشت مردم ما معامله کردند.

آقای یونس خالص که شیعه‌ها را نفی می‌کرد، وقتی که شورای قیادی در کابل تشکیل شد، با حضور آقای محسنی اعتراض نکرد، یا خودش یا نماینده‌اش مرتب در شورای قیادی شرکت می‌کرد. شما شاهد این مسئله بودید. باز ببینید که اگر در اینجا مسئله مذهب مطرح است، آقای محسنی شیعه است، کسی منکرش نیست. پس چرا اعتراض نکرد، جلسه را ترک ننمود؟ ولی وقتی که حزب وحدت وارد جلسات شد، از آن تاریخ به بعد جلسه را ترک کرد و دیگر نیامد؟ از این مسائل هم می‌گذریم.

آقای مجددی از شورای قیادی هیئت تعیین کرد که با ما مذاکره کند. به هشت نفر در شورای جهادی موافقت کردیم، به دو وزارت خانه و یک وزارت خانه کلیدی (که وزارت امنیت بود). به محض موافقت روی این مسئله، تا هنوز در بیرون اعلام هم نشده بود که آقای سیاف بر ما حمله کرد.

بعد از آنکه جنگ اول خاتمه پیدا کرد، این توافق از رادیوی بی بی سی اعلام شد. بلافاصله در چهلستون شورای قیادی دایر شد، در این جلسه آقای محسنی پیشنهاد کرد که وزارت امنیت باید منحل شود و همان بود

نفع جامعه تشیع نمی‌دانیم که کسی به نام هزاره، سید، قزلباش، بلوچ و تاجیک، چیزی را مطرح کند و نفاق اندازی نماید و هر کس هم که این مسئله را دامن بزند من یقین دارم و اعلان می‌کنم که مزدور بیگانه است. این موضع ما است.

از نگاه تشکیلاتی هم شما می‌دانید که این حرف آقای محسنی - که گویا من مخالف سیدها هستم - تا چه حد راست است. فعلاً مسئول عمومی نظامی من سید است، رئیس ارکانش هم سید است در دفتر سکرترم نیز سید است!^(۱)

بلی، درست است که من مخالف خیانتکاران و معامله گران هستم (تکبیر مردم) و اگر خائن و معامله گر از هر قشر و هر طایفه و هر مردمی باشد، هیچ مراعات ندارم. از سوی دیگر آقای محسنی که این حرف را می‌گوید، بیائیم یک نظری در تشکیلات حرکت اسلامی بیندازیم که آیا او تبعیض نژادی اعمال کرده یا ما؟

اول که انقلاب شروع شد و حرکت اسلامی بوجود آمد. (خود برادران قندهار این مسئله را بمن گفتند و اکنون من به عنوان یک امانت برای شما بازگو می‌کنم تا در تاریخ شما ثبت باشد) از هزاره‌های قندهار، رفته بودند، پیش آقای محسنی که خوب، حالا جنگ شده، تکلیف ما چیست؟ آیا ما از آنجا بیرون شویم یا بمانیم؟ ایشان شش قسم آیه و روایت برایشان می‌خواند که دفاع واجب است. اگر شما از آنجا بیرون بیایید عنعنات مذهبی از بین می‌رود، رسومات دینی از بین می‌رود، باید مقاومت کنید. اما از قوماً آقای محسنی که هزاره نبوده، پیش ایشان می‌رود، ایشان می‌گویند که من برای کمک می‌کنم، از قندهار بیرون بیا، آنجا جنگ است، اولاد و زندگی تو تلف می‌شود!!

این اول قضیه است؛ بعد بیاییم در داخل حرکت اسلامی نظر اندازیم که در اینجا حرکت برای هزاره‌هایی که جهاد کردند، شهید دادند و فداکاری کردند، چه قائل

خریده و اینها در تحت تسلط ما نیستند و ما کشته‌شان را مرتد می‌دانیم. جریر آمد و این مسئله را برای من بیان کرد و گفت که آقای محسنی با این جنگ‌ها و کسانی که جنگ افروزی می‌کنند، اختلاف فوق العاده دارد، ما باید به او بها بدهیم. من خندیدم و گفتم که فکر نمی‌کنم اینطور باشد. بعد هم وقتی که آقای محسنی در مدرسه مهدیه آمد و صحبت کرد. این جنگ را بطور ضمنی رد کرد، ولی - برادرمان داکتر صادق اینجا هست - به شکل خصوصی به شورای مرکزی حرکت گفته بود که این جنگ برای ما افتخار آفرید. بعد از آنکه شما قصر (دارالامان) را گرفتید چند دولت برایم تلفن کردند و گفتند که حرکت در کابل قوی بوده است!!

این جنگ برای آقای محسنی و جاوید افتخار آفریده است! آقای جاوید هم در جلسه گفته بود که شورای هماهنگی می‌خواست در قصر، دولت تشکیل بدهد، شما جای دولت آنها را گرفتید این برای ما افتخار است و دولت هم برای شما فوق العاده پول می‌دهد!!

اما شما می‌دانید که این جنگ که برای آقای جاوید و آقای محسنی افتخار بود، برای مردم ما فاجعه بود، شما شاهد گرسنگی در اینجا بودید، شاهد قحطی بودید، شما شاهد بودید که در اینجا مواد غذایی پیدا نمی‌شد، شما خساراتی را که در ظرف سه ماه بسته شدن بازار دوغ آباد برداشته‌اند، مقایسه کنید که چند برابر پولی که اینها از دولت گرفته‌اند و چند برابرهای موثر آنها می‌شود. ما اینها را خلاف منافع مردم خود می‌دانیم.

آقای محسنی در صحبت اخیری که کرده است، باز روی بی‌معیاری و بی‌قانونی و لجام‌گسیختگی که فعلاً در افغانستان حاکم است - که فتوا دادن یک چیز معمولی و رایج شده است - ما را لقب «محارب» و «متجاوز» داده و در بیانیۀ خود گفته که اینها مخالف سیدها هستند! شما این حرفهای او را شنیدید و خوب گوش دادید؛ ما این حرف و این قبیل تبلیغات را به نفع جامعه افغانستان، به

وحدت گرفته بودم، نه برای حرکت. بعد، آقای انوری رفته از آقای اکبری بازخواست می‌کند که آیا آقای جاوید پول را که گرفته به شما داده است؟ آقای اکبری جواب داده بود که نه، ما از آقای جاوید پول نگرفته‌ایم، ولی دولت خودش ما را مستقیم پول می‌دهد!!

اینها را ما در تاریخ ملت خود «معامله» می‌گوئیم! قضیه افشار و فاجعه دردناک آن که تا مردم ما زنده‌اند و تانسل‌های آینده ما باشند، از آن رنج می‌برند و می‌سوزند، بخاطر همین معامله‌گری‌هایی بود که سرخ آن در دست آقای انوری بود.

آقای انوری، آقای سلطانی را نزد مسعود برد و مبلغ دو صد میلیون پول گرفت تا برای چهار نفر قومندانانی که در افشار بودند، توزیع کند؛ غیر از سلطانی و یک نفری که اعدام شد، فعلاً سه نفر دیگر در دست ما است که آنها اعتراف دارند ولی ما روی مصالح این مردم و بخاطر آنکه وحدت این مردم نشکند لب از لب پس نکردیم و چیزی نگفتیم. آقای بلیغ بخاطر پیروزی افشار برای آقای انوری پیام تبریکه می‌فرستد که شاید به دست شما رسیده باشد و خوانده باشید. پیام تبریکی پیروزی!! چه پیروزی؟! آیا در افشار تنها هزاره‌ها قتل عام شدند که آنها پیروزی حساب می‌کنند؟ آیا افشاری‌ها قتل عام نشد؟! سیدها قتل عام نشد؟! آیا برای آن طفل‌ها و آن زنهایی که سرشان بریده شده و همه در فیلم ثبت‌اند، پیام تبریکی می‌فرستند؟!!

آقای انوری پس از قضیه افشار خارج می‌رود، پس که بر می‌گردد دوستان نزدیک خود را از داخل حرکت جمع می‌کند و می‌گوید که ما بخاطر کوبیدن فلانی (که مرا اسم می‌برد) و جلوگیری از جمع شدن هزاره‌ها در دور او، قضیه افشار را بوجود آوردیم، ولی بازهم دیدیم که محبوبیت او بیشتر شده و مردم از او زیاد تر حمایت می‌کنند، حالا چه کار کنیم؟ این حرف خود آقای انوری است و اینها را می‌گوئیم که با خون مردم ما معامله کردند.

شده است؟ آیا غیر از آقای هادی و انوری و جاوید، دیگران جبهه نداشته‌اند؟ شهید نداده‌اند؟ فداکاری نکرده‌اند؟

بیائید سواد اینها را هم با یکدیگر مقایسه کنیم و ببینیم که آیا از هزاره‌ها یکنفر در مرجع تصمیم‌گیری حرکت بوده است؟ داکتر شاه جان، داکتر است، داکتر صادق، داکتر است. حتی فیضی هم سوادش از انوری بالا است، اما در کجا این شایستگی مد نظر گرفته شده است؟

از طرف دیگر اینها که رفتند، سر «حرکت» معامله شخصی کردند، هیچ، سر «وحدت» هم معامله کردند. آقای محسنی در یک سفری که آمده بود، پیش آقای ربانی رفته بود که برای حرکت به عنوان یک تنظیم کمک کند. آقای ربانی برایش چهل میلیون داده بود. بعد آقای محسنی به رسم اعتراض گفته بود که ما یک حزب قوی در کنار تو هستیم، برای ما چهل میلیون می‌دهی؟ آقای ربانی گفته بود: این پول برای آن کسانی است که در نزد من نیامده‌اند شما هم برای آنها بدهید. دیگران اکثراً می‌آیند و حقشان را می‌گیرند!!

حتی بعد از قضیه افشار - که من معتقدم این فاجعه هرگز از یاد ما نمی‌رود و از یاد مردم ما هم نمی‌رود - در ظرف دو ساعت، چهار نفر از برادرانی که در رأس حرکت قرار دارند، پشت دروازه آقای ربانی، در ارگ ایستاده بودند!! در حالیکه ملت ما شاید یک سال روی خود را به آن طرف نمی‌کرد و ناراحت بود.

در وقتیکه تعیینات حزب وحدت پیش آمد، در معامله‌ای که اینجا صورت گرفت، جناب آقای جاوید پول کلانی را از ربانی گرفت. این مسئله از آقای انوری پنهان بود، وقتی که آگاه می‌شود که آقای جاوید پول زیادی را گرفته، اما به خزانه حرکت تحویل نداده است، از جاوید باز خواست می‌کند که چرا این کار را کردی؟ چرا پول را گرفتی و تحویل ندادی؟ آقای جاوید صریح گفته بود که من این را برای آقای اکبری و بخاطر تعیینات حزب

ما خطّ اینها را از برادران واقعی حرکت - که فرزندان شما مردم بوده و در مقابل حملات دشمنان از شما دفاع کرده‌اند - جدا می‌دانیم.

بعد از قضیه افشار، آقای مسعود برای آقای هادی پنج تا غند داد، چون آقای هادی مثل آقای انوری در این فاجعه نقش فعال و تعیین کننده داشت. شاهد مسئله کسی است که در جلسه قومندانان حضور داشته است. در این جلسه آقای هادی با آقای عباس پایدار صحبت می‌کرده است و جریان جلسه همان روز برای من گزارش داده شد. متأسفانه آقای عباس پایدار در این جنگ اخیر اغفال شد و کشته شد. که من بسیار متأثر هستم که چرا آله دست قرار گرفت اما آن روز سه بار از جلسه حرکت می‌کند که من می‌روم در جنگ افشار، از مردم خود دفاع می‌کنم آقای هادی مانع شده و او را نگهداشته است که این جنگ با شیعیان نیست جنگ با مزاری است!

بلی آقای مسعود و آقای ربانی پس از این فعالیت و این حسن عمل نشان دادن، آقای هادی را پنج غند داد. آقای انوری به آقای مسعود اعتراض می‌کند که شما چرا حرکت را از غیر کانال حرکت تقویت می‌کنید؟ مسئول نظامی حرکت من هستم، اگر شما به حرکت کمک می‌کنید، باید از کانال من باشد نه جای دیگر. آقای مسعود می‌گوید که من این کمک را برای حرکت نداده‌ام بلکه در مقابل خدمتی به شخص آقای هادی داده‌ام که ایشان در قضیه افشار با ما کردند و حیات سیاسی و اجتماعی ما را از مرگ نجات دادند!

بناء شما باید بدانید که این فاجعه تلخ افشار که بالای شما تحمیل شد و پیش آمد و شما زجرش را کشیدید خود بخودی نبود، یعنی دفتاً و تصادفی بوجود نیامد، بلکه کسان دیگری بودند که در قضیه از داخل دست داشتند. این در تاریخ گذشته مردم ما نیز ثابت شده که دشمن در رویارویی ما را شکست داده نمی‌تواند، اما مزدور پیدا می‌کند و از داخل شکست می‌دهد.

این جناب آقای هادی است، که خون بهای هفت صد نفر شهید و مفقود شما را در افشار و بهای ویرانی و تاراج چهار هزار خانه را پنج غند می‌گیرد!

اخیراً پیش از این حادثه هم جناب آقای هادی از بهسود برای آقای سیاف نماینده و نامه می‌فرستد که برای ما کمک کن که در بهسود ولسوالی‌ها را بوجود می‌آوریم، در نامه‌اش خطاب به سیاف می‌نویسد که: «عموی بزرگوارم!» این در نامه‌اش قید است! آقای سیاف بعد از سیزده جنگی که با شما کرد، برای آقای هادی «عموی بزرگوار» می‌شود!

اینها مسائلی است که من باید برای شما بگویم تا در تاریخ و برای نسل‌های آینده‌تان بماند روشن باشد که این همه ستم‌هایی که بر ما تحمیل شده، چرا، بخاطر چه و توسط چه کسانی بوده است؟ این را باید بگویم.

مسئله دیگری که در اینجا پیش آمد و شما شاهدش بودید، این بود که پیش از شروع جنگ دارالامان، ما در تپه خاکی یک پوسته داشتیم که سه متر راه تدارکاتی مسعود را تهدید می‌کرد. یعنی وقتی که درگیری می‌شد، سه متر راه این سرک را مرمی پوسته ما می‌گرفت. آقای مسعود برای قومندانان خود دستور داده بود که شما صد نفر کشته هم اگر بدهید، باید این پوسته را بگیرید. این موضوع از طریق بی سیم، ثبت شده است. متأسفانه در شورای ما - که آقای مسعود نفوذ فوق العاده داشت - وقتی بحث می‌شد، بچه‌های ما را محکوم می‌کردند که اینها جنگ افروزی می‌کنند! بالاخره ما مجبور شدیم هیئت تعیین کردیم که برود بررسی کند که آیا در تپه خاکی بچه‌های ما جنگ افروزی می‌کنند، یا دیگران؟ این در وقتی بود که ما در آن تپه سه نفر شهید داده بودیم. در این حال آقای جاوید شورای مرکزی حرکت را جمع کرد و علیه ما اعلامیه داد که شما آن را خواندید. در اعلامیه گفته بود که اگر کسی در غرب کابل جنگ افروزی کند، ما بی تفاوت نیستیم، یعنی در حمایت آقای مسعود - که نذر کرده

بود، صد نفر کشته بدهد و آن پوسته را از ما بگیرد - وارد جنگ می شود!

در اینجا ما سه متر راه تدارکات مسعود را تهدید می کردیم، اما این کوه ها که بیش از دو سال زندگانی مردم ما را تهدید کرده بود، اصلاً از هیچ زبانی بیرون نشد که از این کوه ها مردم غیرنظامی را می زنند. وقتی که آرد، سر شما قطع شد، باز هم آقای جاوید با بی شرمی اعلامیه داد که از فلان کوتل پنجشیر برای شما آرد می رسد! و شما هم دیدید که آرد را برایتان آورد!!

ما این کارها را معامله با مردم خود می گوئیم و این مسائل را باید برای شما روشن کنم.

از طرف دیگر آقای جاوید رئیس حرکت اسلامی بود و تمامی برادران حرکت اسلامی چهارده سال این ریاست را قبول کردند و مردم شریف مربوط حرکت اسلامی هم زحمتش را کشیدند، او دومین نفر در حرکت بود. اما وقتی که در کابل آمد، از روز اول از خاد آقای مسعود ماه پنج صد هزار افغانی به عنوان کرایه منزلش می گرفت! شما می دانید یک حزبی که سرنوشتش در دست همچو آدمی بیفتد، چه می شود، حالا ممکن است در یک کشور کسانی باشند که از نگاه عقیده و آرمان، و بخاطر مردم با دستگاه امنیت همکاری کنند ولی هیچ شخصیت بارزی عضو امنیت یک دولت نمی شود که در مقابل کار خود حقوق بگیرد. در اینجا با همه ظلم و کشتار و جنایتی که از طرف دولت نام نهاد آقای ربانی بالای مردم ما صورت می گرفت، آقای جاوید به عنوان مسئول شورای مرکزی حرکت اسلامی، ماه پنجصد هزار افغانی حق الزحمه می گرفت! این حق الزحمه را که می گرفت، چه کار می کرد؟ در این که او از این پول برای امور شخصی خود استفاده می کرد، جای شکی نیست.

اما بر علاوه آن دنبال قومندانان ما می رفت تا با آنها معامله کند و آنها را پیش جناب آقای فهیم ببرد. جای شک

نیست که من هم قومندانان حرکت اسلامی را کمک می کردم و کمک هم می کنم و این را برایتان توضیح خواهم داد که من هیچگاهی قومندانان حرکت اسلامی را به این حساب کمک نکرده ام که گفته باشم شما در وحدت بیابید، بلکه به این عنوان کمک کرده ام که شما از این منطقه دفاع کنید و این پول را هم که مردم ما از خارج در دست ما می گذارند، به خاطر دفاع کابل است و شما هم حق دارید. ای کاش آقای جاوید قومندانان ما را به حرکت دعوت می کرد. او اینها را در موتر خود - که وزیر صاحب بود و رئیس حرکت اسلامی بود - در نزد فهیم می بود. تعدادی از قومندانان می آمدند و این حرف را به من می گفتند و از من کسب تکلیف می کردند. من برای آنکه مسئله روشن شود و بدانم که اینها چقدر پست اند، می گفتم که بروید و ببینید که اینها شما را چه می گویند. آقای جاوید این کارها را مکرراً انجام می داد، اما ما همه این مسائل را تحمل می کردیم و هیچ نمی گفتیم، حتی برای آنکه نشان بدهیم که با حرکت اختلاف نداریم، کمیسیون مشترک تشکیل دادیم، گارنیزون مشترک تشکیل می دادیم.

با این همه، آنان تصمیم گرفتند که باید راه چهلستون را قطع کنند و دارالامان را به گذرگاه وصل نمایند تا ما محاصره شویم، تنها پنجاه میلیون برای مهمات جنگی گرفتند. در این رابطه ما باز با دوستانی که در حرکت داشتیم و آنها از مردم ما بودند و دل شان برای مردم ما می سوخت، وارد مذاکره شدیم راه تفاهم را پیش گرفتیم، میهمانی راه انداختیم تا جلو این مسئله را بگیریم. آقای جاوید در مصاحبه خود می گوید: این توطئه بود که قومندانان ما را مهمان کرده بودند. حال آنکه اگر ما نظر توطئه می داشتیم، قومندانان شما را مهمان کرده بودیم و آنها هم در میهمانی ما آمده بودند، همه شان را می گرفتیم، پس چرا نگرفتیم؟ روشن است که ما این نظر را نداشتیم.

اما واقعیت این است که اینها تصمیم گرفتند که با دولت، پلان نمایند و با هماهنگی، ما را از اینجا بردارند و نظامی های ما را نابود کنند. در رابطه با این مسئله چند روز پیش از حادثه، جناب شیخ ناظر با یکی از قومندانان - که حالا بندی است به وزیر اکبرخان می روند و در آنجا با انوری جلسه می کنند. بعد آقای انوری به جبل السراج می رود و در همین حال سید نورالله عماد می گوید که در زودترین فرصت تحوّلی پیش می آید و وحدتی در کنار ماست که دیگر با ما مخالفت ندارد. آقای فاضل هم این حرف را در مشهد در یک جلسه خصوصی می گوید! من گفتم که در این قسمت درباره وحدتی هایی که فرار کرده و در کنار جناب مسعود رفته اند، صحبت نمی کنیم، اسناد منتشر شده، یک وقت دیگر مفصلاً صحبت خواهیم کرد. اما حالا اینقدر می گویم که آقای محسنی در داخل حرکت آن کار را می کند، آقای فاضل هم به عنوان رئیس شورای عالی نظارت حزب وحدت با آقای مسعود توافقنامه امضا می کند و می گوید که من فلانی را تشکیلاتش را و نظامی هایش را از بین می برم ولی در مقابل اینکار شما حقوق سادات و قزلباش ها را در نظر بگیرید!

من در اول خدمت شما عرض کردم که مخالف این نوع تبلیغات هستم، این تبلیغات، زهراگین است که مسئله هزاره و سید و قزلباش مطرح شود ولی کسیکه این مسئله را مطرح می کند و روی این غرض حرکت می کند ما مجبوریم برای مردم خود روشن کنیم که شما آگاه باشید و فریب نخورید. در اینجا است که باید دقت کرد که علت این کارها چیست و چه معنی دارد؟ شما خودتان بازخواست کنید که آیا در حزب وحدت کوچکترین تبعیضی در رابطه با برادران قزلباش و سادات وجود دارد؟ اگر وجود دارد و شما دیده اید بیائید تذکر بدهید. شما می دانید که در اسلام و مذهب شیعه این تبعیض ها وجود ندارد. داشتن تقوا و علم و دانش مهم است. اگر روی مسئله تبعیض بحث شود، از جمله ۱۶۰ نفر اعضای شورای مرکزی

حزب وحدت، چهل و چند نفر آن از برادران محترم سادات اند، اگر مسئله لیاقت نباشد، اگر مسئله عملکرد نباشد، با مقیاس نفوس، این معیار جور نمی آید. ما در این مورد هیچ بحثی نداریم. ولی یک نفری که عالم است، آیت الله است، وقتی می آید این مسئله را مطرح می کند، خلاف انتظار ماست.

وقتی که حزب وحدت تشکیل می شد، جناب آقای جاوید - بعد از آنکه میثاق وحدت را در بامیان امضا کرده بود - خارج رفت و بنای مخالفت گذاشت، بعداً ما هم به عنوان هیئت خارج رفتیم. آقای سیرت طالقانی - که معتقد است از یک و هزاره و اینها همه یک قومند و در این موارد مصاحبه هم کرده که کار خودش است و ما با آن کاری نداریم - نزد آقای جاوید می رود و می گوید که صلاح در این است که شما یکجا باشید، چون یک قوم هستید، یک مردم هستید.

در اینجا آقای جاوید برای او می گوید که ما اینها را اولاد چنگیز می دانیم، اگر اینها مجتهد شوند، از اینها تقلید نمی کنیم! این حرفی است که آقای جاوید به آقای طالقانی می گوید در یک صحبت دیگر خود می گوید که «ما حکومت لنین را قبول داریم ولی مزاری را قبول نداریم!!»

ما اینها را می گوئیم که نژادگرایی دارند و اینها بگویند که به ملت ما خیانت می کنند.

هرچندیکه صحبت هایم در این رابطه زیاد مانده و من داستانهای فراوانی دارم که تحمّل کرده ایم ولی از اینکه وقت تمام شده و موضوعاتی را که بنا بود برای شما برادران مطرح کنم، در این جلسه نمی رسم، لذا فشرده می کنم. اما در اینجا یک نکته را در باره آقای انوری هم می گویم، بعد روی اصل موضوع می روم که قبلاً وعده داده بودم.

ما یک انگلیسی را در اینجا دستگیر کرده ایم که از انگلستان است. وی از طرف یک مؤسسه انگلیسی وظیفه

توضیح می‌دهم - برای ما خبر رسید که در اینجا یک همچو تصمیمی است که گرفته می‌شود. مسلم بود که در این تصمیم گیری فقط کسانی از حرکت شامل بودند که وارد معامله شده بودند. اشخاص دیگری مثل داکتر صادق و داکتر شاه‌جان و اینها در جریان نبودند. این بخاطر ذهنیتی بود که در داخل حرکت وجود داشت که هر تصمیمی علیه وحدت باشد، اینها خبر می‌دهند. بازهم در رابطه به این مسئله نمونه‌ای از حرف خود آقای محسنی را خدمت شما می‌گویم که کشفی از یک واقعیت هم است و نشان می‌دهد که ارتباطات چطور زنجیره‌ای قایم‌اند، در حالیکه ظاهراً با هم اختلاف دارند. بهر صورت، آقای فاضل و آقای محسنی هم در خارج و هم اینجا بر علیه یکدیگر شعار مخالفت می‌دادند. اما وقتی که آقای محسنی از پاکستان به عنوان بی‌طرف اینجا می‌آید، آقای فاضل با داکتر صادق مدیر تماس می‌گیرد که تو به آقای محسنی بگو که من می‌خواهم تو را خصوصی بینم آقای صادق هم می‌رود این مسئله را با آقای محسنی می‌گوید؛ آقای محسنی در اینجا آن طینت درونی خود را بیرون می‌کند و می‌گوید که: «چقدر این فاضل نافهم و خَز بوده!! این را که به تو گفته تو که رفته این را به مزاری می‌گوئی!! این تعبیر آقای محسنی است (خنده مردم).

به این خاطر است که می‌گویم آقای صادق مدیر و امثال اینها از توطئه خبر نداشتند و همانطوریکه خودش هم در اینجا پیش شما بیان کرد که من از جریان بیست و سه سنبله خبر ندارم، راست می‌گوید. ایشان خبر نداشتند و علتش هم این بود که اگر خبر می‌داشت، بخاطر روحیه وطن دوستی و مردم دوستی‌ای که داشت، ما را خبر می‌داد. لهذا احتیاط کرده و ایشان را خبر نکرده بودند. ولی به کسان دیگری از برادران حرکت که گفته بودند آنها باز روی ملت دوستی و وطن‌دوستی خود به ما گفته بودند و ما نیز این را اعلام کردیم.

پیدا کرده که بیاید، قوت‌ها و قدرت شیعه‌ها را در افغانستان بررسی کند و گزارش آن را تهیه نماید. این مأموریت او بوده است که باید هم در دوران جهاد و هم در دوران پیروزی کابل انجام می‌داده است. این نفر مسافرت‌های مکرری در افغانستان داشته است و جالبش اینجاست که آن موسسه اول بار که ایشان را فرستاده، گفته است که شما هرچه گزارش تهیه می‌کنید، برای آقای انوری بدهید و آقای انوری برای ما می‌رساند.

این را خود شما تا آخر قضاوت کنید، من بیشتر از این، دیگر حرف نمی‌زنم. در این اواخر آقای انوری به این نفر می‌گوید که برای من بدنامی دارد که تو اینجا می‌آیی، من وابسته به خارج جلوه می‌کنم. به آن مؤسسه هم می‌گوید که این جاسوس را بگویید که دیگر همراه من تماس نگیرد. اینها همه‌اش اعتراف شده و آن جاسوس مصاحبه کرده دوسیه‌اش تکمیل شده و امکان دارد که ما مصاحبه‌اش را بزودی برایتان منتشر کنیم.

در جنگ اخیر وقتی که بالای اسکاد فشار می‌آید، صدای آقای انوری را آقای امینی (قومندان فرقه ۹۶ حزب وحدت اسلامی) ثبت کرده است. این زمانست که چهل نفر از مصلحین علم برداشته و در غرب کابل به راه افتاده‌اند که اصلاح کنند و اینها دوبار نزد ما آمده‌اند و از ما بازخواست کردند و ما هم نظر خود را کتباً نوشتیم. قمبر در بی‌سیم از آقای انوری بازخواست می‌کند که مردم اینجا آمده‌اند، ما را جنگ کردن نمی‌گذارند، علم را هم آورده‌اند، ما چه کار کنیم؟ آقای انوری در جواب داد می‌زند که بر پدر این مردم لعنت! علم شان را هم بزنید! و شما شاهد هم بودید که زدند.

ولی همین قمبر که آن قدر از آقای انوری اطاعت کرده و علم را در اینجا زده، و چند نفر را هم در زیر آن کشته است، حالا به جرم اینکه در گذشته از مردم خود دفاع کرده، پیش آقای انوری بندی است.

اما در مورد توطئه اخیر - که گفته بودم برای شما

اما باز هم برای شما می‌گویم که آقای صادق نه از اقدامی که ما کردیم خبر داشت و نه از اقدام آنها؛ ولی از آنجاییکه ایشان معاون نظامی حرکت بودند، سوق و اداره در خانه‌اش بود و در غیاب آقای انوری، ایشان تصمیم گیر نظامی بودند، ما هم نتوانستیم که او را در جریان قرار دهیم. ایشان این گلیه را از ما دارند و حق هم دارند.

اما ما جلو توطئه را در روز اول گرفتیم. شما دیدید که در اینجا آنچنان جنگ و آدم کشی پیش نیامد. اسکاد در روز اول هیچ فیر نکرد، چون ما به برادرانی که آنجا روی منافع و مصالح ملت شان فکر می‌کردند، گفته بودیم که ما نمی‌خواهیم اسکاد چور شود، شما آن را نگهدارید و آنها هم قبول کرده بودند. اما از آقای صادق هم ناراحت نیستیم، چون او در جریان و تشکیلاتی بوده، چهارده سال مبارزه کرده و بعد هم آمده سیزده روز در اسکاد در مقابل ما جنگیده است، ما هیچ ناراحتی نداریم. ولی این را می‌دانیم و می‌گوئیم که اگر آقای صادق در اسکاد نمی‌رفت، از اسکاد فیر نمی‌شد؛ خودش هم می‌داند و من هم می‌دانم که جنگ اسکاد را آقای صادق فعال کرد. یک تعداد فرار کردند، یک تعداد دستگیر شدند، اما او سیزده روز جنگید، ما متکشر نیستیم و شما هم دیدید که در این مدت سیزده روز از اسکاد سر این منطقه فیر می‌شد. ولی ما ملاحظه داشتیم، واقعاً ملاحظه داشتیم. هم ملاحظه مردم را داشتیم و هم ملاحظه شورای مرکزی را. بعد از سیزده روز تصمیم گرفتیم که چاره نداریم جز آنکه بر اسکاد عمل نظامی نمائیم. هم شورای نظر و هم اتحاد و همه می‌دانند که اسکاد بعد از سیزده روز به زور گرفته شده است. مقاومتی هم که در اینجا کرده، داکتر صادق کرده. آقای انوری بعد از اینکه در اینجا جنگ در گرفت، پایش در اسکاد نشست، آقای جاوید، غرب را ندیده و آقای هادی‌اش اصلاً نبود. این مسئله بود. اما با آنها ما از مقاومتی که داکتر صادق کرده، ناراحت

نیستیم. درست است که برای ما فاجعه بوده و برای مردم ما هم فاجعه بود، ولی من شخصاً از این مقاومت و پایمردی‌اش راضی هستم. در یک جریان و یک حزب بوده، چهارده سال جنگیده، شهید داده، فداکاری کرده و این مسئله هم برایش توجیه نبوده و خیال می‌کرده که ما اقدام کرده‌ایم.

اما بعد از اینکه اسکاد به زور سلاح ثقیله گرفته شد و شما شاهد بوده‌اید که آقای قمبر و آقای صابر بالاترین فاجعه را در دشت آزادگان بوجود آورده بودند، ما باز هم برای آقای قمبر که در آن اواخر در قلعه قاضی بود، نفر فرستادیم و نامه دادیم و گفتیم که برادران ما، در آنطرف نروید، این یک توطئه بود و ما جلوش را گرفتیم، با شما جنگ نداریم، آقای شفیع را گفتم که به قمبر نامه بنویس، او هم نوشت؛ خانواده قمبر را نزدش فرستادیم، و برایش گفتیم که تو در گذشته اینجا از ملت خود دفاع کرده‌ای، به جرم این دفاع، آنجا بندی می‌شوی و کشته می‌شوی؛ نرو، من دلم بخاطر این می‌سوزد که در مقابل اتحاد، در مقابل شورای نظر از مردم خود دفاع کردی و امروز آله دست قرار گرفته‌ای، اما متأسفانه که او قبول نکرد و رفت. ما نمی‌خواستیم که یک دانه سلاح مردم ما در دست آقای سیاف بیفتد، متأسفانه این کار شد. حالا هم در آنسوی شهر پنجاه نفر از قومندانان و مجاهدین حرکت را به جرم اینکه شما با فلانی همکاری داشتید، بندی کرده‌اند. در حالیکه شما در اینجا هم جنگ آقای قمبر را شاهد بودید و هم به دستور آقای انوری علم زدنش را، این بخاطر اطاعتی بوده که او از انوری کرده است. شما می‌دانید که در بین مردم تشیع افغانستان علم ابوالفضل آنقدر ارزش دارد که برای مردم ماداستان اهانت باری درست شده که هزاره‌ها تیغ ابوالفضل را بر نمی‌دارند، ولی قرآن خدا را می‌خورند! این را در مورد ما گفته‌اند اما این از یک عقیده سرچشمه می‌گیرد که ما با آن موافق نیستیم. ما علم ابوالفضل را و

خود ائمه را بخاطر خدا و بخاطریکه در خط خدا می دانیم، احترام داریم؛ ولی بهر صورت، آنها این علم را زدند و در پایش آدم هم کشتند!! این اطاعت را آقای قمبر از آقای انوری کرده، ولی امروز بندی است!

حالا اگر کسی از من کمک گرفته و در اینجا مصرف کرده، این به جرم همکاری با حزب وحدت، جرم است، انوری اولین نفری است که از من پول گرفته است. بعد از جنگ دوم با آقای سیاف، آقای انوری پیش من آمد که اسکاد مصرف ندارد، من ده میلیون پول برایش دادم و هیچ نگفتم. اصلاً امکان این نیست که من بخواهم آقای انوری را جذب کنم، ولی بخاطریکه اسکاد در خدمت مردم ما بود و بچه های اسکاد از مردم ما دفاع می کردند، مثل یک سنگر وحدت برایش کمک کردم. ده میلیون پولی را که انوری گرفته، هیچ قومندان حرکت برابرش از من نگرفته است. من خیلی کمک که کرده باشم، پنج لک و شش لک بوده و خدا را هم شاهد می گیرم که هیچگاهی این کمک را برای آن نکرده بودم که بگویم شماییید در وحدت. بلکه برای آن بود، که مهاجرین ما از اروپا، از کوئته، از خلیج و از ایران پول جمع می کردند و برای جنگ کابل می فرستادند. این بچه های غیور و سربلند حرکت هم در کنار برادران وحدت از مردم خویش دفاع می کردند. لهذا برای مافرق نداشت، هرچه داشتیم و داشته باشیم در اختیار شان قرار می دادیم و می دهیم.

من هیچ مخالفتی با حرکت و مردم حرکت و قومندانان حرکت ندارم و حتی برای کسانی که در جنگ ما آمده و کشته شده اند، بسیار متأثر شدم و هستیم. من از کشته شدن عباس پایدار زیاد متأثر هستم، برای اینکه او درک نمی کرد که آله دست قرار گرفته است. اما در گذشته او از مردمش جانانه دفاع کرده بود.

روی این مسئله است که حالا ما از اینجا اعلان می کنیم که فقط چهار نفر از حرکت در برابر مردم ما

خیانت و معامله کرده و ما در مقابل شان موضع داریم. باقی برادران برادر ما هستند، نور چشم ما هستند و اگر هم با ما جنگ کرده اند، خوب کرده اند، چون برای شان توجیه نبوده و نمی دانستند، حالا هم برگردند، اینجا حرکت سر جای خود است، مردمش سر جای خود است. همچنین برای آن عده کسانی که بندی هستند، متأثر هستم، چون آنها به عنوان همکاری با من بندی هستند. در حالیکه واقعیت این نیست، جرم آنها این است که از ملت شان دفاع کرده اند، جرم آنها این است که در اینجا جانانه ایستادگی کرده اند، و این در داخل حرکت عدالت نیست، بی عدالتی است!

و اما در رابطه با مسائل جاری کشور:

آقای ربانی به اصطلاح خود شان شورای عالی دولت تشکیل داده اند، در اینجا باید بگویم که من از آقای یونس خالص بسیار خوشم می آید. با آنکه شما می دانید که از رسانه های بین المللی اعلان کرده که با ما دشمن است، اما مرد است، آله دست قرار نمی گیرد و من از کسانی که آله دست قرار می گیرند، خیلی بدم می آید.

آقای ربانی هر روز یکرل را بازی می کند، در جلال آباد تعدادی را جمع کرده اعلامیه داد که ما مارکسیست ها را پاکسازی می کنیم، ولی در کابل که آمده - مارکسیست ها مجاهدین را پاکسازی کرد! (خنده مردم) این امر به ریش آقای سیاف می خندد که آن حرف ها را می گوید. حالا هم که اعلان می کنند، شورای عالی دولت، فقط اعلان کردن از رادیو است، همه تصمیمات از آن خود آقای ربانی و مسعود است، نه آقای سیاف تصمیم گیرنده است نه دیگران که آنجا جمع شده اند.

یکبار آقای جلال الدین حقانی که اینجا برای صلح آمده بود، یک تعداد از برادران پشتون از جمله آقای فاروق اعظم نیز همراه او آمده بودند. فاروق اعظم از ما گلایه کرد که توافقنامه ای را که شما در جبل السراج امضاء کردید، حذف پشتونها بود و این درست نبود،

حالا هم که اینها می‌خواهند، ازبکها را حذف کنند، درست نیست. (بحث ما سر جنبش بود) من خندیدم و گفتم که در آن توافقنامه حذف پشتونها مطرح نبود، فقط می‌خواستیم انحصار شما را بشکنیم! اگر شکستن انحصار شما نبود، حالا هم از ۲۹ نفر وزیری که در کابینه است، بیشتر از نصفش از پشتونهاست؛ در حالیکه آقای مسعود سردمدار آن توافقنامه در جبل السراج بود. بعد آقای فاروق اعظم یک داستان را برای من صحبت کرد که من واقعاً قانع شدم که اینها راست است. گفت مافلاً در تصمیم‌گیری این مملکت شریک نیستیم، درست است که در اینجا از ۲۹ نفر وزیر امکان دارد پانزده نفرش پشتون باشد. اما من یک نمونه برای شما ذکر می‌کنم که نشان می‌دهد وزارتخانه‌های ما فقط نمایشی است، گفت: من یک وزیر هستم و به عنوان وزیر عودت مهاجرین و شهداء و معلولین کار می‌کنم، یک وقت، پیشنهادی نوشتم به مولوی رحمانی که برای وزارت ما از باب نه هزار (سهمیه وزارت) پول بدهد، چهل میلیون نوشته بودیم، وقتی که خواستیم این پیشنهاد را در بانک اجرا کنیم، پیش یک نفر شورای نظر بردیم، زیرش نوشته بود که این از صلاحیت صدر اعظم نیست که چهل میلیون را برای یک وزارتخانه بدهد! فاروق اعظم گفت که اما من یک نمونه برای تو یادآور می‌شوم که رئیس اداره سیاسی وزارت دفاع جناب آقای قانونی چهار میلیارد را به یک ولایت به عنوان تشویقیه داده است! آیا باز هم ما در این مملکت تصمیم گیرنده هستیم؟!

من چیزی نداشتم که برای فاروق اعظم بگویم، خندیدم و گفتم: خدا لعنت کند آقای ربانی را، در دو سال حکومت کثیف خود، روی دو صدوپنجاه ساله حکومت‌های قبلی را شست!!

حالا هم آقای ربانی که اینها را به اصطلاح در شورای عالی دولت جمع می‌کند، به ریش‌شان می‌خندد، اینها اگر یک ذره بخاطر منافع مردم و ملت‌شان در آنجا جمع

شوند، به این شکل آله دست قرار نمی‌گیرند.

شما شاهد بودید که آقای عالمی از اینجا رفت، در حالی که هیچ ممانعتی برایش نبود، یک تعداد که خیانت کرده و گریخته بودند او هم از دنبال‌شان رفت و ما هم مانع نشدیم، او به عنوان رئیس هیئت دولت به ایران رفت، از اینجا آقای ربانی او را کوک کرده بود که علیه شما مردم و جنبش موضع بگیرد و او هم موضعی را گرفت که آقای خالص و سیاف می‌گرفت؛ یعنی سخنگوی آقای سیاف شد!!

آدم باید در زندگی خود این قدر بی‌عرضه و بی‌اراده نباشد. یک بار مردن است و یکبار زنده شدن، دوبار نیست.

حالا حرف بر سر این است که آقای ربانی در نهم جدی قدرت را تحویل می‌دهد، ولی من زیاد معتقد نیستم، آقای ربانی در زندگی خود قدرت را رها نمی‌کند، با این پول که روسها چاپ می‌کنند و در اختیارش می‌گذارند، ادامه می‌دهد، ولی من امیدوار هستم که مردم افغانستان تصمیم بگیرند که از این وضع و از این آبرو ریزی که داریم و تمام ارزشهای جهاد افغانستان تحت سؤال رفته است، بیرون بیایند.

از اینکه بسیار وقت شما را گرفتم و شما را خسته کردم، معذرت می‌خواهم چون خطابه و اینها را بلد نبودم قصه بود، ولی قصه‌های سخت و تلخی بود؛ با آنهم، مشکلات را که مردم ما تحمل کرده‌اند، خیلی زیاد بوده و من همه‌شان را نتوانستم بگویم، وقت هم اکتفا نکرد، ولی از اینکه شما برادران و دانشمندان را تکلیف دادم، معذرت می‌خواهم و همین جا مسائل را تمام می‌کنم در فرصت دیگر باقی توطئه را برای شما بازگو خواهم کرد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

تکیه به خدا و اراده ملی

شکست ندارد

پس از آنکه آقای حکمتیار در ۲۴ دلو ۷۳ نیروهای خود را از چهار آسیاب به عقب برد و طالبان سفاک جاگزین آنها گردید، نگرانی و اضطراب در غرب کابل پدید آمد و شایعه گران مزدور و منافقان سیه دل به شایعه پراکنی گوناگونی دست زدند، در این اثنا استاد شهید که در حال بازدید از خطوط مقدم جبهه بودند به دشت آزادگان برگشته و در جمع انبوه مردم مضطرب غرب کابل، سخنانی ایراد فرمودند. و این، آخرین سخنرانی آن رهبر شهید ما است که از نظر شما می گذرد.

اراده شما و ایستادگی شما و حساس بودن برای اینکه در سرنوشت تان حساس بودید لهذا تاریخ اثبات کرده است دوران عبدالرحمن وقتی که مردم ما در مقابل این حکومت ظالم و جائر ایستادند هفت سال جنگیدند و عبدالرحمن تمام توطئه های که بلد بودند در این دوره علیه مردم ما کار گرفتند لشکر از تمام نقاط افغانستان جمع کردند از همه اقوام به جنگ مردم ما فرستادند شصت نفر از علمای اهل تسنن را جمع کردند فتوا گرفتند برای این مسئله که اینها رافضی است و کافرند کار ساز نشد ولی آمدند از بین مردم ما خائن تربیت کردند و وادار کردند که به ملت خیانت کنند این مسئله کار ساز شد چه رقم کار ساز شد؟ که ۶۲٪ مردم ما نابود شد در یک کشوری که عبدالرحمن پرچمدار اسلام به حساب می رود که نورستان را کافرستان بود عبدالرحمن مسلمان کرد ولی مردم ما را ۶۲٪ را از بین برد بعنوان غلام و کنیز از اینجا تا هند بفروش رفت و از مالیات این کنیز و غلام فروشی در خزانه دولت که واریز می شد کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر مقدار این پول را نوشته است.

وقتی که ۶۲٪ مردم ما نابود شد از آن تاریخ تا حالا که بیش از صد سال می شود ما محروم بودیم تحقیر می شدیم هزاره بودن عیب بود شیعه بودن عیب بود تعمد بود بر اینکه ما را نگذارند به مکتبها ما را نگذارند به کار کردن و

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم
ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یروا ما بانفسهم
با تشکر از شما ملت قهرمان و فداکار و مخلص که در این ماه رمضان بمحضی که از شما خواسته شد که بیایید و جلسه ای باشد حضور پیدا کردید این باعث امید اینجانب است که شما برای سرنوشت تان حساس هستید و روی این مسئله فکر می کنید.

آیه کریمه را که خدمت تان عرض کردم خداوند تبارک و تعالی می گوید ما سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی دهیم مگر که سرنوشت شان را خودشان تغییر بدهد بعد در جای دیگر است این بعنوان یک سنت الهی است البته در آیات دیگر و روایاتی که برای تفسیر آیات روایت شده می گوید برای سنت الهی هیچ تغییر و تبدیلی نیست لهذا ما این را مکرر خدمت تان عرض کردم که این آیه مصداق اکملش تفسیر صحیحش در زندگانی مردم ما تفسیر شده است شما مختصر در تاریخ تان وقتی که فکر بکنید می بینید که دوران مختلف زندگانی را طی کرده اید و دوسال و هشت ماه هم ثابت کردید در اینجا (در کابل) که وقتی مصمم بودید از حیثیت تان دفاع بکنید خدا یاری کرده و شما توانستید تمام زورگویان را سر جای شان بنشانید و بعد از جنایات بعد از جنگهای بسیار خطرناک آمدند معذرت خواستند که اشتباه کردیم.

من معتقدم که این مسئله نهفته است به تصمیم شما و

شما خیانت می‌کنید ولی شما این قدر امین نبودید در این مملکت که از شما یک کاتب مقرر بکند در اینجا شما امین نبودید منفور بودید ولی برای نفر خدمتی امین بودید این دوران را پشت سر گذرانید.

انقلاب پیروز شد خلاف انتظار همه اقوام افغانستان و خلاف انتظار نیروهای جهادی که در خارج بود چون ما محکومیت داشتیم و محروم بودیم در داخل افغانستان طبیعی‌اش بود که در خارج هم محکومیت داشتیم هویت نداشتیم بحساب این و آن بهانه طلبی در چهارده سال جهاد که هفتاد میلیارد دالر برای افغانستان مصرف شد باز برای ما یک دالر کسی کمک نکرد تمام مؤسسه‌های غربی که در افغانستان کار می‌کردند یک کنفرانسی در پیشاوردایر کردند و تمام تنظیمها و صاحب نظران را هم در پیشاور جمع نمودند تا در باره بهبود جهاد افغانستان صحبت کنند بعد یک نفر از خارجی‌ها رفت پشت تربیون ایستاده شدند که در اول انقلاب مردم شیعه و مردم هزاره‌جات منطقه خود را زود آزاد کرد و من الان در این جمع از اینها کسی را نمی‌بینم در لیست کمکهای هم که در افغانستان می‌شود برای اینها وجود ندارد اینها کجاست؟ (شما می‌دانید که آن روز غرب آنقدر از اتحاد جماهیر شوروی ترسیده بود که برای افغانستان هر دستی که بالا می‌شد که علیه روسها مبارزه بکند بدون اینکه نگاه کند که این دست چه دستی است یک کلاش می‌داد که مبارزه کنید برای خود مردم افغانستان نبود ولی برای ترس از روسها بود) بعد بی‌شرمانه یکی از مسئولین جهادی رفت پشت تربیون گفت همین مسئله را من جواب می‌گویم گفت اینکه به اینها دوا کمک بکنید احیاناً مواد غذایی کمک بکنید من موافق هستم ولی اینها مبارزه کردند منطقه‌شان را آزاد کردند ایران به اینها یک مقدار سلاح داد الان در میان خودشان جنگ دارند. اینها ظرفیت این مسئله را ندارند که به اینها از نگاه تسلیحاتی کمک شود یعنی اشاره داد به این خارجی که اینها به ایران وابسته است احتیاط بکنید اصل عمده مسئله این گپ بود.

شاید خیلی‌ها مردم ما فکر بکند در این مسئله که شاید رهبران و مسئولین نخواست کمک‌های دنیا را بیاورند به ما در هزاره‌جات سرازیر بکند اینها مخالفت کردند نه این نبود ما محکومیت داشتیم و کمک نکردند این محکومیت

تجارتها آنچه که در این جامعه امتیاز بحساب می‌رفت ما محروم بودیم در زمان شاه محمود خان رسماً مکتوب می‌نوید به وزارت فرهنگ که بچه‌های هزاره و شیعه را در مکتب حربی پوهنتون و مکتبهای ارزش دار نگیرد این محرومیت را شما تیر کردید شما غیر از اینکه جوالی کشی بکنید بار پشت بکنید در این مملکت دیگر ارزش نداشتید افغانهای کوچی در هزاره‌جات میامد چای و پارچه و اینها را در سر خانه می‌گذاشت و می‌گفت سال دیگر من از اینجا پولش را می‌گیرم این را ما و شما دیدیم و لمس کردیم ولی وقتی که انقلاب اسلامی شروع شد شما مردمی که در مقابل افغان حرف زده نمی‌توانستید یک نفر عسکر از طرف حکومت در منطقه می‌آمد مردها پنهان می‌شد زن‌ها می‌گفت در این آبادی کسی نیست در انقلاب که شروع کردید تا وضع تان را تغییر بدهید در ظرف سه ماه تمام مناطق هزاره‌جات آزاد شد پس خدا هم یاری کرد چهارتا خائنین که در حزب خلق و پرچم از قبل جذب شده بود اول منطقه‌ای را که رفتند خلع سلاح کردند و سلاح آوردند «هزاره‌جات» بود در صورتی که هزاره‌جات سلاح نداشت سلاح مال افغانها و سر حد آزاد بود سلاح که در میان مردم ما مجاز بود موش کوش و دان پر و چره‌ای بود دیگر سلاح مجاز نبود در صورتی که وقتی خیل کوچی می‌آمدند یازده تیرها در گردن زنهایشان آویزان بود در سر مردم ما می‌آمدند ولی هیچکس حاضر نشد در این حکومت مارکسیستی که افغانها و کوچیها را خلع سلاح بکند ولی خائنین ما پیشگام شدند رفتند هزاره‌جات را خلع سلاح کردند این کار را برای نیکنامی‌شان برای خوش خدمتی‌شان کردند ولی مردم ما با دست خالی با داس قیچی و بیل توانستند که مناطق‌شان را ظرف سه ماه آزاد بکنند این مسلم بود که اراده شما بود تصمیم شما بود شما باید این را در خاطر داشته باشید که تاریخ بعد از محرومیت‌های زیاد بعد از رنج‌های زیاد یک بار شانس برای مردم داده می‌شود که سرنوشت خود را خودشان تعیین بکنند این شانس الان برای شما داده شده که شما مردمی که در اینجا تحقیر می‌شدید توهین می‌شدید مسخره می‌شدید برای شما داستان درست کرده بود شما آنقدر امین بودید که برای تمام صاحب منصب‌ها خدمتکار باشید در کنار خانمش هیچ هراس نداشت که

محکومیت تاریخی بود برای ما خوب در چهارده سال جهاد هفتاد میلیارد «دالر» مصرف شد که اکثر قاطعش در پاکستان مصرف شد از خون این مردم بهایش در آنجا خانه ساخته شد برای مردم ما یک دالر هم نرسید از نگاه طبیعی هم که سرزمین‌های که در افغانستان ارزش داشت زراعت می‌شد مال ما بود خوب در دوران عبدالرحمن گرفته شد برای کوچیه‌ها یا افغانها عبدالرحمن روی هزاره‌جات فرمان داده که شما بروید بگیریید آنها از سردیش قبول نکردند از این خاطر مانده بعد یک مقدار علف که داشت کوچی راه دادند که این علف‌ها را مال هزاره‌جات حق ندارند بچرند باید دیگران بچرند.

خوب این محرومیت داخلی و خارجی و طبیعت هم با آن سردی برای مردم ما از چهارده سال جهاد فقط برای مردم ما رسیده بود همین بود که کوچی از سرشان کم شده بود کشتش را شفتلش را رشقه‌اش را دیگه مال کوچی آمده نمی‌چریده خودشان برای گاو و مال خودشان استفاده می‌کرد ولی وقتی که روی مظلومیت محرومیت مردم ما در کابل از دیر زمان آمده بود جا گرفته بود وقتی که دولت مارکسیسم سقوط کرد مردم ما در اینجا مسلح شد مناطق زیادی را در دست گرفت این خلاف انتظار همه بود فکر نمی‌کرد که این مسئله با این شکلی در بیاید لهذا تصمیم گرفتند بر این مسئله که باید اینها را برداریم و سلاح‌شان را بگیریم و اینها دیگر این هویت را نداشته باشد دو سال و هشت ماه با شما جنگیدند من برای شما این مسئله را اطمینان می‌دهم در اینجا که اگر شما مردم مصمم باشید بر اینکه سرنوشت‌تان را خودتان تعیین بکنید و از خدا نگردید و توجه به خدا داشته باشید هیچ کس توان این مسئله را ندارد که بدون شما سرنوشت شما تعیین شود و حق شما به شما نرسد و کس سلاح شما را بگیرد (تکبیر حضار) برای اینکه این مسئله تجربه شده یعنی در جنگ اول دوم سوم تا چهارم را هیچ جریانی در افغانستان وجود نداشت که با ما و شما جنگ نکرده باشد بعد سنگرهای ما و شما هم در همین غرب کابل خانه به خانه بود ولی وقتی شما خواستید خدا شما را یاری کرد و همه مناطق پاک شد و از قندهار از هرات از تخار از بدخشان از هلمند از همه جا آمدند مرده بردند. این تجربه شده است.

ولی ما در اینجا برای شما می‌گوئیم که بزور نمی‌تواند کس این کار را بکند اگر کسی بیاید خیانت بکند خائن شود از مردم ما امکان دارد تاریخ تکرار شود هیچ بحث ندارد شما می‌دانید در افشار خیانت شد ضربه دیدیم شما می‌دانید در ۲۳ سنبله توطئه بود ضربه دیدیم و الان یک وجب سنگر شما را و مردم ما را کسی نمی‌تواند بزور بگیرد. لهذا این مسئله است که ما طرفدار جنگ نیستیم از اول نبودیم از اول آمدیم اینها دولت تشکیل دادند در پیشاور گفتند گپ شیعه‌ها و هزاره‌ها بعد می‌زنیم ما در این طرف پل چرخی در ریاست هفت موقعیت داشتیم اگر ما می‌خواستیم جنگ کنیم همانجا آقای صیغه‌الله مجددی را وارد شدن نمی‌گذاشتیم ولی اینکه ما آمدیم در اینجا استقبال هم کردیم حکومتی را که ما را شریک هم نکرده بود و گفته بود حرفش را بعد می‌زنیم طرفدار جنگ نبودیم وارد مذاکره شدیم با صیغه‌الله مجددی به توافق رسیدیم هنوز اعلان نشده بود که اتحاد جنگ را علیه ما شروع کرد روی این مسئله است که ما طرفدار جنگ نیستیم... ولی حقوق برای مردم خود می‌خواهیم هر کسی که بیاید این حقوق را که حق مسلم مردم ما است که در تصمیم‌گیری مملکت شریک باشیم و یک چهارم برای ما سهم بدهد عاشق قیافه هیچکس نیستیم با آنان مذاکره می‌کنیم و مسائل را حل می‌کنیم (تکبیر حضار) لهذا ما با طلبا (طالبان) نفر فرستادیم که مذاکره کند آقای ربانی پیش من نفر فرستاده بود که طلبا (طالبان) همه را تهدید می‌کند اختلافات خود را کنار بگذاریم دفاع مشترک داشته باشیم ما گفتیم حرف نداریم. حالا هم برای شما می‌گویم که شما دو چیز را اینجا مد نظر بگیرید یکی توجه به خدا داشته باشید که خدا از همه قوی است هیچکس در مقابل قدرت او قدرت نیست این یک مسئله است.

یک مسئله هم در اینست که پیر جوان مرد زن کوچک بزرگ متوجه باشید که در بین شما کس خیانت نکند اگر خائنی می‌آید تبلیغ می‌کند خلاف منافع شما ایجاد وحشت می‌کند ایجاد تشویش می‌کند باید دستگیر بکنید و بیاورید که جزا بدهیم. این مسئله است که اگر در این دو تا مسئله توجه نکنید یکبار دیگر تاریخ تکرار می‌شود و باز اگر از این شانس گذشت محروم شدید صد سال دیگر وقت

می‌کردم در این دو سال و هشت ماه هم در کنار شما نمی‌نشستم (تکبیر حضار) و این را هم برای شما اطمینان می‌دهم که کمک و یاری از خداست به امید شما و رحمت الهی از خدا هیچ وقت نخواستیم که من بدون شما در جائی بروم شما را در معرکه بگذارم و خودم جان خود را نجات بدهم نه این را از خدا نخواستیم (تکبیر حضار) خواستیم که در کنار شما خونم اینجا بریزد در بین شما کشته شوم (تکبیر حضار) و در خارج از کنار شما هیچ زندگی برایم ارزشی ندارد.

و اینها که در آنطرف (تایمنی) تبلیغ می‌کنند خیال خودشان کردند که فرار کردند و رفتند در آنجا گفتند که خانه این دولت آباد که مارا در اینجا پناه داد اگر نه کجا می‌شدیم (خنده حضار) آنها برای خودشان است و شما مطمئن باشید ما اینجا هستیم در کنار شما و از خدا خواستیم که در زندگی خود حقوق شما را هم از همه بگیریم آن روزی که حقوق را گرفتیم آن روز از خدا می‌خواهیم که برای ما توفیق بدهد توفیق شهادت را که در بین شما شهید بشوم (تکبیر حضار) لهذا ماه رمضان است وقت هم ناوقت شده و از اینکه شما را مزاحم شدم در این وقت زحمت دادم می‌بخشید و این ماه خداست و ماه رحمت است و ماهی است که همه بندگان را خدا به مهمانی دعوت کرده و ماه اجابت دعاست ما از شما تقاضا می‌کنم که در مسجدها شبها جمع شوید احیاء بدارید و دعا بکنید که خدا شما را یاری بکند و این ذلت گذشته سر شما تکرار نشود (آمین حضار).

روی این مسئله است که شما همین طور که در قبل سنگرها را کمک می‌کردید نظامی‌ها را کمک می‌کردید می‌رسیدید الان هم از شما تقاضا می‌کنیم که سنگرها را مواظبت بکنید کمک بکنید حتی الامکان آنچه در توان شما است کمک بکنید بچه‌ها را تشویق بکنید و خائنین را اگر کسی اینجا می‌آید تبلیغ سوء می‌کند چیزی دارد بلا فاصله در کمیته امنیت حزب وحدت خبر دهید و دستگیر بکنید که تاریخ سرما و شما تکرار نشود و با تمام توان برای رفاه شما برای امنیت شما برای حق شما در تلاش هستیم (تکبیر حضار) چه از راه مذاکره باشد مفاهمه باشد خارج و داخل اقدام کردیم چه هم از راه دفاع. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

ضرورت دارد که شما در این موقعیت بیائید متوجه این مسئله باشید روی این مسئله است که ما الان خط دفاعی کامل تشکیل دادیم هزار نفر بیشتر از هزار از جنبش که در آن طرف بود این نیرو را منتقل کردیم دیشب در اینجا چون آقای حکمتیار خبر دادند که ما نیروهای خود را می‌کشیم این قدر که دیگران نظاره کرده یکمقدار ما هم نظاره می‌کنیم ببینیم چه قدر می‌توانند دفاع بکنند از خودشان بلا فاصله نیروهای جنبش را آوردیم اینجا جا دادیم خط اول گذرگاه تا آنطرف هتل «زلمی» خط دفاعی تشکیل داده شده این طرف هم قلعه قاضی همینطور طرف کوه قوریخ خط دفاعی کاملاً تشکیل شده.

هیچ تشویش نداشته باشید مطمئن باشید اگر آمدند مذاکره کرد طلبا (طالبان) مذاکره را قبول کرد حق داد برای مردم ما ما جنگ نداریم وقتی هم که حق مردم ما در این مملکت تامین شود به سرنوشت خود شریک باشیم هیچ سلاح کار نداریم ولی اگر کسی بیاید به ما حق ندهد و سرنوشت ما معلوم نباشد این سلاح بعنوان ناموس شیعه و هزاره است و کسی این سلاح را زمین نمی‌گذارد و به کسی هم تحویل نمی‌دهد (تکبیر حضار) با شورای نظار هم جلسه داریم ارتباط دارد که آتش بس شود چند بار مکرر گفته چون خود از آنها هم با طلبا در چهار آسیاب درگیر شدند بین‌شان نفر کشته شده و طلبا طلب دارند که مناطق حزب را به ما تسلیم بکنند بعداً با دولت گپ می‌زنیم و اینها مقاومت کرده دوبار تابه حال هیئت فرستاده هیئتهای شان نتیجه نداده روی این مسئله در این طرف هم تماس دارد در ظاهر می‌گوید هیچ جنگ نداریم با شما شما رعایت بکنید شما می‌دانید که اینها توطئه زیاد کردند دسیسه زیاد کرده از این جهت باید مواظب بود.

اما امروز چرا آمدیم شما را در وقت روزه مزاحم شدم و خواستم با شما صحبت بکنم برای اینکه شایعه پخش شده بود که آقای حکمتیار نیروهای خود را کشیده تبلیغات می‌کنند در بازار در آنطرف آبادی خود را در اینجا فرستاده که ما هم از بین شما فرار کردیم و در بین شما نیستیم از این جهت برای شما تشویش پیش آمده بود خواستم که با شما صحبت بکنم و این تشویش را رفع بکنم برای شما من اینجا می‌گویم که من هیچ منافعی غیر از منافع شما ندارم اگر من می‌خواستم روی منافع شخصی خود فکر

حدیث خاطرات از

رهبر شهید «عبدالعلی مزاری»

دوبار خدمت امام خمینی رحمه الله مشرف شدیم. پیرامون اوضاع سیاسی جهان اسلام مذاکره به عمل آمد. از آن روزها تصمیم گرفته شد که برای نجات افغانستان کار اساسی و زیر بنائی صورت گیرد و از نیروهای آگاه و فاضل و متعهد یک نیروی متشکل به وجود آید پس از توقف چند روزه نجف وارد ایران شدند که از سوی نیروی امنیتی ایران دستگیر و زندانی شدند و سرانجام از ایران اخراج گردیدند، در سال ۱۳۵۶ اینجانب به افغانستان رفتم و ایشان را در کابل ملاقات نمودم و توسط ایشان با تعدادی از چهره‌های مبارز و انقلابی آشنا شدم سپس از بررسی یکسری مسائل ایشان راهی مزار شریف و من به طرف هزاره‌جات رفتم و هماهنگ کارها را شروع نمودیم و همکاری ما ادامه پیدا نمود و هر روز عمق بیشتری می‌گرفت، از آن روز در کناره هم بودیم و ایشان سرانجام شایستگی آن را پیدا نمود که به فیض عظمای شهادت نائل آمد.

■ به نظر شما اهداف رهبر شهید از مبارزه از ابتدا تا

شهادت چه بوده است؟

ج: اهداف رهبر شهید را می‌توان در چند جمله خلاصه

نمود:

ایجاد یک تحول و دگرگونی در سطح افغانستان و نجات ملیتها ساکن در افغانستان و دفاع از محرومیت‌هایی که از سوی برخی از قومیت‌های تحمیل شده بود وی آرزو داشت که در افغانستان عدالت اجتماعی پیاده شود و وحدت ملی به وجود آید که اقوام ساکن در افغانستان از حق طبیعی خود بهرمند شوند.

۱- مصاحبه با

حجة الاسلام والمسلمین استاد عرفانی

■ لطفاً به عنوان اولین سؤال بیوگرافی از زندگی خود را

برای خوانندگان شرح دهید:

من لازم نمی‌دانم که بیوگرافی خود را اینجا ذکر کنم، اگر کسی علاقه داشته باشد بیوگرافی بنده را مطالعه کند در پیام مستضعفین مفصلاً موجود است.

■ از چه زمانی و چگونه با استاد شهید آشنا شدید و

انگیزه‌تان از تداوم همکاری و رفاقت با قائد شهید چه بوده است؟

ج: استاد مزاری در قم تحصیل می‌کرد و بنده در نجف اشرف. در سال ۱۳۵۵ ایشان از طریق کشور سوریه به عراق آمدند و من در آنجا با ایشان آشنا شدم. پیرامون مسائل افغانستان و محرومیت‌های مردمان به گفتگو نشستیم، و چند روزی که در نجف اشرف ماندگار شدند در منزل من بودند. وی از تبعیض و ستم‌هایی که در افغانستان نسبت به بعضی ملیتها آن سرزمین تحمیل شده بود، رنج می‌برد. در گفته‌ها و نظراتش ایجاد یک تحول سیاسی را پیش بینی می‌کردم. در سیمای مردانه‌اش اراده، تصمیم و قاطعیت را مشاهده می‌کردم و دارای افکار و اندیشه‌های خالص اسلامی بود در آن روزها

نموده حملات خود را علیه حزب وحدت در غرب کابل آغاز نمودند. گروه مزدور طالبان نه توان مقاومت را داشتند و هم توان مقاومت را از مردم ما گرفتند این بود که رهبر شهید در آخرین نامه خود عنوانی ملابورجان می نویسد که من بارها به شما گفتم که شما نمی توانید مقاومت کنید، سلاحهای مارا برگردانید تا مردم ما از خود دفاع نمایند. این بود که متأسفانه دیگر دیر شده بود تا اقدامی مؤثر از خارج کابل صورت گیرد.

■ عکس العمل مسئولین بعد از اسارت استاد شهید و

یارانش جهت آزادی آنان چه بود؟

ج: بعد از دریافت خبر درد آوری اسارت رهبر شهید در اولین اقدام با بعضی از مقامات و مسئولین احزاب سیاسی تماس گرفته شد که از جمله می توان جناب صبغة الله مجددی نام برد تا برای آزادی رهبر شهید اقدام فوری صورت گیرد ولی متأسفانه دشمنان مردم ما که از مزاری قهرمان وحشت داشتند بسیار سریع وی را به شهادت رساندند و دیگر فرصت اقدام لازم و مؤثر نبود بطور خلاصه باید بگویم که شهادت استاد یک توطئه داخلی و خارجی بود که بزرگترین قهرمان ملی را از بین ببرند.

■ آیا تاکنون اقداماتی جهت محاکمه قاتلان از سوی حزب وحدت اسلامی انجام گرفته یا خیر؟ لطفاً علت را در هر مورد بیان فرمائید؟

ج: در جلساتی که با نمایندگان گروه طالبان صورت گرفت حزب وحدت اسلامی خواستار مواد ذیل گردید: الف) شهادت استاد مزاری و یاران قهرمان وی که توسط گروه طالبان صورت گرفته، در قدم اول این اقدام ضد اسلامی و ملی را تقبیح و محکوم نمایند.

ب) شناسائی قاتلان رهبر شهید از سوی طالبان و سران آنها در محکمه عدل اسلامی.

ج) آزادی اسیران مظلوم مردم ما که به چنگال طالبان تاکنون گرفتارند.

ولی متأسفانه طالبان در این راستا کدام گام عملی برنداشته اند فقط اظهار داشته اند که یک کمیسیون مشترک جهت شناسائی قاتلان استاد تشکیل شود که بنظر من قاتلان استاد شهید

وی تا آخرین لحظات زندگی پر افتخارش، این فریاد را سر داد و در راه تحقق آن تا مرز شهادت پیش رفت. رهبر شهید «استاد مزاری» منادی وحدت ملی بود و این اندیشه تابناک و فریاد رسای وی برای همیشه در دلهای مردم افغانستان زنده خواهد ماند.

■ آیا فقط طالبان را می توانیم به عنوان قاتلان رهبر شهید و یارانش محکوم نمائیم یا اینکه دستهای دیگری در پشت پرده در جریان بوده است؟

ج: هر چند طالبان بطور مستقیم رهبر شهید استاد (مزاری ره) را به شهادت رساندند ولی شهادت استاد علل و عوامل مختلف دارد. استاد مزاری یک قهرمان ملی و مذهبی بود و ایادی داخلی و خارجی دست به دست هم دادند تا این چهره برجسته اسلامی را از میان بردارند. از نیروهای انحصار طلب و خائن حاکم گرفته تا مزدوران بیگانه که به آرمان مردم و ملت خود پشت پا زده و ننگ خیانت را به پیشانی خود زدند، در فاجعه قتل استاد شریک بودند.

■ آیا مسئولین در خارج از کابل از محاصره استاد شهید و یارانش قریب یکماه اطلاع داشتند یا خیر، و اگر اطلاع داشتند چه اقداماتی جهت شکستن محاصره انجام دادند؟

ج: نظر به وضعیت جغرافیایی کابل و دور بودن از هزارهجات همواره استاد رهبر شهید و مردمان در محاصره قرار داشتند ولی با مقاومت شدید و پر توان نیروهای حزب وحدت اسلامی در کابل در برابر حملات مکرر نیروهای شورای نظار و اتحاد سیاف همواره دشمنان را شکست داده و بر قلمرو حاکمیت حزب وحدت اسلامی در شهر کابل افزوده می شد به عبارت دیگر اگر گروه طالبان با خدعه و عهد شکنی در غرب کابل نمی آمدند حزب وحدت به رهبری استاد شهید هیچگاه دچار شکست نمی شدند و حتی دشمنان ما این را باور داشتند ولی با وارد شدن گروه طالبان در غرب کابل و اقدام به خلع سلاح نیروهای حزب وحدت اسلامی زیر پوششی تعهد و همکاری، نیروهای حزب وحدت دچار سردرگمی گردیدند و نمی دانستند چکار کنند. شورای نظار از این فرصت استفاده

نزد آنها مشخص و روشن است ولی تعبیر تشکیل کمیسیون جز دفع الوقت چیز دیگری نخواهد بود. ما امیدواریم گروه طالبان در این راستا صداقت نشان دهند و با محکمه سپردن قاتلان استاد این لکه ننگ تاریخی را از دامن خود پاک نمایند.

■ **اوضاع حزب وحدت اسلامی را (سیاسی، نظامی، اجتماعی، اقتصادی) بعد از شهادت قائد شهید چگونه ارزیابی می‌نمایید؟**

ج: پس از شهادت رهبر مزاری و سقوط غرب کابل حزب وحدت اسلامی از جهات مختلف سیاسی نظامی در سرشبی سقوط و نابودی قرار گرفت. تمام امکانات نظامی ما در کابل از بین رفت و به همان مثابه از نظر سیاسی دچار مشکل شدیم و باور بر این شده بود که حزب وحدت اسلامی دیگر نمی‌تواند موجودیت خود را بصورت قوی و فعال در عرصه سیاسی و نظامی حفظ کنند. موقعی که مرکزیت حزب وحدت در یکه‌ولنگ مستقر شد، دشمنان ما از کابل با امکانات قوی نظامی به سوی هزاره‌جات حرکت کردند و تصمیم داشتند که رهروان خط شهید مزاری را بطور کلی از هزاره‌جات قلع و قمع نمایند و به همین جهت بود که فشار نظامی از زمین و هوا بالای نیروهای حزب وحدت اسلامی در بامیان و مرکزیت حزب در یکه‌ولنگ وارد نمودند. هر روز نیروهای ربانی و مسعود و مزدورانشان مراکز نظامی و مناطق مسکونی را بمباران می‌کردند که در این رابطه عده‌ای از زنان، اطفال و مردان بی‌گناه به شهادت رسیدند و تعداد زیادی از زمینهای زراعتی و باغهای مردم دچار حریق گردید. خلاصه فشار سنگینی بالای برادران شما در هزاره‌جات وارد گردید ولی با تلاش رهبران دلسوز و قوماندانان عالیقدر حزب وحدت و فداکاری جوانان مظلوم، نیروهای دشمن به عقب زده شد و سرانجام مرکز بامیان به دست نیروهای پرتوان حزب فتح گردید و نیروهای ما در آخرین منطقه شیخعلی مستقر گردید و راههای ترکمن و سمت شمال توسط نیروهای وحدت کنترل گردید که بسته شدن این راهها ضربه محکمی به پیکر نیروهای ربانی و مسعود بود از این جهت می‌توانم بگویم که امروز حزب وحدت اسلامی از نظر سیاسی، نظامی و اقتصادی

در حد مطلوب و رضایتبخش قرار دارد ثمره این پیروزی در بامیان این بود که امروز بامیان به عنوان مرکز قدرت و عظمت مردم ما در جامعه افغانستان و جهان مطرح شده و امروز هیئتهای داخلی و خارجی در بامیان سرازیر شده تا زمینه تناهم با حزب وحدت را ارزیابی نمایند.

■ **ما شنیده‌ایم که حزب وحدت اسلامی با جناح اکبری و دولت نام نهاد ربانی پیمان صلح بسته است، شرایط صلح از طرف دبیر کل حزب وحدت اسلامی استاد خلیلی و آینده خائنین چیست؟**

ج: حزب وحدت اسلامی افغانستان کسانی را که در وقت شهادت استاد مزاری و سقوط غرب کابل در کنار دولت ربانی قرار داشته و با شورای نظار همکاری نموده و باعث این فاجعه بزرگ ملی شده هرگز نمی‌پذیرد و چهره‌های اینگونه عناصر وابسته برای مردم ما روشن است و مردم ما از آنها متنفرند و در هر زمان و شرایط انزجار و نفرت خود را از آنها آشکار نموده‌اند.

■ **توصیه و سفارش شما طبق اهداف عالیه رهبر شهید به قشر بانوان چیست؟**

ج: ما معتقدیم زنان نیمی از جامعه جهانی را تشکیل می‌دهند و با حفظ حجاب شرعی می‌توانند نقش خود را در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و خانوادگی و اجتماعی ایفا نمایند و می‌توانند در عرصه‌های مختلف اجتماعی وارد شوند آنگونه که رهبر شهید ما استاد مزاری رحمه الله بمناسبت‌های مختلف این مسئله را در افغانستان مطرح نموده و از حقوق بانوان دفاع کرده است از جمله می‌توانم بگویم که استاد مزاری در مسئله انتخابات نظری دارد که: زنها می‌توانند انتخاب شوند و انتخاب کنند. بنابراین ما انتظار داریم که خواهران ما بخصوص قشر تحصیلکرده و با سوادانش وارد صحنه عمل و کار شوند و نقشی ارشادی خود را ایفا نمایند.

مظهر ایثار و شرافت انقلابی‌ای که تجسم یک رهبر را در بستر زمان در شخصیت خود متبارز ساخته بودند، و این شایستگی را مزاری در بطن ایمان و عمل صالح به اثبات رساندند و امروز برای ملت ما و اجتماع عظیم انسانی که او را می‌شناسند و او را دریافته‌اند، بگونه‌ای پیشوای جاوید و رهبر ابدی تبارز یافته‌اند.

خصوصیات اخلاقی و مشخصه‌های انسانی، مزاری در سیر تصاعدی، جلوه‌ها و نمودهای بارزی را ایجاد کردند که از مزاری در عثوان جوانی و در سنین ۳۵ ساله‌گی از او شخصیت ساخته شد که عجبین اجتماع و سیاست ملت خود گردیدند، ابعاد وجودی رهبر شهید در عرصه مبارزات اجتماعی تکامل یافته‌ترین شکل انسانی، خود را نشان داده و مجاهد فی سبیل... بمنهوم راستین و صادق آن در شخصیت مزاری متبلور شدند، مجاهد صادق و تارک لذت‌ها و جاذبه‌های حیات شخصی بودند، مزاری خود را معجون ارمان بزرگ اجتماعی در راه رهای ملت از اسارت‌های سیاست با انحصار و استبداد، ساخت مزاری پرچم‌دار عدالت سیاسی و اجتماعی و معمار وحدت ملی در افغانستان هستند، او رهبر بلامنازع قوم خود و اجتماع ملت افغانستان در کادر «شورای عالی هماهنگی بودند ارتقا و تکامل زعامت سیاسی و ملی مزاری، محصول، شاخصه‌های اخلاقی و تعهدات اجتماعی و انسانی او در ابعاد متحول سیاست و اجتماع ملت افغانستان می‌تواند بوده باشند.

رهبر شهید مزاری در بعد اعتقادی و تکامل روحی و نفسی به مثابه شخصیتی ظاهر شدند که جاذبه‌های عظیم اجتماعی و ملی را بعرضه ظهور در آوردند، او زعیم بلامنازع در اجتماع مردم خود و رهبر لایق و مدبر در جمع زعما و رهبران جهادی در شورای عالی هماهنگی شده بودند «احترام فوق العاده مردم و اعتماد بر زعامت سیاسی و اجتماعی وی دال بر صلاحیت و لیاقت رهبر شهید است او در جمع شورای عالی هماهنگی قوی‌ترین محور اعتماد را بوجود آوردند حرف مزاری در سیاست و اجتماع ملت افغانستان مطمئن‌ترین حرف و سخن انقلاب و سیاست بود مزاری در واقع ضابطه و قاعده سیاست ملی جامعه و معیار حق و باطل سیاست در اجتماع حزبی و مردمی خود شناخته گردیدند.

۲- مصاحبه با حسین الف

■ ضمن معرفی کامل خود برای ما بفرمائید که از چه زمانی با رهبر شهید آشنا شدید و انگیزه این آشنائی چه بوده است؟

با تشکر از خواهران رهرو قائد شهید استاد مزاری، زمینه‌های آشنائی و معرفت متقابل در حوزه تلاش‌های اجتماعی و سیاسی با رهبر شهید، اصولاً بر می‌گردد به حوادث متحول سال‌های ۵۸ و ۵۷ که بستر تکوین دو حادثه مهم تاریخ در دو کشور همجوار بوده است، انقلاب اسلامی در ایران و مقاومت ملی در ظل جهاد اسلامی در افغانستان، رهبر شهید مزاری در واقع فرزند تولد یافته هر دو انقلاب در دو سرزمین بود، درست بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و شروع مقاومت و جهاد اسلامی در افغانستان، آشنائی متقابل با رهبر شهید در حوزه علمیه مشهد در مدرسه عباسقلیخان آغاز شد، رهبر شهید از یک سفر طولانی افغانستان - پاکستان بمنظور وسعت و گسترش نبرد علیه بردگان اجانب در افغانستان و ایجاد تشکلهای منظم سیاسی و جهادی در عرصه‌های گوناگون اجتماع و سیاست ملت افغانستان، وارد ایران شده بود، موضوع سفر استاد توسط نزدیک‌ترین دوستان ایشان بمن منتقل شده بود، من در عهد تحصیلات نجف اشرف و مشهد مقدس با الواسطه آشنائی خوب از تحریک، فعالیت و جهاد مستمر رهبر داشتم اما برای اولین بار بود که در نیمه دوم سال ۱۳۵۷ با حضرتش آشنا و از آن لحظه بعد در کادر تشکیلات سیاسی و نظامی معین که استاد یکی از رهبران شاخص آن بودند، وارد عرصه جدید در فصل مبارزات سیاسی و نظام ملت خود شدیم، رهبر شهید ما مزاری استوانه دو نهضت و انقلاب در دو بلاد اسلامی افغانستان - ایران بودند، جاذبه‌های تعهد انقلاب، ایمان فداکاری و ایثار رهبر شهید، اساسی‌ترین عامل معرفت و رفاقت من با ایشان شده بود، مزاری پرچم‌دار تعهد انسانی و

گسترده فاشیزم را درهم بکوبد و بجای آن عدالت سیاسی و اجتماعی را در پناه صلح امنیت برقرار نماید.

■ **خاطراتی بیاد ماندنی که از رهبر شهید دارید برای ما توضیح دهید - و برخورد رهبر با دشمنان شخصی اش چگونه بود؟ و ...**

حدیث خاطرات رهبر شهید در عرصه تلاشهای سیاسی و اجتماعی و در کادر مبارزات حزبی و تشکیلاتی و در میدانهای نبرد، حاوی نکته‌های اساسی است که شرح و ضبط این خاطرات و روایت هریک از آن برای نسل موجود و اولاد مستقبل اجتماع ما، بسیار مفید و ثمر بخش می‌تواند بوده باشد، اصولاً رفتار پیشوای شهید مزاری، قویاً ارتباط ارگانیک با خصوصیات روحی و نفسانی رهبر داشت. شجاعت و دلاوری بعنوان مثال یکی از شاخصه‌های ابعاد وجودی استاد بود. تبارز و تجلی این صفت و شجاعت و دلاوری را ما در موقف گیریهای سیاسی در تحرک نظامی و در تلاشهای اجتماعی ایشان شاهد بودیم، بعد از پیروزی مجاهدین و شروع جنگهای منظم و سیستماتیک اتحاد سیاف در غرب کابل علیه حزب وحدت اسلامی روایت موقف سیاسی استاد در اجلاس کل زعمای افغانستان در مقابل عبدالرسول سیاف، در منطقه پغمان که فیلم از این اجلاس موجود است، به مثابه یک خاطره سیاسی در این اجتماع حائز اهمیت است، رهبر شهید در موقف حزب وحدت اسلامی از تعرضات قوای سیاف، بسیار خشمگین بود. جنگ سیاف و اشتعال اولین شعله‌های جنگ و نفاق اجتماعی در کابل علیه حزب وحدت از ناحیه عبدالرسول سیاف با تحریک اربابان خارجی و شیاطین داخلی، خصومت مافوق شیطانی سیاف را نسبت بحزب وحدت منعکس می‌کرد و لذا استاد شهید با درک این خصومت و بردگی و اسارت سیاسی، سیاف و رفقاییش، در این اجلاس آن چنان سیاف را تحقیر کرد که هرگز این حقارت در انظار زعماء هم طراز سیاف از حافظه‌اش محو نخواهد شد سیاف در مقام شناخته شده‌ترین چهره سیاسی و سعیرترین رهبر حزبی، با غرور وارد معبد پغمان می‌شود رهبران حاضر در جلسه بلا استثنا اعم از آیه‌ا... شیخ آصف محسنی و پرفوسور ربانی و... بیاس احترام و تعظیم در برابر ورود عبدالرسول سیاف در اجلاس، بپا می‌خیزند و هرکدام بنوبه خود با

ابعاد فرهنگی و جلوه‌های نظامی سیاسی و اجتماعی در شخصیت استاد شهید متمرکز شده بودند او ثابت کردند که بهترین سیاست مدار جامعه ما و پرچم دار وحدت اجتماعی و ملی است شورای عالی هماهنگی مظهر اراده ملی اجتماع افغانستان محصول تفکرات سیاسی رهبر در اوضاع متلاطم کشور بودند در نهایت فشار و خیانت فاشیزم قومی در افغانستان رهبر شهید مزاری. قوی‌ترین چهره ضد ظلم و تجاوز در افغانستان شناخته شدند او توانست در بستر سه سال جنگ و تجاوز فاشیزم، با عزت و اقتدار از مردم خود دفاع نمایند در عرصه‌های جنگ تجاوزکارانه شورای نظار و اتحاد سیاف، لیاقت فرماندهی و دفاع از مردم و سنگرهای خود را بخوبی نشان دادند او فرمانده لایق و موفق نظامی و متفکر عرصه سیاست و اجتماع ملت افغانستان شده بودند مزاری رهبری بود که مرکزیت ابعاد سیاسی نظامی فرهنگی و اجتماعی را در شخصیت خود متجلی ساخته و این مرکزیت جامع و وسیع البنیان و محصول تکامل و اقتدار روحی و نفسانی رهبر بود، مزاری هرگز انسان ضعیف زبون و ذلیل نبودند او مرد شجاع دلاور صادق مؤمن و مدبری بودند که محوریت و تمرکز سیاست و اجتماع در کلیه ابعادش در شخص خود متبازر ساختند.

لذا ما نمی‌توانیم مزاری را فقط در بعد سیاسی اجتماعی و یا نظامی و ملی تفسیر نمائیم، مزاری در تمام ابعاد قابل تفسیر و تبیین می‌تواند بوده باشند استاد شهید قابلیت‌های ذاتی خود را در ابعاد فردی و اجتماعی سیاسی و نظامی اخلاقی و انسانی بفعلیت درآورده بود و همه صفات برجسته انسانی را در قوی‌ترین شکل مفروض آن در وجود خود متمرکز ساخت او گوهر انقلاب و استوانه جهاد ملت ما شد، رهبری خردمندانه ایشان در حزب وحدت اسلامی که این حزب محصول درایت و سیاست مزاری در تحول اجتماعی ماست به مثابه استوانه‌های می‌تواند باشد که سقف فضیلت انسانی و عدالت اجتماعی و سیاسی را در افغانستان باید روی آن، بنا نهاد گرچه امروز فاشیزم بساط انحصار و فضااحت انسانی را بر استوانه‌های مقاومت و جهاد اسلامی در افغانستان گسترانده اما ملت ما مصمم است که با انتخاب استراتژی رهبر شهید مزاری بساط

متانت و قار برسم عنعنات ملی افغانستان دست سیاف را می فشارند در یک چنین صحنه که آیه... و پرفوسور همه در مقام تعظیم بپا خواسته اند، این فقط استاد شهید است که در این صحنه تکان نمی خورد و سیاف را به مثابه یک برده ای که جنگ بی موجب را علیه حزب وحدت اسلامی در غرب کابل شعله ور کرده است، تحقیر می کند این سیاف است که به استاد شهید نزدیک شده و الزاماً دستهای خود را برسم انجام عنعه ملی به سمت ایشان دراز میکند، استاد فقط سر انگشتانش را با همان هیئت که نشسته است در دست او می گذارد. این نوع برخورد در این لحظه در برابر چشم زعماء رقیب، ضربه حقارت آمیزی روانی به عبدالرسول سیاف بیاس شعله ور ساختن جنگ بی دلیل علیه حزب وحدت اسلامی از ناحیه رهبر شهید بوده است. از دید استاد شهید این تحقیر شایسته سیاف به مثابه یک برده که جنگ خانمان سوز را بفرمان ارباب با مشارکت اعراب براه انداخته، بوده است و در این لحظه سیاف به منزله یک قاتل جنگ افروز علیه مسلمین هرگز منزلت احترام و تعظیم را نمی تواند داشته باشد. لذا باید تحقیر شود که شد. گرچه در این لحظه آیه... شیعه شیخ آصف محسنی و پرفوسور ربانی و... اجباراً در مقام تکریم و تعظیم قرار گرفته اند، اما این اجبارها و الزامات، هرگز تأثیر در موقف گیری استاد نمی تواند بگذارد از نظر رهبر شهید در این لحظه سیاف یک جانی و قاتل است برخورد با یک قاتل متکبر باید تحقیر آمیز و قرین به اهانت باشد گرچه آیه... شیعه با ریش سفید خود در کنار بقیه زعماء به تعظیم و حرمت کامل برخاسته است.

سخنان مضبوط در این اجلاس حول جنگهای رخ داده شده فی مابین استاد شهید و رهبر اتحاد اسلامی عبدالرسول سیاف، بسیار جدی و آموزنده است، استاد در برابر رجزخوانیهای بی مورد سیاف که هنوز بخوبی ضربه تحقیر آمیز وارده بر خود را در عمق جان احساس می کند و عرق ناشی از این حقارت در پیشانی سیاف محسوس است، با قاطعیت و شجاعت پاسخ می دهد، لحن تحکم آمیز استاد شهید و منطق محکم او. سیاف را در معرض دلهره گی و تشویش ذهنی قرار می دهد و فقط با این جمله حول جنگ که: اتحاد اسلامی تا هنوز ننجنگیده است و اگر ما بجنگیم سرنوشت جنگ غیر از آن چیزی است که رخ

داده است (در طی چندین دور از نبردهای کابل قوای متعلق به سیاف شکست سختی دیده بود و در همین جنگها چندین نفر عرب هم به اسارت حزب وحدت اسلامی در آمدند که بگونه مرموزی آزاد شدند) آیه... شیخ آصف محسنی که سخنگوی شورای قیادی بود، درست به علت شکست سیاف در این اجلاس و ضعف استدلال او در جنگهای بی مورد علیه حزب وحدت اسلامی و تحقیر سیاف از ناحیه استاد، وارد بحث می شود و مانع از ادامه بحث در شورای قیادی در اجلاس پغمان فی مابین استاد و عبدالرسول سیاف می گردد و با همین وساطت محکومیت سیاف قطع می شود. موقف سیاسی استاد در این اجلاس و نحوه برخورد ایشان با سیاف به دلائل که مطرح شد، ناشی از اصالت و وجود ارزشهای متعالی در نزد استاد است، درست همین اصالتها و ارزشها در برابر عنصر متکبر چون سیاف که تازه از عرصه جنگ با حزب وحدت اسلامی فارغ شده و وارد مجلس شورای قیادی شده است، از ناحیه استاد شهید برای سیاف در حضور رهبران شورای قیادی تفهیم میگردد. عین چنین مواقف شجاعانه و صریح و صادق را، استاد شهید در سائر موارد در برابر تحولات و جریانات جنگ صلح از خود نشان دادند، استاد شهید از روشهای شیطنت آمیز و چند رنگی در سیاست و در موقف گیریهای اجتماعی به شدت متنفر بود. یکی از دلائل نفرت استاد از حاکمیت ربانی - مسعود همین تلون حاکمیت در موضع گیری سیاسی و اجتماعی بود، رهبر شهید بارها و بارها رژیم جمعیت را آزمایش کرد و اینها هرگز از خود صداقت در مذاکرات سیاسی نشان داده نتوانستند و آخرین این نامردیها درست در حوادث قبل از شهادت رهبر است که این حوادث فی مابین حزب وحدت و جمعیت پیش آمد و رژیم جمعیت در تمام این مراحل خیانت کرد.

حدیث خاطرات رهبر شهید مزاری در بعد تلاقی و تقابل اجتماعی و سیاسی، اصولاً فرازهای جاودانه ای زندگی یک رهبر و مجاهد فی سبیل... می تواند بوده باشد، نگرشی بر رخ داده های حدیث خاطرات رهبر حکایت از بزرگی، فضیلت، شجاعت و صراحت صداقت رهبر را کرده میتواند، در بادی امر شاید ذکر روایت سیاسی و اجتماعی و مبارزاتی در زندگی

ایشان فقط بعنوان یک خاطره آنچنان جلب توجه ننماید. اما معتقدیم حادثه‌های واقع شده، در حیات سیاسی و اجتماعی رهبر و تقابل منطقی رهبر با زعماء متکبر و فاشیست در اجتماع ملت افغانستان، هرگز در انفعال از شخصیت رهبر و خصلت‌های برجسته و مبارز ایشان نمی‌تواند بحث شود. وقوع حادثه پغمان و اجلاس شورای قیادی و نوع برخورد و تلقی رهبر از سیاف و تقابل منطقی ایشان در این اجلاس، دلالت مطابقی حادثه را با شخصیت رهبر منعکس مینماید و از طرفی این حادثه، به مثابه یک خاطره سیاسی، عمیق‌ترین تعهدات انسانی و اجتماعی رهبر را در برابر سرنوشت ملت و قومش به اثبات می‌رساند، در این اجلاس آیه‌ا... شیخ محمد آصف قندهاری هم حضور دارد و رهبر شهید هم حاضر است. اما نگرش رهبر نسبت به جنگ و تعرض سیاف در غرب کابل در حق مردمی که آیه‌ا... شیخ آصف قندهاری خود را عالم آیه‌ا... این مردم می‌داند، با نوع نگرشی آیه‌ا... تفاوت ارضی و سمائی دارد. آیه‌ا... در مقام تعظیم و تکریم قاتل مردم ایستاده اما رهبر شهید در موقف تحقیر و توهین قاتل مردم خود (سیاف) موضع گرفته است.

حدیث خاطرات زندگی سیاسی و اجتماعی رهبر مفسر دو بعد از شخصیت او را می‌تواند و این خاطرات در بعد مطابقی خود ابعاد روحی رهبر را تبیین و تفسیر می‌نماید و در بعد اجتماعی و سیاسی قویاً تعهدات و الزامات اجتماعی هویدا و متجلی می‌سازد. رخ داده‌های زندگی سیاسی و اجتماعی رهبر در واقع انعکاسات ذهنی و فکری و روحی رهبر است که در بطن تحولات سیاست و جامعه و در تلاقی و تقابل آن، این چنین متبلور شده است، تفسیر حادثه‌های زندگی رهبر به مثابه خاطره‌های سیاسی و اجتماعی در اتصال با ابعاد کامل شخصیت رهبر قابل درک می‌تواند بوده باشد.

بعنوان مثال خاطره‌ای از سالهای ۱۳۶۲ را در پیشاور پاکستان روایت می‌کنم و این خاطره چگونه تعهد اجتماعی و حزبی استاد را در برابر حق تضییع شده، بر ملا می‌سازد. استاد شهید در برابر این حق حتی تا مرز شهادت اقدام می‌نماید، حادثه در دفتر مرکزی جمعیت اسلامی و در تقابل با شخص ربانی پیش آمد ماجرای مختصر آن این چنین بود: در اوج مبارزات و جهاد اسلامی با نیروهای اشغالگر در سراسر

افغانستان. استاد محمد کریم خلیلی دبیر کل حزب وحدت اسلامی، با جمعیت اسلامی قرار دادی را مبنی بر تبادل سلاح و مهمات در محور حوزه جنوب غرب جمعیت هرات - و شهر پیشاور به توافق رسیده بود. قرار داد در تبادل سلاح و مهمات این بود که ما جمعیت را در محور هرات تسلیح نماییم و جمعیت هم متعهد بود که سلاح‌ها و مهمات، مشابه را در اختیار مجاهدین ما در پیشاور پاکستان و در مرز پاره چنار تحویل نماید.

ما این کار را کردیم من همراه با استاد خلیلی کلیه سلاح‌ها و مهمات توافق شده در محور هرات را تسلیم جمعیت دادیم. بعد از این اقدام، من همراه با استاد خلیلی در سال ۱۳۶۲ به منظور تحویل سلاح و مهمات قرارداد شده همراه با جمع کثیری از مجاهدین، عازم پاکستان شهر پیشاور شدیم البته این سفر، هزینه بسیار سنگینی را در بر داشت زیرا مجاهدان ما از ایران تا پاکستان و اقامات برای مدت نامشخصی هزینه‌های هنگفت مالی را در برداشت، ما در پیشاور چندین نوبت همراه با استاد خلیلی، رهبر جمعیت آقای ربانی را دیدیم ولی هربار ایشان با روش مخصوصی بخود قول امروز و فردا را می‌داد بگونه‌ای این موضوع به درازا کشید که جناب استاد خلیلی مجبور شد به علت کارهای سازمان برگردد و من همراه با مجاهدان خود در پاکستان جهت تحویل سلاح و مهمات از ربانی در پیشاور بمانم و وعده‌های امروز و فردای ربانی در واقع ما را به ستوه آورده بود و حدوداً قریب دوماه در پیشاور معطل ماندیم. در این هنگام رهبر شهید همراه با جمعی از فرماندهان و قومندانهای شمال وارد شهر پیشاور شدند. من در محل اقامت ایشان رفته قضیه را با ایشان در میان گذاشتم و گفتم جمعیت اسلامی و جناب پرفوسور ربانی با عبارات چه می‌کنم چه می‌کنیم چه بکنیم قول امروز و فردا را بما داده است و تاکنون قریب دوماه است که ربانی هیچی بما تحویل نداده است و استنباط من این است که ربانی قصد خوردن سلاح‌ها و مهمات ما را دارد و می‌خواهد این حق مسلم مجاهدین ما را غصب نماید.

رهبر شهید با جمعی از قومندانها با گرفتن وقت از ربانی در دفتر مرکزی جمعیت اسلامی می‌رود البته در این جلسه من نبودم روایت این حادث را قرین که همراه استاد شهید بود برای

ما تعریف می‌کرد. استاد در برخورد با ربانی ضمن احوال‌پرسی و مانده نباشی بلافاصله قضیه سلاح و مهمات خود را مطرح میکند و از ربانی سؤال میکند که به چه دلیل از تحویل مهمات و سلاحهای توافق شده ابراء می‌ورزد، استدلال‌های ضعیف ربانی مورد قبول استاد واقع نمی‌شود، استاد با لحن تهدید آمیز مخصوص بخودش سلاح‌ها و مهمات مجاهدین خود را می‌خواهد، استدلال و توجیهات ضعیف ربانی در تضییع حق مجاهدین، عصبانیت و خشونت استاد شهید را برانگیخته و وضعیت جلسه را از حالت طبیعی آن مبدل به یک جو کاملاً مخاطره آمیز در حد برگرفتن سلاح‌ها و مجهز کردن آن توسط محافظین ربانی می‌نماید، قرین قومندان استاد هم کلت که در دست داشت آن را مجهز می‌کند، این جا دفتر مرکزی ربانی و مرکز قدرت و تصمیم‌گیری او در اوج رونق بازار مجاهدین و لدرهای مستقر در پاکستان است، در این جلسه از ناحیه ربانی، ددها محافظ مسلح در درون دفتر جمعیت و صدها افراد مسلح در بیرون دفتر جمعیت صف کشیده‌اند، استاد شهید فقط حق تضییع شده مجاهدین خود را می‌طلبد زرق و برق جمعیت و بساط گسترده ربانی هرگز رادعی نمیتواند بوده باشد. خشونت و عصبانیت صرف جنبه تضییع حق جهاد و مجاهدین را می‌تواند داشته باشد و این حق را ربانی تضییع کرده و نیت کرده بود سلاح‌ها و مهمات متعلق به مجاهدین استاد را بخورد و همین نکته است که استاد در مرکزیت سیاسی و نظامی جمعیت در مقابل گارد تا به دندان مسلح ربانی می‌خروشد و می‌خواهد این نکته را برای او تفهیم نماید که تو جناب ربانی در شرایطی نیستی که حق مسلم مجاهدین را تضییع نمایی تقابل جدی رهبر شهید با ربانی در مرکزیت سیاسی و نظامی وی، این واقعیت را برملا می‌سازد که استاد شهید هیچ تردیدی در گرفتن حق تضییع شده مجاهدین ندارد، استاد نیت کرده بود که به هر نحو ممکن قضیه تبادل سلاح و مهمات را با ربانی حل و فصل نماید، رهبر شهید خود را متعهد می‌داند که از مرزهای حق و عدالت تا مرز شهادت دفاع نماید و این تقابل در حد برگرفتن سلاح و برخورد مسلحانه مبین قاطعیت و تصمیم رهبر در حفاظت از مرز عدالت و دفاع از حق تضییع شده می‌تواند بوده باشد.

مزاری مرزبان شجاع و دلاور حق و عدالت اجتماعی بود او حق را و دفاع از عدالت را وجیه اسلامی و ملی خود در مبارزات سیاسی و اجتماعی می‌دانست. حق متعلق با اجتماع را در هر دایره و حوزه‌ای طالب بود حال این مطالبه در شکل گرفتن سلاح‌ها و مهمات مجاهدین در پیشاور در دفتر مرکزی ربانی می‌خواست باشد، و یا در شکل وسیع‌ترین نبرد اجتماعی در اوج حاکمیت ربانی در کابل بوده باشد، بهر حال رهبر شهید این تعهد را با خدا و خلق خدا داشت که تا مرز شهادت از حق و عدالت دفاع نماید، عدالت سیاسی و اجتماعی اساسی‌ترین هدف استراتژیکی رهبر در بعد مبارزات ملی و اسلامی در عرصه تلاشها و رقابت‌های اجتماعی افغانستان بود. و این نکته است که در سؤال مطرح شده که عمده‌ترین هدف مبارزاتی در اوضاع متلاطم کشور به اعتقاد من فقط استقرار عدالت سیاسی و اجتماعی در افغانستان بود. جوهر تفکرات سیاسی رهبر را در بعد تلاشهای ملی و مبارزاتی فقط عدالت سیاسی و اجتماعی تشکیل می‌داد استقرار عدالت سیاسی در ظل تعالیم اسلام و احقاق حقوق تضییع شده اجتماعی یگانه هدف استراتژیکی و محوری استاد را میتواند دانست و او سرانجام با خون مظهرش میثاق عدالت اجتماعی و سیاسی را امضاء کرد. مزاری مرزبان صادق عدالت و معمار وحدت ملی و فریادگر عدالت اجتماعی بود صلح و عدالت راه روشن رهبر شهید در بعد تلاشهای ملی در اوضاع متشنج و بحرانی کشور است.

رهبر شهید اعتقاد داشت که باید بر بنیادها و استوانه‌های مقاومت و جهاد اسلامی، ستف عدالت سیاسی و اجتماعی برپا گردد فلسفه تقابل رهبر در منازعات داخلی افغانستان صرف به این خاطر بود که فاشیزم و انحصار حزبی و قومی ستف استوانه‌های مقاومت ملی و اسلامی گردیده و این امری بود که هرگز برای رهبر شهید قابل قبول نمی‌توانست بوده باشد.

نکته دیگری که در تفسیر سؤال مطرح شده، باید بررسی نمایم این است که اساس تدین هدف در بعد آرمان اجتماعی «عدالت سیاسی و اجتماعی» است. اما راه تقرب به این هدف اساسی از دید رهبر، وحدت ملی در افغانستان بود، استاد شهید هرگز نفاق اجتماعی و تضادهای مذهبی و قومی را قبول نداشت، تکیه فاشیزم قومی در کابل بر نفاق اجتماعی

مکروه‌ترین و زشت‌ترین پدیده متصور سیاسی است که ربانی و مسعود پرچمدار آن در عرصه منازعات ملی و جنگهای داخلی بوده‌اند، رهبر شهید در ستیز و تقابل جدی با نفاق ملی و اجتماعی برخاسته بود و با اعتقاد به اصل وحدت ملی برای تقرب به عدالت سیاسی اجتماعی، اقدامات بسیار فوق‌العاده‌ای در این خصوص از خود نشان داد. مزاری شهید توانست علی‌رغم تلاشهای مافوق تصور انسانی دشمن در ایجاد نفاق اجتماعی که نمودهای بارز آن در خصومت‌های نژادی مذهبی زبانی و حزبی بخوبی متبارز شده بود، توانست معمار وحدت ملی شود، رهبر شهید با ائتلاف حزب وحدت اسلامی و حزب اسلامی در واقع زخم چرکین تاریخی صدساله خصومت و عداوت، پشتون و هزاره را التیام بخشید، خصومت میان دو قوم هزاره و پشتون با مستندات تاریخی جنایت عبدالرحمن، حربه مؤثر دشمن در اغفال و تحمیق اجتماعی شده بود جنایت عبدالرحمن به مثابه یک حاکم جنایتکار، از ناحیه فاشیزم نو ظهور به رخ یک قوم باید کشیده شود و تاوان ارتکاب مظالم تاریخی عبدالرحمن را باید قوم پشتون بعد از گذشت یک قرن پس بدهد، دشمن در یک چنین مسند نفاق اجتماعی قرار گرفته و مرتب زخم تاریخی را فی مابین دو قوم بزرگ پشتون و هزاره تازه می‌کرد. رهبر شهید مزاری با اعتقاد به وحدت ملی ائتلاف با حزب اسلامی به رهبری مهندس حکمتیار را فقط به منظور خنثی نمودن توطئه خصومت و نفاق اجتماعی مطرح کرد و این ائتلاف پاد زهر اساسی خصومت و نفاق اجتماعی گردید و درست بعد از این ائتلاف است که امنیت و صلح برادری در سراسر مناطق هزاره نشین و پشتو نشین ایجاد می‌شود، رهبر شهید به منظور تحقق اهداف بلند انسانی و اجتماعی و وحدت ملی در برابر سیاست نفاق و خصومت ملی فاشیزم، تصمیم می‌گیرد، مناسبات خدشه دار شده فی مابین جنبش ملی و اسلامی و حزب اسلامی را بهبود ببخشد. مزاری یگانه رهبر است که در این تصمیم موفق می‌شود خصومت مافوق تصور دو رهبر حکمتیار و دوستم را، تبدیل به رفاقت و برادری می‌نماید، این دومین اقدام مؤثر رهبر شهید در سطح مناسبات و روابط اجتماعی و حل معضلات و تخصیصات احزاب سیاسی بود، اتخاذ چنین مواقف و توفیق

ایجاد تبدیل خصومت‌ها، به برادری و رفاقت اجتماعی و ملی، پادزهرهای ضد سیاست فاشیزم و نفاق اجتماعی بود و هدف رهبر شهید از این تلاشها فقط ایجاد وحدت ملی بمنظور نیل به عدالت سیاسی و اجتماعی بود و در این تلاشها مزاری موفق‌ترین رهبری سیاسی است که تصمیم انسانی و ملی خود را در عینیت اجتماع تحقق می‌بخشد، انعقاد اخوت اسلامی فی مابین جنرال دوستم و حکمتیار و التیام زخمهای چرکین صدساله فی مابین اقوام هزاره، و پشتون و ده‌ها اقدامات مؤثر اجتماعی و ملی، از برجسته‌ترین حادثه‌های سیاسی در دفتر خاطرات رهبر شهید است، و اینها عمیق‌ترین آرمانهای انسانی و اجتماعی رهبر بود که بخش عمده آن در عهد حیات ایشان تحقق بخشیدند، با این تقریب و استدلال شاید مهم‌ترین اهداف اجتماعی و سیاسی رهبر در کادر مبارزات ملی دست یافته باشیم و این پرسش که مطرح شده است (مهم‌ترین اهداف رهبر شهید از مبارزه چه بوده است؟) را با این استدلال و تقریب بدست آورده باشیم.

باز بر می‌گردیم به ذکر روایت خاطره‌های دیگر از حیات مبارزاتی رهبر شهید، هدف در این دیالوگ، نشان دادن جلوه‌های روحی و تکامل و اعتلاء مقام و موقف بزرگ اجتماعی رهبر فقید مزاری است، خاطره‌های زندگی سیاسی و اجتماعی رهبر تبارز و انعکاس ذهنیت و تفکر رهبر شهید در عرصه‌های عمل و اجتماع است و هر حادثه رخ داده شده رابطه و اتصال خود را با یکی از ابعاد وجودی رهبر، نشان می‌دهد و هریک از این خاطره‌ها، بعدی از ابعاد شخصیت زعیم عالیقدر ما را تفسیر میکند. در سال ۱۳۶۵ است، رهبر شهید با جمع از یاران خود عازم داخل کشور به منظور تداوم و تحقق وحدت سیاسی احزاب جهادی در مناطق مرکزی و انسجام و تمرکز مبارزه علیه قدرت اشغالگر و ارتش سرخ، می‌گردد در این سفر من هم در جوار رهبر شهید بودم، در طی ۲۸ روز سفر شبانه حوادث بسیار تلخی از محور هرات - بادغیس - غور - ارزگان، هزاره‌جات برای کل قافله ۷۲ نفره ما و بخصوص برای شخص رهبر شهید پیش آمد، تحمل حوادث به شکل عام و فشارهای جسمی و روحی برای خود ایشان به شکل خاصی بسیار دشوار و خارج از طاقت آدمی بود، اما ایمان، صبر، شجاعت و قاطعیت رهبر بر

مشکلات عام و خاص قافله چیره شد و با قیادت رهبر شهید قافله ۷۲ نفره جهاد در ظل حوادث کمر شکن و در طی ۲۸ روز سفر شبانه به مقصد رسید سفر شبانه و عبور از سناخ ترین دره ها و کوه ها در شب، صرف بخاطر حفاظت از تعرض هوایی دشمن و بامباران صورت میگرفت. اما باز هم علی رغم سفر شبانه از تعرض و کمینگاههای دشمن و اشغالگر قافله ما در امان نماند سرانجام در سه نقطه در شب مورد تعرض و تهاجم قرار گرفتیم و متأسفانه متحمل خسارات مالی فراوان و تلفات جانی شدیم چندین نفر در کمینگاه دشمن و اشغالگر روسیه در منطقه آبشاره ولایت بادغیس زخمی داشتیم و یکی از برادران شهید و کلیه امکانات فرهنگی مخابراتی البسه و پول ما از بین رفت و قافله ۷۲ نفره ما دچار ضربه های بسیار شدید واقع شد. و این حادثه تلخ در منطقه «آبشار» بادغیس در شرایط رخ داد که استاد شهید در اثر سانحه سقوط از کوه در دره تاریک، بشدت مصدوم شده بود و دست استاد بگونه بسیار دردناکی شکسته شده بود و جسمی استاد بشدت صدمه دیده بود وضعیت عمومی استاد از لحاظ جسمی بسیار وخیم شکننده بود و توصیه همه علاقمندان و یاران قافله ۷۲ نفره به استاد شهید این بود که جهت معالجه به ایران برگردد، اما استاد هرگز بازگشت به ایران را به منظور معالجه خود قبول نکرد رهبر شهید با تمام مصائب و مشکلات عام قافله و رنجها و فشارهای خاص متعلق بخودش هرگز از قافله ۷۲ نفره جدا نشد. هدف عمده از تحمل این همه مصائب و مشکلات، نیل به مقصد هزاره جات، به منظور تعقیب پلان صلح و وحدت احزاب در آن سامان بود، قاطعیت تردید ناپذیر استاد شهید را در نیل به هدف اتحاد احزاب که در آن لحظه از زمان دچار تشتت اجتماعی و خصومت حزبی قرار داشتند و جنگهای متفرق در گوشه های از هزاره جات فی مابین احزاب موجود، جریان داشت رهبر شهید در این سفر طولانی قویاً دنبال تحقق وحدت احزاب بود. استنباط این هدف اساسی را ما از لحظه ای دریافتیم که جمعی از دوستان با ملاحظه وضعیت جسمی ایشان قویاً پیشنهاد برگشت به ایران را دادند، اما پاسخ رهبر شهید فقط در یک کلام به یکی از دوستان این بود که اته من شوی (پدر من) مبارزه غیر از حلوا خوردن است کسی که تصمیم می گیرد مبارزه کند باید مشکلات آن را هم تحمل نماید

من تصمیم خود را گرفته ام به ایران بر نمی گردم... مفهوم سخن رهبر شهید در اوج فشارها و مشکلات عمومی قافله و صدمه های ناشی از سفر و سقوط از کوه به دره، برای ما بسیار روشن بود که مزاری قافله خود را به مقصد خواهد رساند و هرگز از آن جدا نخواهد شد.

در این لحظه های دشوار زندگی و مواجهه قطعی با مرگ و شهادت، انتخاب راه عام و انتخاب راه خاص دو وجه متفاوت فضیلت، و فضیحت آدمی را مبرهن می سازد، رهبر شهید در این مقطع از شرایط انسانی و حوادث متعلق به خاص خودش عام قافله راه فضیلت را انتخاب میکند و هرگز از قافله خود جدا نمی شود، مبارزه را رهبر شهید با تمام عوارض آن پذیرفته است، مبارزه از دید رهبر در این لحظه «حلوا» خوردن نیست. انتخاب عام و جماعت، راه رهبر است، او حاضر است در مسیر عام حتی خاص خودش را فدا نماید، رهبر شهید زعم قافله ۷۲ نفره است و تعهد نجات و وحدت اجتماعی را در برابر تفرقه ملی و نفاق اجتماعی به عهده گرفته است، او مصمم است به ایران جهت معالجات شخصی خود بر نگردد، قافله ۷۲ نفره را به سرزمین مقصود و اهداف انتخابی برساند. رهبر شهید متعهد است که در اجتماع خود رسالت «انذار عشیره» را به عهده بگیرد و جامعه خود را از نفاق اجتماعی بترساند و «عشیره» را به سوی وحدت اجتماعی فرا خواند و آنها را از نفاق ملی و تفرقه اجتماعی در شرایط سیاست و اجتماع تحت سلطه اشغالگران، برهاند اکنون وصول به «انذار عشیره» فقط در ظل استحاله شدن در جمع و انتخاب راه عام ممکن است. رهبر شهید در این نقطه از اوج انسانی و منزلت نفسانی رسیده است که خود را عجین و استحاله شده راه جمع در سیاست اجتماع ببیند، دیگر ملاحظات شخصی و مخاطرات خاص متعلق بخودش دیگر مطرح نیست، گرچه در بدترین وضعیت جسمی و روحی از لحاظ شرایط انسانی پیش آمده در خصوص قافله جهاد قرار دارد اما تحمل شرایط دشوار انسانی در مسیر جهاد برای مزاری «احلی من العسل» است.

رهبر شهید در تمام لحظه های حساس و خاطره های دشوار همواره اصالت خود را در برابر باطل ظاهر ساخت، نفس حضور و موقف انسانی او و تعهدات عظیم اجتماعی اش از او چهره ای

باشد.

دشمنان مزاری که با او خصومت مافوق شیطانی را ابراز می‌کردند و فتوای قتل او را صادر و از بلندگوهای عام جیغ کشیده بود و شهادت او را به ربانی و مسعود تبریک گفته، نمی‌تواند ثابت کند که مزاری در مبارزات سیاسی و اجتماعی خود جانب خاص را گرفته باشد و مصالح اجتماع خود را قربانی کرده باشد اگر در حدیث خاطرات رهبر شهید می‌خوانید که سیاف توهین و تحقیر می‌شود اگر تا مرز شهادت در برابر تضییع حق مجاهدین در برابر ربانی در مرکزیت سیاسی و نظامی او، پیاپی می‌خیزد اگر زخم‌های متورم تاریخی را التیام می‌بخشد اگر خصومت و عداوت دو رهبر را تبدیل برفاقت و برادری می‌نماید، و اگر از قافله خود جدا نمی‌شود و اگر تا آخرین لحظه حیات در جوار مردم خود باقی می‌ماند و اگر مظلومانه در دل اجتماع خود به شهادت می‌رسد، تمامی اینها صرف بخاطر ارمانهای بزرگ، اجتماعی و ایمان و اعتقاد رهبر، به جامعه و مصالح آنها بوده است و نه چیز دیگر، مزاری درست به همین دلایل است که زنده است ارمان و اهداف بزرگ سیاسی و ملی رهبر تا نهایت اجتماع انسانی در تحولات مستقبل افغانستان همچنان زنده و جاوید خواهد ماند، اهداف مزاری تحت «عدالت سیاسی و اجتماعی» در اجتماع افغانستان است و این هدف هم چنان در جامعه ما جاوید است.

پرسیده‌اید: از همراهان رهبر کدام را می‌شناسید و خاطراتی را که از آنها دارید بفرمائید؟ و نظر رهبر در مورد حقوق زنان و فعالیت‌شان چه بود؟

همراهان رهبر شهید در بعد همراهی فکری و استراتژیکی در حوزه‌های متفاوت حزبی، ملی و منطقه‌ای می‌تواند مورد بحث و ارزیابی قرار بگیرد، در حوزه فعالیت‌های حزبی و تشکیلاتی، رهبر شهید نه جاذبه مطلق بود و نه دافعه مطلق، از آغاز ورود در حوزه تلاش‌های و فعالیت‌های جمعی و مبارزاتی تا ختم کار که منجر به شهادت رهبر گردید، ما دقیقاً می‌توانیم همراهان رهبر شهید را در دایره تشکیلات و کادر رسالت تشکیلاتی، بر مبنای جاذبه‌ها و دافعه‌ها نسبی ارزیابی نماییم، مثلاً رهبر شهید در حوزه تشکیلات حزب وحدت اسلامی در بستر

را متباز می‌نماید که خود بخود و بدون تفسیر، ذلالت و حقارت دشمن و اجتماع مزاری مبرهن می‌گردد. در اجلاس پغمان سیاف و محسنی در یک صف قرار می‌گیرند و هر کدام برای دیگری مقام و منزلت قابل تعظیم دارد. ای‌ها... محسنی با چهره گشاده پیاس احترام به سیاف از جایش برخاسته و با تمام هیئت روحانی خود از سیاف تعظیم می‌نماید اما در همین اجلاس سیاف از دید رهبر یک قاتل است و باید به قوی‌ترین شکل ممکن تحقیر شود، تحقیر و یا تعظیم سیاف در یک اجتماع منسّر دو تنکر و اعتقاد اجتماعی می‌تواند باشد، آیه... شیعه از سیاف تعظیم می‌کند زیرا خود را شایسته زندگی در جوار سیاف می‌داند و برای آیه... شیعه در این لحظه فقط خاص خودش مطرح است و این خاص در کنار سیاف بهترین منزلت را می‌تواند داشته باشد اما برای مزاری در این لحظه دیگر خاص خودش مطرح نیست برای رهبر شهید در اینجا اجتماع و عام مطرح است که تازه از کشتار عام فارغ شده است. لذا باید در این اجلاس توهین و تحقیر شود. مزاری در بعد مبارزات اجتماعی انتخاب خود را کرده بود او خود را وقف عام کرده و عام اصالت خود را در برابر منافع خاص داشت.

مزاری در کنار قافله ۷۲ نثره جهاد با تن مصدوم و دست شکسته هرگز در جهت بهبودی خاص خودش اقدام نمی‌کند رهبر شهید از قافله خود جدا نمی‌شود و این عام مزاری تا آخرین لحظه از قافله خود جدا نمی‌شود. عین چنین انتخاب عام را ما در آخرین حالات رهبر و در استانه شهادت رهبر دیدیم، در آخرین روزهای حیات فرمود من هرگز از کنار مردم خود جدا نمی‌شوم، اسارت و شهادت خود را مزاری در دل عام انتخاب کرده بود و دیدیم که در جوار مردم خود بفیض شهادت رسید. حدیث خاطرات رهبر شهید در واقع یک هدف را تبیین می‌کند و آن استحاله شدن رهبر در مصالح عالیه اجتماع است، هیچ موردی را کسی نمی‌تواند باثبات برساند که مزاری در حیات سیاسی خود از عام گذشته باشد و مصالح خاص و شخصی خود را مورد نظر گرفته باشد، حتی کس قادر نیست در کل حیات پنجا چند ساله رهبر حتی یک نمونه را نشان دهد که مزاری مصالح جامعه خود را قربانی مصالح خود کرده

شش سال کار مشترک همراهان صالح و خائن را در این تشکیلات داشت، همراهی و رفاقت حزبی در محدوده تشکیلات بر می‌گردد به شخصیت رهبر شهید که «ضابطه و قاعده، عینی حزب وحدت در مقام زعامت و رهبری آن بود. حزب وحدت اسلامی بر مبنا تئوری تشکیلاتی و دارای اساسنامه است و درست بر همین مبنا، حزب وحدت اسلامی فعالیت جمعی خود را در ابعاد متفاوت اجتماعی و ملی بمنظور نیل به اهداف عدالت سیاسی و اجتماعی در اجتماع ملت افغانستان سازماندهی کرده ضابطه ملموس و الگوی حزب وحدت اسلامی که در واقع تجسم عینی «ضابطه‌ها و قاعده‌های تئوریک حزب وحدت اسلامی باشد رهبر شهید بود، زیرا بالاترین چهره متعهد در جمع یاران شورای مرکزی مزاری بود تخطی از اصول حزب وحدت هرگز برای رهبر قابل تحمل نبود و خود مظهر قاعده حزب و تشکیلاتی واقع شده بود.

در این جا هم مزاری قاعده است و هم اصول و ضوابط حزب، معیار و ضابطه دافع‌ها و جاذبه‌ها است، یاران مزاری بر مبنای اعتقاد بمزاری دور او را گرفته بودند و معتقد بودند که رهبر شهید یگانه رهبر صادق و لایق در حزب وحدت اسلامی است، مزاری محور اعتقادی حزب وحدت و بمنزله قاعده ناطق و زنده حزب وحدت بود، رفاقت و همراهی با استاد شهید درست بر مبنای جاذبه‌های حزبی و تشکیلاتی بود، کسانی که متعهد بحزب وحدت اسلامی بودند و اصول نامه حزب را اساس و پایه حرکت جمعی قبول داشت مزاری را رهبر صادق و تجسم عینی اساسنامه حزب می‌دانستند، لذا اعتقاد به حزب وحدت، پای‌بندی با اصول حزب الزاماً اعتقاد به رهبری استاد را می‌توانست در بر داشته باشد، معیار جاذبه و رفاقت و معیار همراهی با استاد شهید تا مرز شهادت رهبری استاد و قواعد حزب وحدت اسلامی بود، رهبر شهید کسانی را که در کادر تشکیلات حزب بر مبنا اصول و ضوابط آن ایفاء وظیفه می‌کردند و تعهدات اجتماعی خود را در راستای ضوابط حزب بخوبی انجام می‌دادند در واقع همراهان مزاری گفته می‌شد و در این خصوص هیچ گونه ملاحظاتی قومی منطقه‌ای، فامیلی و غیره مطرح نبود، همراهان رهبر در حوزه تشکیلات حزب

وحدت اسلامی عناصر متعهد به حزب وحدت اسلامی بود و کسانی که تا مرز شهادت و ایثار در راه تحقق اهداف حزب در بحران متلاطم کشور کار می‌کردند. در جاذبه حزب وحدت و رهبری آن قرار داشتند. این گونه یاران در جمع شورای مرکزی و در رقم ۱۶۰ نفره اعضا اصلی و علی البدل بسیار فراوان بودند. گرچه در تقابل با حاکمیت فاشیزم، شورای مرکزی و اعضا ۱۶۰ نفره شدیداً در معرض خطر بود، زیرا حاکمیت شبکه نفوذ خود را بدلائل کم خرج بودند و حساس بودند درست از همین نقطه شروع کردند، هزینه چهار جنگ در سال تعیینات بمنظور تلاشی کردن حزب وحدت اسلامی از ناحیه مسعود اختصاص داده شده بود، انتخاب حاکمیت فاشیزم، حساس‌ترین انتخاب و خطرناک‌ترین آن بود، زیرا نفوذ در شورای مرکزی و ایجاد شبکه نفاق در قلب تشکیلات حزب وحدت از لحاظ اطلاعاتی تشکیلاتی، تصمیم‌گیری بسیار حائز اهمیت می‌توانست بوده باشد. از طرف دیگر کم‌ترین هزینه و مصرف را حاکمیت می‌توانست داشته باشد. زیرا بار جنگ و هزینه‌های هنگفت آن اعاشه پرسنل حزب وحدت و تمام قطعات نظامی و حتی رفع مشکلات فقراء و مساکن فقط بعد از استاد شهید بود، بقیه اعضا شورای در این خصوص هیچ گونه مشکلی نداشت استاد شهید باید مبارزها افغانی هزینه تشکیلات را در شرایط بد انسانی و اجتماعی و در مقابله با حاکمیت ربانی، تهیه می‌کرد و بقیه اعضا شورای مرکزی در این خصوص فارغ البال بود.

حاکمیت با ایجاد شبکه در قلب تشکیلات کم‌ترین پول را مصرف می‌کرد و بیشترین معلومات را از نحوه کار و فعالیت استاد بدست می‌آورد، ما بخوبی بیاد داریم و هرگز فراموش ما نشده است لحظه‌ای را که پیره زنی شش دانه مرمی را در گوشه چادر خود بسته و در مقر استاد شهید در آخرین روزهای جنگ کابل که فردای آن غرب کابل سقوط کرد، می‌آورد، استاد شهید ضمن تشکر از این مادر پیر با خود این جمله را زمزمه می‌کند که با این وضع نمی‌شود با شورای نظام جنگید. این جمله استاد شهید درست همان روز به مسعود منتقل می‌شود و این جاسوس توضیح می‌دهد که مزاری امکانات و مهمات جنگ را خلاص

کرده است. ببینید، شبکه نفاق در دل حزب وحدت این منافع را برای حاکمیت داشت که از شش دانه مرمی اهداء شده چگونه فاجعه‌ای را بوجود می‌آورد و چه گونه بدشمن اطلاع می‌رساند و او را در جریان ریزترین حوادث غرب کابل و پایگاه مقاومت قرار می‌دهد. و این بود ماجرای تحرک و فعالیت دشمن در قلب تشکیلات حزب وحدت از طریق ایجاد شبکه جاسوسی علی رغم این فتنه و آفت تشکیلاتی باز هم تعداد همراهان رهبر شهید در جمع اعضاء ۱۶۰ نفره شورای مرکزی فوق العاده زیاد و چشم گیر بود. سال تعیینات و انتخاب مجدد استاد شهید برهبری حزب وحدت اسلامی، علی رغم هزینه چهار جنگ مسعود، خود نشانه بارزی این مدعا است و اما در بیرون از اعضاء مرکزی حزب وحدت، نفوذ استاد در اجتماع مردم هرگز قابل مقایسه با هیچ رهبری نمی‌تواند بوده باشد، مزاری در اجتماع مردم رهبر بلامنازع بود هواداران حزب وحدت در تمامی نواحی و در کل اجتماع مردم فوق العاده چشم گیر بود، محبت مزاری در دل اجتماع مردم و حرارت عشق آن در قلب اجتماع هرگز سرد نخواهد شد، زیرا جاذبه‌ها حزبی، شخصیتی، ایمان، و اعتقاد، تنوای و پاکی، شجاعت و دلاوری و ده‌ها صفات برجسته انسانی از او شخصیت اعتقادی و سیاسی، باورمندی اجتماعی و ملی، ساخته است لذا تا اهداف انسانی و مبارزاتی و تحقق عدالت سیاسی و اجتماعی در افغانستان باشد مزاری هم‌چنان حضور و شهادتش در آن جا است، این جمله استاد خلیلی در مراسم تشییع و تودیع رهبر که گفت مزاری هم در حیات خود رهبر ما بود و هم بعد از شهادت رهبر ماست.

بنابر این از مجموع ارزیابی در حوزه تشکیلات حزبی همراهان مزاری، در دو بعد جاذبه‌ها و دافعه‌ها مورد بحث است، مزاری شهید بمیزان نفوذ و جاذبه‌های حزبی، از خود، دافعه حزبی و تشکیلاتی داشت مزاری شهید کسانی که با اصول حزب و اجتماع خیانت کردند، و مخفیانه با دشمنان اجتماع و حاکمیت فاشیزم پیمان بستند و جذب نفوذ و حاکمیت قرار گرفتند و شبکه نفاق و نفوذ را در حزب وحدت اسلامی ایجاد کردند، رهبر شهید قویاً آنها را دفع کردند و از خود راندن، خائنین ملی

از جمع دافعه‌های سیاست و تشکیلات رهبر شهید هستند رهبر فقید در بعد مبارزات اجتماعی و ملی، جاذبه و دافعه خاص خود را داشت، معیار جذب و دفع در فرهنگ اعتقادی و سیاسی رهبر، اصول و ضابطه‌های تشکیلاتی و جمعی بود نه امر دیگر مزاری هرگز با پول کسی را جذب نمی‌کرد و منهای اصول کسی را دفع او در حیات اجتماعی و سیاسی خود انسان آرمان‌گرا و معتقد بارزهای اجتماعی بود، رفاقت‌های تاتیکی و مقطعی را هرگز قبول نداشت، معیار رفاقت در تشکیلات و در بیرون از حوزه تشکیلات اصول و ضابطه‌ها انسانی و اجتماعی بود، رهبر شهید روزی بمن گفت کسی که با پول جذب حزب می‌شود با پول به حزب خیانت خواهد کرد و هرگز دنبال رفاقت‌های پولی نباشید بگذارید مردم معتقد شود و بگذارید افراد در مبارزه ایمان پیدا نمایند و بگذارید برادران، تشکیلاتی و حزبی عمل کنند و کسی که بیک چنین مقام و منزلت اعتقادی در مبارزه برسد، او می‌تواند یاور و همراه تا مرز شهادت بوده باشد استاد شهید در جمع تشکیلات حزب وحدت چنین همراهان معتقد و صادق را داشتند که تعداد از آنها به شهادت رسیدند.

و امروز حزب وحدت اسلامی بمثابه میراث سیاسی رهبر شهید در اجتماع ما فعال و نیرومند است رهبری حزب وحدت و تمام همراهان و یاران مزاری در حوزه تلاشهای حزبی و تشکیلاتی متعهد هستند که راه خونبارش را تا تحقق اهداف او استقرار «عدالت سیاسی و اجتماعی» در افغانستان ادامه دهد و امروز حزب وحدت اسلامی در ظل زعامت رهبر فقید و رهبری حاضر، موقف و جایگاه رفیع اجتماعی خود را باز یافته است، رهروان رهبر شهید مصمم هستند، در هر میکانیزم تحول جدی در سیاست و اجتماع ملت افغانستان، بر مواقف و احراز موقعیت سیاسی و اجتماعی خود، در کادر مبارزه سیاسی اجتماعی، برسد رهروان رهبر شهید هرگز تن به ذلت سیاسی و حقارت اجتماعی نخواهد داد. مردم و اجتماع متعلق به راه و رسم رهبر فقید و اجتماع مربوط به حزب وحدت اسلامی، همواره خواسته‌های برحق سیاسی و اجتماعی را در هرگونه فرایند ملی و اجتماعی و در هرگونه تحول اجتماعی مطرح خواهد کرد.

امروز حزب وحدت اسلامی قوی‌ترین منزلت سیاسی را در ائتلاف شورای عالی هماهنگی دارد و اینکه پرسیده‌اید حزب وحدت در چه موقعیت اجتماعی و سیاسی قرار دارد، ما می‌توانیم مطمئناً پاسخ دهیم موقعیت حزب وحدت اسلامی در مناسب‌ترین موقعیت ملی در اجتماع ملت افغانستان قرار دارد، امروز متحدان حزب وحدت، باور دارند که حزب وحدت یگانه حامی و متحد سیاستهای بعدی افغانستان خواهد بود، جنبش ملی اسلامی، حزب اسلامی جبهه نجات اسلامی علی‌رغم شکوه‌های حضرت صاحب‌مجددیی، از هر زمان دیگر به حزب وحدت اسلامی وفادارتر و صادق‌تر است، زیرا کسب صداقت در یک رابطه متقابل سیاسی و اجتماعی در ائتلاف شورای عالی هماهنگی بدست آمده است، متحدان حزب وحدت اسلامی در عهد رهبر شهید و نه بعد از شهادت ایشان، هیچ‌گونه بدی را نمیتواند دیده باشد و متقابلاً حزب وحدت هم از متحدان خود راضی است.

ما در شرایط متحول کنونی اذعان داریم که رهروان رهبر شهید قادر است، سیاست حزب را بگونه‌ای مطلوب در راستای اهداف بزرگ ملی، عدالت سیاسی اساسی‌ترین و مبهم‌ترین ضرورت سیاسی در اجتماع ملت افغانستان است و باید با شکست انحصار، عدالت سیاسی و اجتماعی در جامعه افغانستان تحقق بخشد، اساسی‌ترین هدف رهبر شهید را در بعد مبارزات اجتماعی همین اصل عدالت سیاسی و اجتماعی تشکیل می‌داد. رهروان استاد در تشکیلات حزب وحدت برای تحقق عدالت سیاسی مبارزه می‌کنند از طرف هم متحدان ما در شورای عالی هماهنگی وفاداری خود را در تحقق و عینیت بخشیدن این اصل همواره اعلام کرده‌اند. حزب وحدت و پیروان خط سرخ شهادت مزاری در ظل توجهات خداوند، سوگند یاد کرده‌اند که تا تحقق آرمانها و خواسته‌های برحق سیاست انسانی و استقرار عدالت سیاسی و اجتماعی تلاش و مبارزه خواهند داشت و انحصار را در هم خواهند شکست.

رهبر شهید در حوزه فعالیت حزبی و تشکیلاتی همراهان صادقی داشت و دارد و در مجموع، حزب وحدت اسلامی در ابعاد متفاوت جنگ صلح و قدرت نظامی موقف سیاسی خود،

میراث سیاسی رهبر شهید در دست اولاد اوست، مزاری در حزب و در تشکیلات سیاسی و اجتماعی لقب باب و پدر را فقط به دلائل محکم اعتقادی و ارتباطات منظم اجتماعی و حزبی و سیاسی با افراد حزب بدست آورد، یعنی اعتقاد مشترک رهبر با پیروان در تشکیلات سیاسی هم بار اعتقادی داشت و هم خود بخود باری عاطفی و پیوند انسانی فی مابین رهبر و رهروان را برقرار کرد، مزاری اصولاً زندگی خصوصی قابل ذکر نداشت، روایت زندگی شخصی استاد در جنبه حدیث خاطرات اجتماعی و سیاسی او صفر است، همه می‌دانند که رهبر شهید از امکانات حزب و تشکیلات سیاسی و حتی از سرمایه شخصی خود نه ثروتی برای خود اندوخته است و نه هم چندین ازدواج مکرر را برای خود سازماندهی کرد و نه هم جا و جلال برای زندگی شخصی تدارک دیدند و نه هم اولاد متعدد از او باقی مانده. اولاد نسبی او فقط یک دختر ۵ ساله بنام زینب است و بس، روایت زندگی رهبر فقط در بعد اجتماعی و سیاسی آن قابل طرح است و او در این بعد از حیات خود، جایگاه بس رفیع و عظیم سیاسی و اجتماعی دارد اولاً مزاری در بعد اجتماعی و سیاسی مطرح است، او بهترین رابط و عالیترین عاطفه انسانی که قوی‌تر از درجات عاطفه پدر و پسر می‌تواند بوده باشد، با پیروان خود و دوستان حزبی خود برقرار می‌کرد، مزاری با اعضاء تشکیلات مهربان‌ترین انسان بود. امروز حزب وحدت میراث او است که در اختیار اولاد یتیم او در عرصه‌های متحول سیاست و اجتماع افغانستان در اختیارشان گذاشته شده است.

و اما در حوزه‌های ملی باز هم رهبر شهید جاذبه‌ها و دافعه‌های مخصوص بخود را داشت و دارد، او تمام رهبران مقاومت و جهاد افغانستان را می‌شناخت و با همه آنها در بستر چندین سال مبارزه، ارتباط داشت، رهبران مقاومت و جهاد، متفکران افغانی، نویسندگان، روشنفکران، اساتید دانشگاه و بهتون، علماء بزرگ افغانستان طلاب حوزه‌های علمیه تماماً رهبر شهید را می‌شناخت. اما در موقف‌گیری سیاسی و اجتماعی و در تلاقی و تقابل حوادث رابطه استاد با چهره‌های ملی و اجتماعی، فرهنگی، حوزه‌ای دانشگاهی و... بر مبنای

دافعه‌ها و جاذبه‌ها بود استاد شهید در سطح مقاومت اجتماعی با جمعی از رهبران رابطه صمیمانه اعتقادی سیاسی و موقف مشترک داشت و با بعضی دیگر خصومت اعتقادی و سیاسی داشت و هرگز در حوزه جاذبه استاد جای برای آنها نبود، عین چنین گسترش را در رابطه‌های سیاسی اجتماعی با سایر طیف‌های که بر شمردیم می‌توانیم در قالب جاذبه و دافعه استاد بر مبنای تفکرات اعتقادی سیاسی ایشان بررسی نماییم.

ما در سطح مقاومت ملی و جهاد اسلامی افغانستان دو خاطره متفاوت را در مورد دوتا شخصیت ملی افغانستان در قالب جاذبه‌ها و دافعه‌ها، در این جا مطرح می‌کنیم و این چنین قضاوت را می‌تواند در سایر موارد استنباط کرد.

در آستانه سقوط رژیم کابل و محاصره مطلق کابل توسط قوای مشترک جهادی و انفصال جنرال عبدالرشید دوستم از رژیم کابل و سقوط تمام عیار شمال کشور بدنبال مقاطعه جنرال عبدالرشید دوستم و سایر جنرالان در شمال افغانستان که قطعیت سقوط و زوال حاکمیت مارکسیزم و پیروزی مجاهدین را همراه داشت، استاد شهید سفری در شمال کشور مزار شریف مینماید، دوستم به ملاقات استاد شهید همراه بقیه کادرهای نظامی خود می‌ایند، در این ملاقات ضمن تشکر از حرکت جنرال دوستم و مقاطعه او با رژیم کابل، استاد شهید منفصلاً اوضاع سیاسی اجتماعی و دسته‌بندی‌های متفاوت که در عرصه تحولات ظاهر شده و همینطور گذشته‌های سیاه و مشترک تاریخی را که فاشیزم قومی در تاریخ افغانستان به ثبت رساند، و چشم انداز حوادث و مسائل بعدی کشور را در طی چندین ساعت عمیقاً مورد بحث و تبادل نظر قرار میدهد، جنرال عبدالرشید دوستم بنا بر روایت اعضاء حاضر در این اجلاس عمیقاً تحت تأثیر مشترکات اجتماعی و سیاسی قرار می‌گیرد و متعهد می‌شود که از این لحظه به بعد بر مبنای اصول و مشترکات سیاست در اجتماع افغانستان عمل نماید.

استاد شهید با اعتقاد به مظلومیت اقوام ازبک و ترکمن که جنرال دوستم مظهر سیاست و تصمیم‌گیری این اقوام شناخته شده است، این توصیه را در همین مجلس به جنرال می‌نماید که برای وصول به آرمانهای اجتماعی و سیاسی و اجرای حق

عدالت در مستقبل تاریخ افغانستان شما و قوم ازبک احتیاج به یک شکل سیاس و نظامی دارید و شما جناب دوستم حتماً چنین کاری را انجام دهید، حق سیاسی و اجتماعی برای اقوام ازبک و ترکمن فقط در ظل تشکیلات سیاسی متصور است و شما در شرایط اجتماعی و سیاسی قرار دارید که همه حقوق سیاسی و اجتماعی خود را از طریق تقابل احزاب سیاسی در جامعه طالب هستند و شما فاقد یک چنین تشکیلات سیاسی و نظامی هستید. توصیه رهبر شهید برای جنرال دوستم در واقع صادقانه‌ترین پیشنهاد سیاسی است که اقوام ازبک و ترکمن تا آن لحظه فاقد چنین شکل سیاسی و اجتماعی بوده است، جنرال دوستم توصیه برادرانه استاد را می‌پذیرد و تصمیم جدی در خصوص تشکیلات سیاسی می‌گیرد، محصول توصیه استاد و تصمیم جنرال، تکوین جنبش ملی اسلامی افغانستان است که برآستی وسیع‌ترین قاعده اجتماعی و قوی‌ترین تشکیلات سیاسی و نظامی در سطح افغانستان امروز جنبش ملی اسلامی است و کلیه احزاب موجود در شمال کشور از جمله حزب وحدت اسلامی در صحنات شمال خود عضو متعهد این تشکیلات سیاسی و نظامی است.

رهبر شهید مزاری بر مبنای اصول سیاست اجتماعی خود و استقرار عدالت سیاسی و اجتماعی در افغانستان ضرورت شکل سیاسی نظامی را برای اجتماع مردم ازبک و ترکمن برای نیل باهدف و حقوق مسلم اجتماعی‌شان تشخیص داده و صادقانه این ضرورت را برای جنرال دوستم مطرح می‌کند اینجا جنرال دوستم در حوزه جاذبه رهبر شهید قرار دارد، فلسفه چنین جاذبه، مشترکات موجود فی ما بین دو اجتماع هزاره و ازبک و دو رهبر متعلق باین اجتماعات است و همین مشترکات سیاست باعث می‌گردد که قوی‌ترین گام‌ها در جهت استقرار صلح و وحدت ملی بمنظور وصول بعدالت سیاسی و اجتماعی برداشته شود، جنرال دوستم و رهبر شهید متحد طبیعی از دو اجتماع برادر و مظلوم‌اند که سرنوشت دو قوم در تضامین زعامت آنها در آینده افغانستان گرفته می‌شود و لذا هر دو رهبر در حوزه جاذبه‌ای واحدی قرار دارند زیرا اقوام ستم کشیده هزاره و ازبک در فرایند تاریخی خود به نقطه اتصال و تفاهم

ملی و اجتماعی رسیده‌اند.

درست در یک تشابه زمانی دیگر ملاقات رهبر شهید با یکی دیگر از زعماء اجتماع ملت افغانستان مطرح می‌شود و آن جناب مولوی خالص است، استاد شهید در عین زمان و در فاصله کم‌تر از سه ماه ملاقاتی بازعماء جهاد در پاکستان دارد و در این اجلاس اتفاقاً مولوی خالص هم حاضر است، رهبر شهید این خاطره را شخصاً با من صحبت کرد و ذکر این خاطره سیاسی تبیین دافعه استاد را در تقابل با زعمی باثبات می‌رساند که بدترین موقف گیری سیاسی و اجتماعی خود را در قبال اجتماع هزاره در طی سالهای جهاد اعلام داشته است، خصومت موقف گیری سیاسی مولوی خالص در برابر اجتماع هزاره و شیعه افغانستان یگانه عامل انفصال و مقاطعه سیاسی در حوزه دافعه استاد مطرح می‌گردد.

رهبر شهید موقف گیریهای خصومت بار خالص را درست در حافظه دارد خالص در چندین نوبت مکرر در مکرر موضع عدوانی خود را در قبال سرنوشت سیاسی اجتماعی مردم ما اعلام کرده بود، خالص در یکی از بیانات و اظهارات خود در کویت پاکستان گفته بود که در افغانستان ما برای سه گروه اجتماعی حتی قائل نیستم، زنان، هندوها و شیعه‌ها، حق ندارند در سرنوشت سیاسی افغانستان مشارکت و مداخله نمایند و ما در آینده هیچ گونه حتی را برای این سه گروه اجتماعی نمی‌توانیم قائل شویم. این موضع گیری نابخردانه خالص در مقابل اجتماع زنان شیعیان و هندوها، بدترین خصومت سیاسی او را نشان می‌دهد و این امری است که رهبر شهید بخوبی از آن مطلع بود اما در این اجلاس که در استانه ستوط رژیم کابل در پیشاور پاکستان دائر است و رهبر شهید در راس یک هیئت بمنظور انجام گفتگوهای سیاسی حول بحران متصور و جاری افغانستان در پاکستان بسر می‌برد، مولوی خالص هم اتفاقاً نشسته است، استاد شهید می‌گفت من فقط خالص را و موقف گیریهای او را هم در گذشته و هم در ایام جهاد در خصوص اجتماع مردم خود می‌دانستم اما او را ندیده بودم و نمی‌شناختم، در جمع زعماء حاضر در اجلاس او هم نشسته بود در گوشه از مجلس باریش قرمز رنگ خود بازی می‌کرد و اظهارات سیاسی او در خصوص

موضع گیری و مصاحبه که یک شب قبل با رادیو لندن داشتم و در آن مصاحبه گفته بودم که در انتخابات کسانیکه مسلمان و تابع افغانستان باشد می‌تواند کاندید شود و می‌تواند رای دهد، خبرنگار پرسید این شرایط شامل ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان هم می‌شود یعنی او هم می‌تواند کاندید باشد استاد می‌گفت من فقط شرایط را اعلام کردم کاری با اشخاص و افراد ندارم در مورد اشخاص و افراد نظر عام مردم و اجتماع ملت افغانستان شرط است. خالص در این اجلاس اظهارات مرا تأویل به حمایت از ظاهر شاه گرفته و بان معترض بود و در جلسه زعماء باب اعتراض را گشوده بود و زعماء هم به سخنان او گوش می‌دادند، استاد می‌فرمود من فکر کردم مولوی است می‌خواهد حرف بزند و مایل نبودم شخصاً جواب او را بدهم رو را بطرف سید هادی بهسودی کردم گفتم صحبت کند و جواب مولوی ریش قرمز را بدهد.

در همین لحظه سیاف رو را بطرف مولوی ریش قرمز کرد و گفت مولوی صاحب خالص آقای مزاری در جلسه نشسته است و ایشان دیشب مصاحبه داشت، استاد بمن گفت بعد از سخن سیاف که خالص را معرفی کرد یک مرتبه تمامی موضع گیری و خصوصتهای خالص در طول چندین سال در ذهن من تداعی شد و به سید هادی گفتم که این مولوی خالص است، بگذار من جواب او را بدهم لذا شروع کردم بحرف زدن، مولوی خالص در نظر من جورثومه‌ای شده بود که باید با قوی ترین سخن او را می‌گویدم و این کار را کردم و از جمله صحبت‌های که باو داشتم این بود خالص تو چطور دیگر ظاهر شاه را بد می‌گویی تو مگر ثنا گوی ظاهر در گذشته نبودی و دعا تخت بخت پادشاه را در گذشته نمی‌کردی حالا آمدی انقلابی شدی ظاهر شاه را بد می‌گویی، ای مولوی نمک شناس و ناسپاس، مولوی هر کس در این اجلاس می‌تواند علیه ظاهر شاه انتقاد کند اما تو چنین حتی را نداری تو در گذشته مزدور ظاهر شاه بودی در این جا اسناد و مدارکی وجود دارد که در مساجد مشرقی ظاهر شاه را دعا می‌کردی و فردا هم اگر ظاهر در افغانستان بیاید باز هم تو اولین کسی خواهی بود که پیاپی او شریاب خواهد شد خالص تو دیگر خفه شو و... استاد می‌گفت صحبت‌های من بقدرتند بود که

سیاف با شیطنت خاصی صحبت‌ها را قطع کرد تشنج و تنش موجود در جلسه را کاهش داد.

روایت این خاطره سیاسی در جنب روایت قبلی که در یک تئارن زمانی رخ داده است مبین «جاذبه‌ها دافعه‌های» سیاسی استاد شهید در تقابل با چهره‌های اجتماعی و ملی است، اگر رهبر شهید مزاری در ملاقات مزار شریف، توصیه تشکیل یک حزب سیاسی را برای جنرال دوستم دارد و اگر در یک فاصله زمانی نه چندان دور در ملاقات با مولوی خالص این چنین بر افروخته می‌شود با تمام شجاعت خالص را در انتظار زعماء جهاد تحقیر می‌کند و باو می‌گوید خالص... خفه شود... نمک نشناس ناسپاس.

نکته اساسی در حوزه همراهی و همکاری و رفاقت با استاد شهید در مقیاس تشکیلات حزبی و در سطح ملی و همینطور در سطح منطقه‌ای، قویاً مبنا، اصولی و استراتژیکی می‌تواند داشته باشد جاذبه‌ها و دافعه‌ها، در اتصال افکار و اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی استاد مطرح است، جنرال دوستم مظهر اراده ملت و اجتماع مظلوم افغانستان اقوام ازبک و ترکمن است و جنرال نقش اساسی و تاریخی خود را در استنطاق رژیم که هدف مشترک جهاد بود، بازی کرده است و در مدیریت سیاسی آینده افغانستان، مشترکات فراوان جاذبه‌ها وجود دارد لذا استاد شهید با صداقت توصیه و تأکید حزب سیاسی را برای جنرال دوستم و اقوام مظلوم دارد. اما در ملاقات با خالص که حقی برای هندو، زن، و شیعه قائل نیست از طرفی هم خالص متعلق به یک شونیزم قومی است و در آینده هم نمی‌تواند، هیچ گونه مشترکات را با استاد شهید داشته باشد، لذا قویاً در حوزه دافعه استاد قرار می‌گیرد.

در سطح منطقه‌ای هم اگر یاران و همراهان استاد را بر شماریم باز هم ناگزیریم کلیه ارتباطات و رفاقت‌های استاد شهید را در دایره جاذبه‌ها و دافعه‌های اعتقادی و ملی بررسی نمائیم. موضوع اساسی بمنزله تفاوت در رفاقت استاد در سطح داخلی افغانستان اعم از رفاقت تشکیلاتی و رفاقت ملی، و رفاقت تشکیلاتی و رفاقت ملی، و رفاقت استاد در سطح خارجی و بیرون از افغانستان، فقط این می‌تواند

بوده باشد، انتخاب همرا و رفیق در سطح بیرونی کاملاً ابعاد ملی و استقلال افغانستان و مصالح ملی افغانستان را دارد یعنی رهبر شهید رفقاء غیر افغانیش باید احترام باستقلال تمامیت ارضی و منافع ملی افغانستان می‌گذاشت والا هیچ مسامحه و ممشات در کار نبود، استاد شهید ضابطه استقلال و منافع ملی افغانستان را اساس رابطه و رفاقت خود در بیرون از افغانستان قرار داده بود، لذا بر مبناء همین اصلی دافعه‌ها جاذبه‌های فراوان در سیر تحولات افغانستان در انتخاب رفیق برای استاد شهید پیش آمد.

رهبر شهید تمام شخصیت‌های سیاسی و فکری و رهبران مذهبی و سیاسی خارج از افغانستان را در منطقه می‌شناخت و متقابلاً کلیه رهبران جهادی منطقه، رهبر شهید مزاری را می‌شناختند و احترام عمیقی نسبت با استاد قائل بودند. اما گذشته از معرفت‌های متقابل استاد - رهبران جهادی و انقلابی منطقه، در موقف رفاقت و همکاری متقابل فقط اصل احترام متقابل و عدم مداخله در امور افغانستان، استقلال و تمامیت ارضی افغانستان، یگانه محور جاذبه و دافعه در رفاقت استاد شهید در منطقه بود.

تفاوت این دو نوع رفاقت را ما بدین گونه ارزیابی می‌کنیم که در مقیاس داخلی اعم از حزبی و ملی برای استاد، تحقق ارمان‌های عدالت اجتماعی و سیاسی و مشترکات سیاست و اجتماع مطرح بودند. رفقاء و همراهان استاد در حوزه جاذبه و دافعه اجتماعی افغانستان بر مبناء اصل عدالت سیاسی و اجتماعی بود و کلاً در حدیث خاطرات رهبر شهید این موضوع بخوبی ثابت شده است، استاد برای استقرار عدالت سیاسی و اجتماعی در ظل وحدت ملی سوگند اجتماعی یاد کرده بودند.

«وحدانیت ملی و عدالت اجتماعی و سیاسی» در افغانستان اساس تعهدات و سوگند اجتماعی ایشان را تشکیل می‌دادند و هر کس اعم از اعضاء تشکیلاتی حزب وحدت زعماء و رهبران جهادی و ملی افغانستان با اصل وحدت ملی عدالت اجتماعی موافق و معتقد بودند، بدون تردید در حوزه جاذبه‌های سیاسی استاد قرار می‌گرفت و کسانی که با این اصول اعتقاد نداشت مطرود رهبر شهید بود. اما در خارج از

افغانستان ارتباط و سیاست رفاقتی رهبر براساس اصول دیگر اجتماعی قرار داشت، در این جا سخن از کل افغانستان است، افغانستان کشور مستقل دارای منافع ملی خاصی خود برای استاد شهید مد نظر بود ضابطه استاد در انتخاب رفیق در خارج از افغانستان، اصل استقلال منافع ملی افغانستان قرار داشت. امیدوارم با این تحلیل تا حدودی توانسته باشم همراهان استاد شهید را که در سؤال آمده است در سطح تشکیلاتی و حزبی و در دایره ملی و اجتماعی و همینطور در سطح منطقه‌ای، تفسیر کرده باشیم.

■ نظر رهبر شهید در مورد حقوق زنان و فعالیت‌شان چه بود؟

در حدیث خاطرات از رهبر شهید کلاً ابعاد خاطره‌های سیاسی و اجتماعی استاد مورد بحث ما است زیرا همان گونه گفتم، اصولاً رهبر شهید خاطره‌های شخصی و خصوصی نداشته است زیرا او زندگی خصوصی نداشت ادرس زندگی خصوصی رهبر فقط یک دختر معصوم ۵ ساله بنام زینب مزاری است و پس و دیگر استاد شهید در زندگی خصوصی خود ادرس جاه و جلال ثروت سرمایه، قصر مملکت نداشت، دشمن مزاری با خصوصیات مافوق ابلیسی خود هر تهمت را باو نسبت داد اما صفا و پاکی زندگی خصوصی استاد بحدی روشن است که هر کسی دنبال ادرس آن باشد شهر قم، بنیاد مسکن، خانه محقر، مادر پیر و دختر معصومش زینب را باید ببیند و بس.. حدیث خاطرات رهبر ابعاد بزرگی انسانی اجتماعی و سیاسی دارد، ما در این قلم رو دنبال رهبر خود هستیم و آدرسهای برجسته دفتر خاطرات سیاسی او را در این بعد از شخصیت او روایت می‌کنیم، ما در حدیث خاطرات از رهبر شهید در پناه سؤال‌های مطرح شده از سوی اولاد یتیم مزاری که یکی از آن سؤال‌های پاک و بی‌الایش (نظر رهبر شهید در مورد حقوق زنان و فعالیت‌شان چه بود) را در این جا بگونه مختصر شرح می‌دهیم.

زن از دیدگاه رهبر شهید همراز و هم‌طراز مرد در کلیه عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و حتی نظامی بود، منزلت زن از دید رهبر در کادر تعلیم اسلام روایت خدیجه (س) سمیه

فاطمه (س) زینب (س) و زهرا (س) بود، در قالب ارزشهای اسلامی وسعت فعالیت‌های اجتماعی زن در اعلی‌ترین و چه آن برای رهبر مورد نظر بود، حقوق و فعالیت زن در کادر مقررات اسلام بر مبناء الگوهای عینی آن در تاریخ، زهرا (س) زینب (س) خدیجه (س) و سمیه است تفاوت بینش استاد شهید در خصوص حقوق و فعالیت زن را با بینش‌ها و نگرشهای ارتجاعی که بنام اسلام در مورد زن و حقوق و فعالیت آن، بعضی از دسته‌ها و گروه‌ها و اشخاص بنام اسلام بکار گرفته‌اند، را ما از خاطرات سیاسی و اجتماعی استاد درک می‌کنیم از لحاظ اصل اعتقادی موقف اجتماعی زن در کادر تعلیم اسلام بر مبناء الگوهای عینی و تاریخی که برجسته‌ترین و جاودانه‌ترین آن الگوها در بطن رسالت محمد (ص) و امامت علی (ع)، زهرا، (س) زینب (س) و خدیجه (س) سمیه سلام الله علیهن است، را، استاد شهید معتقد بود، و در واقعیت زندگی اجتماعی و مبارزاتی خود بر مبنای تشکیلات سیاسی و نظامی رهبر شهید در حوزه منزلت اجتماعی و سیاسی و حزبی خود، جایگاه و مقام برجسته اجتماعی و سیاسی را در نظر گرفته بودند در این بخش از صحبت خود خاطراتی که شخصاً از استاد دارم نقل می‌کنم.

حدیث خاطرات من در این خصوص از وقتی شروع می‌شود که رهبر شهید قبل از تشکیلات حزب وحدت اسلامی. تشکیلات سیاسی و نظامی دیگر را بصورت جمعی و شورای رهبری می‌کرد البته در این تشکیلات سیاسی و نظامی اسماً مقام رهبری را بعهده نداشت. سازمان سیاسی و نظامی استاد بصورت شورای هدایت می‌شد، ما در این شورا ده نفر بودیم استاد شهید هم در این شورا بودند ولی برادران معتقد بودند، که رهبر شهید ۹۰٪ درصد به تنهای کارهای تشکیلات را انجام می‌داد و فقط ۱۰٪ درصد باقی مانده امور را سائر اعضا شورای ده نفره سازمان انجام می‌دادند، ۹۰٪ درصد را ایشان بتنهای عمل می‌کردند و فقط ۱۰٪ فی صد را سائر برادران عمل می‌کردند. این تفاوت کار ۹ نفر از اعضا شورا با یک نفر که استاد شهید باشد، بود. استاد شهید مجاهد حرفه‌ای بود شب روز کار می‌کرد او اصولاً زندگی خصوصی نداشت تا بخش از زمان

را به او اختصاص دهد.

در همین تشکیلات سیاسی و نظامی در سال ۱۳۶۰ بحث اساسنامه آن مطرح می‌شود و همینطور مرامنامه سازمان، ما در تدوین مرامنامه و اساسنامه تشکیلات بحث‌های بسیار مفصل داشتیم و جدی‌ترین بحث‌ها و طرح‌ها را استاد شهید پیشنهاد می‌کردند از جمله مباحث در متن مرامنامه فصل مربوط به زنان حقوق و فعالیت آنها بود، هر کس از برادران حد حدودی برای اجتماع زنان قائل بودند، ولی من بخاطر دارم و این نظریه که استاد شهید در خصوص حقوق زنان و فعالیت آنها مطرح کردند و بعنوان یک سند در مرامنامه تشکیلات چاپ شده است. این پیشنهاد که بالاترین موقف زن را در بعد اجتماعی و سیاسی نشان می‌دهد و در جامعه افغانستان، شاید تصور آن را تا هنوز رهبران اجتماع ملت افغانستان اعم از اسلامی، ملی رادیکال ارتجاعی، نتوانسته‌اند تحمل و قبول یک چنین مقام رفیع سیاسی و اجتماعی برای زن در جامعه سنتی افغانستان برای زعماء و رهبران افغانستان، مشکل است، اما از دید استاد آنچه که اهمیت داشت جایگاه اصلی زن در موقف سیاسی و اجتماعی آن بود و باید این منزلت در کادر نظام اسلامی در چوکات سازمانهای مبارز اسلامی مشخص می‌شود و رهبر شهید از لحاظ تئوریک در متن مرامنامه تشکیلات اصرار داشت که ما باید موقف سیاسی و اجتماعی زن را روشن و مشخص نماییم و این وظیفه ملی اسلامی و مبارزاتی ما است که در هر بعد از حوادث و تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان دارای موضع و موقف بوده باشیم، و امکان ندارد در خصوص اجتماع زن در افغانستان، در قالب مبارزات سیاسی اجتماعی خود فاقد موقف باشیم لذا رهبر شهید در تدوین مرامنامه و اساسنامه تشکیلاتی قویاً در صدد مشخص کردن جایگاه و موقف سیاسی زن در اجتماع و در تشکیلات بود و سرانجام در طی چندین مرحله از بحث‌ها سرانجام پیشنهاد استاد شهید در خصوص موقف سیاسی زن در اجتماع افغانستان به تصویب رسید پیشنهاد رهبر شهید، مقام ریاست جمهوری برای زن در جامعه افغانستان بود، و این موضوع در اساسنامه و مرامنامه تشکیلات با صراحت بیان شده است، پست «ریاست جمهوری» برای زن در اجتماع و سیاست

ملت افغانستان از طرف رهبر شهید، دید رهبر را در موقف زن و حقوق اجتماعی و سیاسی وی مشخص می‌کرد، و این بلند مرتبه‌ترین نظریه می‌توانست باشد که از طرف ایشان در بعد تئوریک مقام زن در سیاست و اجتماع ملت افغانستان بود مطرح گردید پست «مقام ریاست جمهوری» و تصویب آن در مباحث شورای مرکزی تشکیلات و سازمان و سرانجام تصویب یک چنین موقف سیاسی برای زن، نادرترین و عجیب‌ترین موضوع سیاسی بود که تا آن زمان هیچ جریان سیاسی و مبارزاتی در افغانستان مطرح نکرده بودند، اعضای شورای مرکزی سازمان در بادی امر موقف جدی در برابر پیشنهاد استاد ابراز داشتند اما استدلال و ایمان استاد شهید و موقف بسیار جدی و محکم ایشان سرانجام همه ما را متقاعد کردند که پست «مقام ریاست جمهوری» را برای زن در مرامنامه تشکیلات تصویب نماییم و این موضوع تصویب شد و این موقف بزرگ اجتماعی و سیاسی برای زن، در واقع بالاترین موقف بود که استاد شهید آن را پیشنهاد و با استدلال محکم خواستار این منزلت سیاسی برای زن در اجتماع و سیاست افغانستان بودند.

در حدیث خاطرات از رهبر شهید در این بعد از نظریات و تفکرات ایشان در مورد زن و موقف سیاسی وی و پیشنهاد «مقام ریاست جمهوری» برای زن، کلاً ما را در برابر دو واقعیت سیاسی و اجتماعی و حقیقت سیاسی و اجتماعی قرار داده بودند، استدلال ما و اکثریت اعضای شورای مرکزی در این فصل از مباحث تئوریک در مورد حقوق زن و منزلت سیاسی و اجتماعی وی عمدتاً واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی در اجتماع سنتی مثل افغانستان بود، استدلال اکثریت این بودند، مقام ریاست جمهوری، برای زن در اجتماع سنتی مثل افغانستان غیر قابل هضم است، اقشار اجتماعی افغانستان و طبقات گوناگون، قدرت تحمل یک چنین موقف سیاسی را در اجتماع سنتی افغانستان هرگز نمی‌تواند داشته باشد و لذا طرح پیشنهاد مقام «ریاست جمهوری برای زن افغانی» امریست مخالف واقعیتها و ذهنیت‌های موجود در افغانستان، مقام ریاست جمهوری برای زن حتی از ناحیه رادیکال‌ترین تجمعات سیاسی و اجتماعی تاکنون ابراز نشده‌اند گرچه آنها اذعان چنین موقف

سیاست افغانستان ندارد.

در فصل حقوق زن در اجتماع و تفسیر منزلت سیاسی و ملی او، این تفاوت در موقف زن و حقوق او وجود داشت اعضا شورای مرکزی تشکیلات، استدلال واقعیتهای را داشتند و نظر اعضا این بود که مرامنامه تشکیلات و سازمان باید مطابق با افکار عامه و مورد قبول اجتماع بوده باشد، افکار عامه ایجاب چنین مقام و منزلت سیاسی را برای زن قبول کرده نمی تواند، بنابراین ما نباید مرامنامه ای داشته باشیم که مخالف افکار و ذهنیت های اجتماع باشد، اما نظر استاد شهید در این فصل تبیین حقیقتها در تدوین مرامنامه حزب و سازمان بود و خود فوق العاده تاکید داشت که ما بخاطر واقعیتهای و ستنهای اجتماع نباید حقیقتها را کتمان نماییم مقام ریاست جمهوری برای زن، در طرح پیشنهادی از طرف من نه منع شرعی و نه منع قانونی دارد و قتیکه چنین موانعی وجود نداشته باشد ما باید با شجاعت آن را بیان نماییم و آن را به حیث یک حق در بطن اجتماع و سیاست خود مطرح نماییم. سرانجام رهبر شهید مزاری با استدلال و منطق، حقیقت مورد نظر خود را در این فصل از مرامنامه حزب و تشکیلات بر واقعیت مورد نظر ما. در خصوص مقام و موقف زن در اجتماع و سیاست ملت افغانستان، حاکم کرد و همه اعضا شورای مرکزی پذیرفتند که احراز مقام «ریاست جمهوری برای زن افغانی، بلامانع است و آنچه که در مرامنامه سازمان و تشکیلات در مورد زن و حقوق اجتماعی و سیاسی آن به ثبت رسیده در واقع محصول استدلال و نظر رهبر شهید است و این استاد بود که در تدوین مرامنامه تشکیلات در سال ۱۳۶۰، طرح پیشنهاد مقام ریاست جمهوری را برای زن بمنزله یک حق سیاسی، تصویب کردند.

باز هم در این فصل از موقف زن در سیاست و اجتماع ملت افغانستان از زاویه دید و نظر رهبر شهید بحث می کنیم، از لحاظ موقف ملی در اجتماع و سیاست افغانستان دیدیم که ایشان، پیشنهاد «مقام ریاست جمهوری» را برای زن در افغانستان داشتند و این بحث را بگونه یک خاطره سیاسی در سال ۱۳۶۰ هنگام تدوین مرامنامه و اسانامه تشکیلات سازمان، در این فصل از حدیث خاطرات نقل کردیم، ذکر این بحث موقف ملی زن را

را در مقام تئوریک داشته باشند، اما الزامات اجتماعی و واقعیتهای و ذهنیت های سستی، جرئت تبارز چنین پیشنهاد را کلاً از آنها سلب کرده اند و تاکنون هیچ شکل سیاسی افغانی چنین منزلت اجتماعی را برای زن مطرح ساخته توانسته اند، علت بارز آن ستنها و واقعیتهای ملی و اجتماعی بوده است، استدلال ما در این مباحث مبتنی بر واقعیتهای اجتماعی بود، گرچه اعتقاد عمومی اعضا شورای مرکزی از لحاظ نظری تضاد با این منزلت سیاسی برای زن در اجتماع افغانستان نداشت ولی قویاً پیشنهاد «مقام ریاست جمهوری را برای زن» در اجتماع سستی مثل افغانستان مغایر با واقعیتهای و ذهنیت های عامه می دانستیم، استدلال ما از لحاظ واقعیت بود، اما استدلال رهبر شهید که خود طراح پیشنهاد مقام «ریاست جمهوری برای زن» در افغانستان بود، متکی بر حقیقت اعتقادی و سیاسی بود، در خاطرات سیاسی در فصل مباحث حقوق زن در اجتماع و سیاست افغانستان من خوب یادم است که رهبر شهید این استدلال را داشت که در صدد تدوین مرامنامه و آرمان های سیاسی و اجتماعی برای ملت افغانستان در مبارزات اجتماعی هستیم، بنابراین ما موظف هستیم که ایده های اجتماعی خود را بر مبنا حقیقت ها تدوین و تفسیر نماییم، ارمانهای بزرگ اجتماعی و سیاسی در تدوین مرامنامه یک حزب و سازمان سیاسی باید متکی بر حقیقتها باشد، «مقام ریاست جمهوری» برای زن افغانی و قتیکه منع اعتقادی نداشته باشد و مفهوم ریاست جمهوری جدای از رهبری و امامت اجتماع باشد، و از لحاظ اعتقادی مشکلی در این خصوص وجود نداشته باشد، ما باید قویاً موقف زن را در بالاترین صورت ممکن آن بعنوان یک حقیقت در مرامنامه سیاسی و اجتماعی خود بنویسم و آن را بمثابه یک سند سیاسی و اجتماعی برای ملت خود ارائه نماییم این است که واقعیتهای اجتماعی و ذهنیتهای سستی مخالف چنین منزلت سیاسی برای زن می باشد، ما کار به واقعیتهای در تدوین آرمانها و ایده آلهای خود نداریم می خواهیم حقیقت را با شجاعت بگوئیم و بنویسیم و ستنها و واقعیتهای اجتماعی و سیاسی را باید درهم بشکنیم، رهبر شهید معتقد بود و استدلال می کردند، که من قبول دارم افکار عامه پذیرش چنین مقام را برای زن در اجتماع و

پرچمدار صادق آن در اجتماع و سیاست ملت افغانستان، مزاری بودند، نقش ایشان از هر کس دیگر در ایجاد وحدت سیاسی و تشکیل حزب وحدت اسلامی بارز و برجسته بودند، خاطرات مسافرت تاریخی استاد شهید در ایران و تثبیت حزب وحدت اسلامی بجای ائتلاف متمرکز سیاسی در تهران، امری است آشکار و تاریخی، مزاری در مقام رئیس هیئت اعزامی، توانستند حزب وحدت اسلامی را بجای شورای ائتلاف علی‌رغم مخالفت‌های داخلی و خارجی، باثبات رسانند، و توانستند کلیه دفاتر متعلق به احزاب عضو ائتلاف را منحل و ادغام در تشکیلات واحد سیاسی، حزب وحدت اسلامی بنمایند، رهبر شهید عین چنین نقش مشابه را در ادغام پایگاه‌های نظامی و حوزه‌های متفاوت متعلق باحزاب منحل در داخل کشور، را داشتند و با قدرت فوق العاده و نفوذ مخصوص بخود موفق گردیدند، تفاهت سیاسی را، مبدل بوحدت سیاسی و اجتماعی بنمایند، حزب وحدت اسلامی بدلیل تفاهت سیاسی در اجتماع ملت افغانستان است و این بدیل را رهبر شهید بوجود آورد و رهبری کردند.

نکته اساسی از ذکر این مقدمه در حدیث خاطرات، این است که در برابر یک چنین تحول مهم سیاسی و تشکیل حزب وحدت اسلامی بمثابه بدیل ائتلاف سیاسی (شورای ائتلاف مستقر در تهران) موقف سیاسی و اجتماعی زن در این شکل سیاسی چه بوده است؟ رهبر شهید با اعتقاد راسخ در موقف سیاسی و اجتماع زن در جامعه و تصویب این مقام در حد «ریاست جمهوری افغانستان در مرامنامه تشکیلات و سازمان خیلی، درست باهمان اعتقاد موقف انسانی خود را در مورد منزلت سیاسی و جایگاه تشکیلاتی زن، در حزب وحدت اسلامی، ابراز داشتند، هنگام که اساسنامه حزب وحدت اسلامی در داخل کشور، تدوین می‌گردید، رهبر شهید از جمله شخصیت‌های بودند که مصرانه در صدد روشن شدن، جایگاه و مقام تشکیلاتی زن در حزب وحدت اسلامی بودند و این موضوع را رهبر شهید با استدلال مطرح ساخته بودند که باید ما جایگاه سیاسی زن را در تشکیلات حزب وحدت اسلامی مشخص نمائیم، براساس روایت دوستان، رهبر شهید، هنگام

در مقام یک مبحث ملی و سیاسی، از دید رهبر شهید هویدا و میرهن می‌نمایند یعنی در موقف ملی در کل سیاست افغانستان زن می‌توان مقام «ریاست جمهوری» را احراز نماید و هیچ رادعی از زاویه فکر و سیاست استاد شهید در اینجا وجود ندارد، گرچه تصویب این مقام در مرامنامه تشکیلات با جدی‌ترین مشکلات سیاسی و اعتراضات مواجهه بود واقعیتها و ذهنیتهای حاکم در اجتماع سنتی مثل افغانستان که زن نقش برده فاقد اختیار را در برابر مرد دارد، جامعه تحکم‌آمیز مردسالاری. منزلت اجتماعی زن را در حد یک برده محصور در اسارت منزل مرد، تنزل داده است، در یک چنین جامعه، بیان این موقف که زن و می‌تواند مقام ریاست جمهوری را احراز نماید. شجاعت بی‌نظیر فکری و اعتقادی استاد را، بر ملا می‌نمایند که با تهوور و شجاعت چنین موقف انسانی را در برابر زن در اجتماع سنتی داشته‌اند و این موضع ملی زن از دید و نظر رهبر شهید در جامعه سنتی افغانی بودند.

و اما در مقام موقف تشکیلاتی و سیاسی زن در کادر سیاست یک حزب و یک تشکیلات بازهم خاطراتی از استاد شهید وجود دارد، که ما در ظل مباحث زن و حقوق سیاسی وی، در این فصل از حدیث خاطرات مطرح می‌نمائیم، رهبر شهید در سال ۱۳۶۰ هنگام تدوین مرامنامه سازمان موقف ملی زن را در حد مقام ریاست جمهوری برای زن افغانی، بتصویب رساند و این سند هم اکنون موجود است و آنچه که در این سند می‌خوانیم، در واقع محصول اندیشه و تفکر رهبر شهید در خصوص اجتماع زن و منزلت وی، بوده است. اما تشکیلات سیاسی و نظامی که رهبر شهید عضو شاخصی مرکزی آن بود، در سیر تصاعدی خود، در بطن تحولات سیاسی و اجتماعی، در کنار سائر تشکیلات سیاسی ابتدا مبدل بائتلاف سیاسی گردید و سرانجام با انحلال هشت سازمان سیاسی و نظامی حزب وحدت اسلامی شش سال قبل بوجود آمد، حزب وحدت اسلامی محصول انحلال کلیه احزاب سیاسی در اجتماع مردم ما بود، و رهبر شهید مزاری در کنار سائر رهبران سیاسی در انحلال احزاب سیاسی و تکوین حزب وحدت اسلامی نقش محوری داشتند، بازهم می‌توانیم ادعا نمائیم که رسالت وحدت و

رهبر شهید، اصولاً سه فاکتور متفاوت را جهت ایجاد زمینه‌های مشترک در خصوص شهادت رهبر را می‌توانیم بر شاییم، فاکتورها از لحاظ ماهوی متفاوت و موقف اجتماعی و سیاسی متضادی در بطن خود داشته است، اما این فاکتورهای متعدد و متفاوت نهایتاً در سیر تسامعی خود، صیورت غایت و هدف واحد و مشترکی را در برداشته است و آن شهادت رهبر بوده است، شهادت محصول تعامل ۴ فاکتور متفاوت و متناقضی بوده است، حلقه ارتباطی و محور اتصالی این عوامل فقط شهادت رهبر شهید گرفته شده است، فاکتورهایی متناقض داخل را اگر در ظل عواملی خارجی شهادت رهبر شهید مورد مطالعه قرار دهیم شاید این نکته را بتوانیم استنباط نماییم که هدایت اصلی عوامل تناقض در جهت سیر حوادث به سمت شهادت مزاری را، اصولاً عوامل خارجی، عهده دار بوده است.

بنابراین از عوامل متناقض داخلی حربه‌های شهادت و سلاح‌های مختلف النوع قتل رهبر ساخته شده و هدف از این سلاح‌های مختلف فقط، کشتن و شهادت مزاری بوده است تعدد سلاح‌ها فقط برای یک منظور بکار گرفته شده و آن شهادت مزاری بوده است، هدف از تعدد فاکتورهای داخلی نیل بمتعدد مشخص از طرف عوامل خارجی می‌تواند بوده باشد، جهت بررسی دقیق فاکتورهای داخلی شهادت رهبر که هر یک از این فاکتورها رول اساسی خود را در جایگاه معین خود بازی کرده است، چهره و شمایل هر یک از فاکتورها در جایگاه و موقف خود بکار گرفته شده است، جرثومه طالبان در این جانش جلاّد و مباشر داشته حاکمیت و جنگ ۳ روزه آن، زمینه دیگری این شهادت در مرتبه و مرحله خاص خود بود و فاکتور درونی حزب وحدت اسلامی و عوامل متعلق به آن که منجر به این ضایعه بزرگ ملی و اجتماعی گردید جایگاه خاص خود را می‌تواند داشته باشد، تفاوت و تناقض فاکتورهای داخلی شهادت مزاری بقدر عریان و متناقض می‌تواند بوده باشد که فقط عامل مباشر جرثومه طالبان قادر به قبول از این فاجعه نمی‌تواند باشد، گرچه باز هم در تفسیر شهادت استاد همین فاکتور مباشر بنحوی خواسته است خود را از ماجرای قتل رهبر

تدوین اساسنامه حزب وحدت اسلامی، رهبر شهید این استدلال را داشتند که حقوق زن در اجتماع و سیاست افغانستان تضییع شده است، و شما رهبران احزاب و سازمانهای جهادی اصلاً در سازمانهای خود از حقوق اجتماعی و سیاسی زن حرف نگفته‌اید، و شما نمی‌توانید اسنادی را ارائه نمایید که در آن اسناد حزبی شما، جایگاه و منزلت سیاسی و اجتماعی زن را روشن کرده باشید، باز هم رهبر شهید خاطر نشان کرده بودند، که ما در تشکیلات و سازمان منحل خود در متن مرامنامه آن موقف سیاسی و اجتماعی زن را در حد احراز مقام «ریاست جمهوری» مطرح کردیم و آن را تصویب کردیم، و شما برادران تا بحال در تشکیلات چنین کاری نکرده‌اید، حال هم که برای حزب وحدت اسلامی مرامنامه و اساسنامه می‌نویسیم «باید موقعیت و جایگاه سیاسی زن را در تشکیلات حزب وحدت و عضویت آنها در شورای مرکزی حزب وحدت بحث نماییم و این موقف را روشن نماییم، درست بر مبنای استدلال و موقف رهبر شهید است که در اساسنامه حزب وحدت اسلامی جایگاه تشکیلاتی زن در قالب کمیته زنان و کمیسیون زنان در تمام سطوح و رده‌های تشکیلات حزب وحدت اسلامی مشخص می‌شود امروز در اساسنامه حزب وحدت اسلامی ما هم کمیته مصوب برای زنان داریم و کمیسیون زنان، و هم موضوع عضویت زن در مرکزیت حزب وحدت اسلامی، روشن شده است و این مقام سیاسی در تشکیلات مرهون رهبر شهید ماست.

■ عمل وقیحانه گروه طالبان را در به شهادت رسانیدن رهبر شهید عبدالعلی مزاری چگونه می‌کنید؟

در حدیث خاطرات از رهبر شهید، ابعاد دیگری از «پرسیده‌ها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم، در خصوص شهادت رهبر توسط جرثومه طالبان، نکات و موضوعات بسیاری قابل بحث می‌تواند بوده باشد، ولی ما بعلا تمرکز بحث در مورد خاطرات از رهبر شهید، در این فصل از مباحث نگاه کلی باوضاع و حوادث شهادت رهبر خواهیم داشت در تکوین و زمینه‌های شهادت استاد، فاکتورهای مهم داخلی و همینطور عوامل خارجی دخالت داشته است در بعد حوادث شهادت

خود را تبرئه کرده و گفته است که کشته شدن مزاری و همراهان ایشان توسط توطئه مشترک مسعود و سیاف ملابرجان و یک صراف وابسته بخارج صورت گرفته منظور از صراف وابسته بخارج صراف معروف مقیم کویته بنام ملالالک است مولوی عمر این جمع را از خود و جماعت خود نمی داند شهادت استاد را محصول یک تبانی از ناحیه احمد شاه مسعود ملابرجان ملالالک دانسته است.

می بینم در تفسیر شهادت استاد شهید فاکتور مباشر هم بصورت متفاوت و متناقض سخن گفته است و تاکنون مسئولیت شهادت را بعهدہ نگرفته است، سنگینی ابعاد مصیبت و شهادت مزاری در حدی است که هیچ یک از فاکتورها هرگز مسئولیت آن را بعهدہ نخواهد گرفت ما می بینیم حتی عامل مباشر جرئت قبول این فاجعه را نمی تواند داشته باشد منطق هر یک از این عوامل داخلی شهادت این خواهد بود که ما رهبر فقید حزب وحدت را نکشته ایم این کار دیگران است، در ماجرای شهادت ابی عبدالله الحسین (ع) در کربلا مگر یزید نگفت که من دستور قتل حسین بن علی و یارانش را ندادم و این کار من نیست بلکه کار این زیاد بوده است رهبر طالبان هم اکنون با منطق یزیدی خود را از شهادت رهبر تبرئه می کند و می گوید قتل مزاری کاری من نبود بلکه این کار را مسعود - برجان - لالک کرده اند.

ولی در ماجرای حدیث شهادت استاد مزاری، ما قویاً جرثومه طالبان را مسئول می دانیم و معتقدیم جرثومه طالبان، عامل مباشر شهادت مزاری است و باز هم معتقدیم که افسانه های طالبان در نحوه شهادت رهبر هرگز مورد قبول نیست، در این جا اسناد و مدارکی وجود دارد که «جرثومه طالبان» رهبر ما را بعد از اسارت شکنجه کردند و در همان چهار آسیاب همراه با سائر همراهانش بطرز فجیعی به شهادت رساندند استدلالهای یزیدی طالبان که خود را تبرئه نماید، هرگز قابل قبول نمی تواند بوده باشد. و این حق حزب وحدت اسلامی هم چنان محفوظ و پا بر جا می تواند بوده باشد که در هر شرایطی و در هر زمانی مطالبه مجازات قاتلین خود را از طالبان داشته باشد و این حق تا ابد قابل بخشش نیست، تا حزب وحدت زنده است و تا اولاد

شهید تبرئه نماید، مثلاً سخن گویان طالبان بعد از شهادت رهبر تا هنوز که هنوز است هرگز صریحاً مسئولیت شهادت را بعهدہ نگرفته اند جرثومه طالبان بصورت بسیار متناقض و متضادی سخن گفته است، گاهی اظهار داشته است که حادثه شهادت در داخل هلیکوپتر اتفاق افتاد و رهبر فقید حزب وحدت بعلت اینکه دستهایش باز بود در داخل هلیکوپتر اقدام بخلع سلاح محافظین خود نمودند، خلبان طیاره را مجروح کردند در داخل هلی کوپتر جنگ پیش آمد و سرانجام با کشته شدن شش نفر محافظ، آقای مزاری هم کشته شدند، بعضی دیگر از طالبان روایت شهادت رهبر را بنحو دیگری کرده و گفته است که ماجرای شهادت استاد در داخل هلی کوپتر رخ نداده بکله آقای مزاری موفق شدند هلیکوپتر را به زمین فرود آورد و چندین نفر محافظ طلاب خود را کشتند از هلی کوپتر پیاده شده بودند، و در منطقه غزنی می خواستند فرار نمایند که در همین لحظه چندین موتر نفرات مسلح که از قندهار عازم غزنی و کابل بودند، در مسیر با آقای مزاری و همراهان ایشان برخورد می شوند و سرانجام در یک درگیری روی زمین، آقای مزاری و همراهان شان کشته می شوند، خبرنگاران که از محل حادثه دیدن کرده بودند، جرثومه طالبان این صحنه و این روایت دوم را شرح داده بود، و حتی میادین را نشان داده بودند، که خاک های را به مثابه سنگر جمع کرده و گو اینکه در پشت آن استاد شهید و همراهان سنگر گرفته بودند.

این صریح ترین روایت بوده که تاکنون جرثومه طالبان آن را نقل کرده اند. و بر مفاد این دو روایت این استنباط در خصوص شهادت استاد و همراهان ایشان بعمل خواهد آمد که طالبان مسئولیت شهادت را بعهدہ نگرفته است، و درست به همین خاطر است که تشکیل کمیسیون تحقیق شهادت رهبر را قبول کرده است تا وضعیت شهادت رهبر از طریق همین کمیسیون مشخص شود.

باز هم داستان دیگری در سال جاری در خصوص شهادت استاد از ناحیه طالبان به ثبت رسیده است نقل این داستان در قندهار است، و آن عبارت از این است که مولوی عمر رهبر طالبان در خطبه های نماز عید اضحی در قندهار با صراحت

مزاری در عرصه حیات اجتماعی و سیاسی افغانستان باقی است مطالبه مشروع و منطقی، مجازات قاتلین رهبر هم چنان بقوت خود باقی است.

با این استدلال مباشرت طالبان در شهادت رهبر شهید تردید ناپذیر است و جرثومه طالبان، جلاد و مباشر در قتل است، فاکتور مباشر در جوار فاکتورهای دیگر در واقع ما، طالبان را می‌دانیم نکته دیگری که حائز اهمیت در تحلیل شهادت رهبر است و در واقع دلالت فکری و حقارت نفسانی نقض و تعهدات شرعی و اسلامی جرثومه طالبان را، قویاً باثبات می‌رساند، نقض تعهدات و خیانت به قرآن و اسلام طالبان می‌تواند بوده باشد، طالبان در ظل تعهدات اسلامی و پیمان‌های اسلامی رهبر شهید را بشهادت رساندند، در اوج مذاکرات سیاسی و تعهدات نظامی و تعهدات اسلامی حادثه شهادت رهبر پیش آمد، صداقت و ایمان رهبر شهید بقرآن و اسلام و قبول تعهدات طالبان بپیمان استوار و خدشه ناپذیر برای رهبر بود، رهبر شهید شاید فکر هر امری را کرده بود اما اینکه طالبان با ادعای غلیظ اسلامی خود کلیه تعهدات اسلامی خود با رهبر شهید را یک باره نقض نماید، و حتی اقدام به شهادت او داشته و کمر بقتل رهبر ببندد، و با توجه به آن تعهدات محکم و غلیظ اسلامی، بسیار بعید بنظر می‌رسد، اما جرثومه طالبان علی‌رغم تعهدات اسلامی ثابت کرد که در مقابل اوضاع و حوادث سیاسی و کسب قدرت سیاسی، اوامر اربابان خارجی را در قتل مزاری مقدم بر تعهدات اسلامی خود گرفته و این الزامات فاکتور خارجی مبنی بر قتل رهبر بالاتر از تعهدات و پیمان‌های اسلامی آنها می‌تواند بوده باشد، درست بعد از شهادت مزاری است که جوائز نفیس این پیروزی از ناحیه کشورهای خارجی اهداء شورای مرکزی طالبان در قندهار می‌شود و جشن پیروزی خون رهبر شهید و یاران ایشان در قندهار گرفته می‌شود، پرتیراژین و زنامه سعودی از شهادت مزاری با چاپ عکس از ایشان می‌نوسد: (فرح عارم لمقتل عبدالعلی مزاری) (شادمانی بزرگ در ماجرای قتل مزاری) شهادت مزاری تفسیر ماهیت جرثومه طالبان و الزامات آنها را در برابر اطاعت و بردگی خارجیان، بخوبی می‌تواند و ثابت نماید در این قضیه هیچ‌گونه

تردیدی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

شهادت رهبر شهید همان گونه که بیان داشتیم محصول توطئه مشترک عوامل داخلی و خارجی بود که در این لحظه از زمان بوقوع پیوست و خون این فرزند دلاور و رشید اجتماع ملت افغانستان بنا حق یزمن ریخته شد و در این شهادت جرثومه طالبان خائن و مباشر قتل رهبر شهید ما مزاری رحمة الله علیه است.

اما فاکتورهای داخلی نفاق سیاسی در حزب وحدت اسلامی در اتصال با حاکمیت ربانی جدی‌ترین فاکتور شهادت رهبر می‌تواند بوده باشد، نفاق سیاسی در حزب وحدت اسلامی باعث آن گردید که کلیه اطلاعات و اسرار حزب بصورت دقیق روزمره‌ای آن بسمت دشمن منتقل گردد و دشمن که در حد تقابل جدی نظامی در تمامی سنگرها جنگ اطلاعاتی را در کنار نبرد نظامی و سیاسی خود همزمان پیش می‌بردند، اطلاع از روند عمومی جبهه‌های رهبر شهید و حتی اطلاع از میزان نیرو و امکانات مقاومت غرب کابل اطلاع از میزان ذخائر و تدارکات جبهه و ده‌ها اسرار کلیدی جنگ و جبهه در سایه نفاق سیاسی در حزب وحدت بگونه منظم و سیستماتیک بجانب دشمن در هر طرف منتقل می‌گردید، در ایام شهادت رهبر شهید هم جبهه طالبان اوضاع عمومی جبهه را تا حدودی کشف کرده بودند، اما کشف اسرار جبهه و مقاومت غرب کابل در بالاترین حد ممکن آن در اختیار احمد شاه مسعود و جنرال فهیم قرار می‌گرفتند شبکه نفاق در حزب وحدت اسلامی فاکتور قوی و نیرومند اطلاعاتی حاکمیت در آمده و این نفاق سیاسی و تشکیلاتی در حزب وحدت اسلامی، اسرار حزب را بیک باره بر ملا ساخته بود، این اطلاعات در حد وافر برای حاکمیت فراهم شده بود که دیدیم احمد شاه مسعود علی‌رغم اعتراضات شدید، باز تصمیم خود را با این استدلال که دیگر کار مزاری و مقاومت غرب کابل تمام است، را گرفت و جنگ بی‌موجبی را علیه حزب وحدت اسلامی و مراکز غرب کابل شروع کردند، جنگ بی‌موجب احمد شاه مسعود محصول دو عنصر اساسی اطلاعات از جبهه مزاری و تفاهم با طالبان در خصوص سقوط غرب کابل بوده است، احمد شاه مسعود باین

دلیل جنگ را شروع کرد که می‌دانست و اطلاعات لازم را بدست آورده بود و حتی عوامل و عناصر متصل بحاکمیت که محصول نفاق سیاسی در حزب وحدت بود، آوردن شش دانه مرمی پیره زنی که در اوج جنگ با شورای نظار در مقر استاد آورد بود، را منتقل کرده بود و این گونه اطلاعات را جبهه مسعود از وضعیت غرب کابل داشتند. نفاق سیاسی در حزب وحدت برای مسعود حتمیت پیروزی را در بر داشت و سوسه‌های عوامل منشعب از حزب وحدت و متصل به حاکمیت این اذعان قاطع را بوجود آورده بود که احمد شاه در پیروزی خود در بیست چهارمین جنگ خود علیه حزب وحدت در غرب کابل هیچ گونه تردیدی نداشته باشد و با اطمینان علی رغم توصیه‌های لازم و اعتراضات جدی وارد معرکه غرب کابل شود و با قدرت از زمین و هوا تعرضات وسیع را در غرب کابل آغاز نماید و همین جنگ مصمم مسعود بمنظور پیروزی در غرب کابل، زمینه‌های شهادت رهبر و سقوط غرب کابل را کاملاً مساعد ساخت، با جنگ که محصول و سوسه و نفاق سیاسی بود، زمینه‌های شهادت رهبر کاملاً فراهم شد.

نفاق سیاسی در حزب وحدت و حاکمیت ربانی در تکوین زمینه‌های شهادت رهبر شهید، به مثابه فاکتورهای لازم و ملزوم عمل می‌کردند، نفاق سیاسی. اطلاعات می‌دادند، حاکمیت بر مبنای آن تصمیم می‌گرفت، نفاق داخلی در حزب وحدت، جاده صاف کن تانکها و توپهای سربازان تشنه بخون حاکمیت بودند، و نقش استحاله را در حاکمیت داشته و جزء لایتجزای آن قرار گرفته بود. در بررسی دو فاکتور به منزله لازم و ملزوم عمل می‌کردند، سیاست اتخاذی مرکزیت سیاسی فاشیزم و نابودی مقاومت غرب کابل تحت این شعار که غرب کابل در خطر نیست، فقط مزاری در خطر است را هر دو فاکتور نفاق سیاسی و حاکمیت ربانی عمل می‌کردند، شکست و تردیدهای حاکمیت را در تدایم جنگ و قلع و قمع مقاومت غرب کابل را جبهه نفاق سیاسی در حزب بر طرف می‌کرد، سید رزمجوی آخرین قاصد رهبر برای مسعود راوی این حادثه و سقوط غرب کابل در تپه تلویزیون است، رزمجو می‌گفت فهمیم و مسعود گاهی در مورد پیروزی خود در غرب کابل دچار تردید می‌شدند زیرا در طی

چند روز جنگ هیچگونه موفقیتی را بدست نیاوردند، بلکه چندین نقطه اساسی را در ساحات مختلف از دست داد. بودند، با ادامه جنگ، زیاد خوشبین در پیروزی خود نبودند، اما عوامل منشعب در کنار حاکمیت، آن چنان جدی و محکم ایستاده بودند، با تمام وجود در فراز تپه تلویزیون شعار می‌دادند که کار مزاری تمام است مزاری دیگر مرده است آقای رزمجو تو آمدی می‌خواهی مزاری را نجات دهی این غیر ممکن است، ما می‌دانیم کار مزاری تمام است چیزی نمانده است، طالبان در حال پیش روی بسمت غرب کابل است ما اطلاع داریم طالبان می‌خواهند، وارد منطقه شود آنها مصمم است قبل از ما نیروهای مزاری را خلع سلاح نماید، الان نیروی طالبان در مناطق چهل ستون مستقر شده است، در سقوط غرب کابل بین ما و طالبان مسابقه است آنها می‌خواهند جلوتر از ما وارد شود، آقای رزمجو کار مزاری تمام است تو نمی‌توانی دیگر مزاری... شده را نجات دهی این حدیث خاطرات از آخرین لحظه‌های مقاومت غرب کابل را آقای رزمجو روایت کرده است در حدیث خاطرات، نقش نفاق سیاسی در حزب وحدت اسلامی بخوبی متبارز است، مسعود و فهمیم دچار تردید در پیروزی خود می‌شوند، نفاق سیاسی او را مصمم نگه می‌دارند، نفاق سیاسی در حزب وحدت از کلیه جبهه‌ها مطلع است و حتی سیر حرکت طالبان را بخوبی می‌داند، نفاق سیاسی بنحوی آگاه است که بین مسعود. ملابرجان در تسخیر مقاومت غرب کابل مسابقه است، نفاق سیاسی کمر مسعود را منی‌بندد که در این نبرد پیروزی قاطع را بدست آورد و درین مسابقه که کار مزاری تمام است، را نفاق سیاسی مصر است که باید احمد شاه مسعود برنده باشد و این توصیه و سوسه نفاق سیاسی در حزب وحدت است و ما در این مرحله از تاریخ مقاومت غرب کابل روایت این فاجعه را باین صورت ثبت شده داریم و می‌بینیم که نفاق سیاسی و حاکمیت ربانی در نقش لازم و ملزوم عمل می‌کنند و هرگز جدای از هم قابل تفسیر نمی‌تواند بوده باشد.

بنابراین در حدیث شهادت رهبر اوضاع غرب کابل در آخرین لحظه‌های مقاومت رهبر و مردم کابل این گونه بوده است رهبر شهید در محاصره مطلق. مصومت‌های مافوق

شیطانی قرار گرفته بودند، تمامی عوامل متمرکز شده محاصره فقط دنبال شکار شیر و اسارت رهبر بودند، و در این لحظه از زمان هیچ ارزش انسانی وجود ندارد تعهدات اسلامی تبدیل به خیانت می‌گردد، جرثومه طالبان یک هدف را دنبال می‌کرد و آن تصاحب غرب کابل و اسارت و شهادت رهبر است، قرآن الله پیمان، تعهدات اسلامی فقط ابزار این جنایت بدست جرثومه طالبان می‌تواند بوده باشد. فاکتورهای لازم و ملزوم نفاق سیاسی و حاکمیت ربانی جنگ خانمان سوزی را براه انداخته است اهداف این جنگ مشخص است، تصاحب غرب کابل و شهادت رهبر، در این جا عرصه مقاومت غرب کابل میدان مسابقه دو قدرت متخاصم با خصومت مافوق ابلیسی علیه رهبر شهید قرار گرفته است. مزاری در این لحظه فقط با مردم و هدف آماج خصومت‌های دشمن قرار گرفته‌اند.

در حدیث خاطرات از رهبر شهید در این لحظه هاست که من حوالی ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز سه شنبه ۷۳/۱۲/۱۹ از طریق تلنن ماهواره ای استاد شهید تماس گرفتم، اوضاع جنگ و اعتراضات وسیع قوای شورای نظار را در تمام ساحات غرب سؤال کردم رهبر شهید ضمن شرح مبسوط اوضاع نظامی و سیاسی و تحرکات طالبان با این شعار که ما را در سنگرهای حزب اسلامی راه دهید ما هم می خواهیم با قوای دولت ربانی مقابله نمایم، در ذیل بیانات خود این جمله را فرمود: اکنون که آب از سر ما گذشته است حالا فرق نمی کند چه یک وجب باشد و چه صد وجب .. در حدیث خاطرات از رهبر شهید من هرگز این جمله را تا قیامت هم فراموش نخواهم کرد، آب از سر ما گذشته است، این عمیق ترین رنج متصور رهبر در این لحظه از زمان است و این شرایط قبل از شهادت رهبر است، نفاق سیاسی در حزب در اتصال با حاکمیت زمینه های فاجعه تاریخی را برای اجتماع هزاره و رهبر شهیدش این گونه فراهم کرده در حدیث خاطرات از رهبر شهید، اوضاع و شرایط بگونه ای متمرکز شده که آب از سر مقاومت غرب کابل و رهبر شهید گذشته حالا این عبور آب فرق نمی کند چه یک وجب باشد و چه صد وجب، این ضرب المثل در شرایط ایراد می گردد و در مقامی ابراز می شود که قضا یا خاتمه یافته باشد، استنباط رهبر از حوادث

شهادت و اسارت همین بوده‌اند حوادث را بگونه‌ای سازماندهی کرده بودند که قضا یا غرب کابل خاتمه یافته تلقی می‌شده است. با توجه به بررسی حوادث قبل از شهادت ما بوضوح زمینه‌های مساعد شهادت را توسط نفاق سیاسی و تصمیم حاکمیت شاهد هستیم، این درست که جرثومه طالبان جلاد است و مباشر قتل رهبر شهید اما زمینه‌های یک چنین عبور آب از سر را دقیقاً دو فاکتور نفاق سیاسی و تصمیم حاکمیت در جنگ مساعد ساخته بود و این سه فاکتور جرثومه طالبان نفاق سیاسی و حاکمیت ربانی در یک رابطه متلازم و هماهنگ عمل کردند و هر کس جایگاه خاص خود را در این فاجعه داشته است.

از مجموع ارزیابی در این فصل از حدیث خاطرات بیک جمع بندی کل می توانیم برسیم و آن این است که در ماجرای شهادت رهبر عوامل متعدد داخلی و خارجی نقش داشته است و در حوادث شهادت رهبر فاکتورهای مباشر، جرثومه طالبان و فاکتورهای زمینه ساز، نفاق سیاسی در حزب وحدت و تصمیم حاکمیت ربانی مجموعاً قوی ترین عوامل شهادت رهبر در این فصل از حدیث خاطرات مورد تحلیل قرار گرفتند، نکته اساسی دیگر و حائز اهمیت در بحث ما، یک قضیه دیگر هم می تواند بوده باشد و آن این است که رهبر شهید بعثت تعهدات اسلامی خود بارها و بارها از حاکمیت اسلام در افغانستان سخن گفته بودند و این تعهدات اسلامی از ایشان چهره ساخته بود که از نظر محافل خارجی ذی دخل در قضیه افغانستان تفسیر شخصیت مزاری یک تصویر بنیادگرایی اسلامی متعهد را از ایشان ارائه کرده بودند. رهبر شهید در بعد حاکمیت سیاسی در افغانستان «عدالت سیاسی و اجتماعی» را برای اجتماع خود در ظل تعالیم و ضوابط اسلامی از نوع متعهدترین سیستم سیاسی در افغانستان طالب بودند، رهبر شهید بعثت مبارزات سیاسی و فکری و حمایت از سیاست پیشوای بزرگ جهان اسلام امام خمینی رحمه الله و حتی مبارزه و اسارت در راه تحقق اهداف حاکمیت اسلام و همینطور بعثت شیعه بودن خود، از دید محافل خارجی به حیث یک چهره ضد خارجی و ضد حکومت های غیر اسلامی شناخته شده بود، محافل مغرض خبری رهبر شهید ما را بنیادگرای متعصب و وابسته به سیاست های جمهوری

اسلامی می‌دانستند.

تعهدات اسلامی رهبر در حد روشن و صریح بود که وهابیت موجود در افغانستان بدترین خصومت را نسبت باو و پیروانش ابراز کرده بودند، و در جنگ با مزاری زبده‌ترین اعراب وهابی شرکت داشتند، وعناصر شیعی وابسته بمحافل خارجی همواره رهبر شهید را متهم به برده‌گی و اسارت در برابر جمهوری اسلامی ایران می‌کردند و در این خصوص ما اطلاعات وسیعی داریم که تا آخرین لحظه این عناصر کوشیدند و حتی فتوای ارتداد رهبر شهید ما را دادند. بهر حال تعهدات اسلامی رهبر نسبت باصول و ارزشهای اسلامی و پایبندی رهبر در استمرار عدالت سیاسی و اجتماعی در افغانستان در ظل حاکمیت اسلام، بغض و عداومت محافل ذی دخل را در قضیه افغانستان برانگیخته بودند. لذا جرثومه طالبان بعثت ارتباط با محافل خارجی دستور صریح و قاطع قتل رهبر را گرفته بودند مزاری فقط بدلیل تعهدات اسلامی و پایبندی محکم به حقوق و عزت اقتدار اجتماعی جامعه خود باید کشته می‌شدند این تصمیم جدی محافل خارجی در خصوص شهادت رهبر شهید بوده است طالبان در راستائی پیمانهای خود و در حالیکه رهبر شهید را باسارت گرفتند که هنوز رنگ پیمان های امضاء شده فی مابین طالبان و نمایندگان حزب وحدت اسلامی نخشکیده بودند، اگر طالبان در این قضیه از خود استقلال رای می‌داشت علی رغم عداوت و خصومت سیاسی با رهبر شهید، قطعاً اقدام به شهادت رهبر نمی‌کردند زیرا در منطق انسانی و اسلامی و عنعنات ملی اجتماع ملت افغانستان کشتن یک اسیر بسیار مکروه و غیر قابل تحمل می‌تواند بوده باشد، طالبان اسارت رهبر را خود اعلام کردند و با صراحت اعتراف کردند که رهبر شهید اسیر دست آنها هستند استقلال فکری و تصمیم گیری در طالبان می‌توانست عامل باشد که رهبر شهید ما را بآن سرعت بشهادت نرسانند، فاصله اسارت تا زمان شهادت رهبر را فقط ۵ ساعت گفته است، از طرفی هم قوی‌ترین مؤثرترین شخصیت‌های جهادی افغانستان وارد قضیه شدند و هر کدام بنوبه خود صادقانه تلاش کردند که رهبر شهید را آزاد نمایند، در عنعنات ملی افغانستان بخصوص جامعه پشتون

قوی‌ترین روایت حفظ اسیر و پناهنده است اگر کسی ولو دشمن خونریز که تازه از قتل برخاسته باشد اگر در اجتماع قوم پشتون اسیر شود و یا باو پناه ببرد، غیرت انسانی و غرور عصیت قومی آن ایجاب می‌کند که بهر قیمت ممکن از اسیر خود حفاظت نماید. این نکته است که مادر حدیث خاطرات از رهبر شهید، در پیام مهندس حکمتیار در مراسم شهادت و تودیع رهبر در مزار شریف این روایت را در اجتماع پشتون شنیدیم مهندس حکمتیار در مقام محکومیت شدید مسببن قتل رهبر، روایت حفظ اسیر را از سنت جامعه پشتون مطرح کردند، و در ذیل پیام خود مهندس حکمتیار گفته بود. قبل از آنکه جامعه هزاره انتقام خون مزاری را بگیرد این بر خود اقوام و جامعه پشتون است که انتقام خون مزاری را که امیر آنها بودند و شهید کردند باید بگیرند.

بهر حال ما قویاً معتقدیم که رهبر شهید قربانی صداقت و تعهد اسلامی خود گردید، خصوصیات برجسته انسانی ایشان از او شخصیت ساخته بود که محافل خارجی ذی دخل در بحران افغانستان ایشان را مانع جدی خواسته‌های خود می‌دانستند. و در شهادت رهبر شهید اصلی‌ترین عامل، فاکتور خارجی بوده است جرثومه طالبان در این جا مباشر این جنایت است ارباب این جنایت ملی در اجتماع هزاره دشمنان خارجی رهبر شهید است، و زمینه‌های این شهادت را حاکمیت ربانی و نفاق سیاسی در حزب وحدت مساعد ساخت و سرانجام این جنایت بزرگ ملی و تاریخی بوقوع پیوست. شهادت رهبر بعد از اسارت توسط جرثومه طالبان اولاً بردگی طالبان را در برابر تصمیم‌گیری اربابان خارجی‌شان باثبات می‌رساند. و این واقعیت را در خصوص طالبان روشن می‌کند که جماعت طالبان اسیر سیاست‌های خارجی قرار گرفته و این اسارت در حدی است که حتی علی رغم تعهدات اسلامی خود و علی رغم سنت‌های متعلق به جامعه پشتون، اقدام به این جنایت تاریخی می‌نماید زیرا ارباب خارجی وجود مزاری را در سیاست بعدی خود در اجتماع افغانستان خطرناک آشتی ناپذیر تشخیص داده بود و باید مزاری کشته می‌شد و ما یقین داریم اگر رهبر شهید بدست حاکمیت که وهابیت جزء لاینجزای آن است که سربازانش آن

رهبر در تمام مراحل سیاست و اجتماع ملت افغانستان می تواند بوده باشد.

ما نظر و اعتقاد خود را در خصوص شخصیت رهبر شهید بعد از رفاقت و کار متقابل با ایشان در کادر تشکیلات سیاسی و اجتماعی شرح دادیم، ما رهبر را در زندگی سیاسی و اجتماعی ایشان پیدا کردیم روشن ترین ادرس رهبر شهید همین مبارزات سیاسی و اجتماعی ایشان بوده اند. آدرس خصوصی رهبر شهید نداشت زیرا که ایشان اصولاً زندگی شخصی و خصوصی نداشت میراث رهبر در بعد زندگی خصوصی فقط یک دختر ۵ ساله است، اما میراث رهبر شهید در بعد اجتماعی و سیاسی قاعده ها و ضوابط «عمیق انسانی اجتماعی و سیاسی می تواند بوده باشد، ایشان بزرگترین تشکیلات سیاسی را بعنوان میراث سیاسی که حق جامعه و مردم در پناه او گرفته شود را بجای گذاشته است، حزب وحدت، اسلامی، در واقع میراث بزرگ در بعد تشکیلات و سیاست اجتماعی ما می تواند باشد. هیچ تردید و شکی نمی تواند وجود داشته باشد که دست آوردهای سیاسی و اجتماعی و تشکیلاتی رهبر در بعد تحولات عمومی افغانستان محصول خصوصیات و جاذبه های شخصی ایشان بوده اند، مزاری رهبر فرزانه و شخصیت منحصر بفرد در اجتماعی ملت افغانستان بودند، رهبر شهید مظهر اراده ملی و ممثل خواسته های برحق اجتماعی ملت افغانستان در بعد سیاست و اجتماع شناخته شده بودند، ایشان الگو و رهبر صادقی بودند که توده های عظیم اجتماعی را در ظل رفتار و موقف سیاسی و اجتماعی خود، بخود معتقد ساخته بودند، اجتماع محروم هزاره در پناه رهبر شهید و تشکیلات حزب وحدت، این باور را قویاً بدست آورده بود که مزاری هرگز با سرنوشت آنها معامله نخواهند کرد، مزاری از دید اجتماع ملت افغانستان از خود شخصیتی را متبازل ساخت که مجسمه عشق صداقت، و اخلاص بمردم شناخته شده بودند. چنگیز پهلوان استاد و محقق جامعه شناس ایرانی، علی رغم موقف سیاسی خصمانه با رهبر شهید اما در بعد شخصیت مزاری با صراحت گفته بود که مزاری در جمع رهبران افغانستان، یگانه رهبری است که با خلوص و ایمان از مردم پا برهنه خود دفاع می نماید... خلوص و ایمان و

چنان بخون هزاره تشنه اند و چهار هزار زن و مرد، کودک و جوان هزاره توسط آنها قتل عام می شود می افتادند بازهم بدون تردید شهید می شدند همان ارباب که در ریزش خون رهبر شهید در قندهار هدیه فرستاد همان ارباب در جبهه سیاف و ربانی سرباز و مزدور فرستاده بودند هیچ درنگی در شهادت مزاری وجود نداشت و این است که معتقدم اصلی ترین عامل شهادت، فاکتور خارجی آن است که این چنین صحنه شهادت را بوجود آورد.

■ جمع بندی سؤالات مطرح شده و پاسخ های مربوط

به آن

سؤالات و پرسیده ها حول محور شخصیت رهبر شهید عبدالعلی مزاری را می تواند بصورت کلی در اشکال عمومی ذیل جمع بندی و تصویر نمود.

۱ - شخصیت رهبر و مشخصه ها و خصوصیت ایشان

۲ - خاطرات از رهبر شهید

۳ - همراهان و دوستان رهبر شهید

۴ - نظر رهبر در مورد حقوق زنان

۵ - وفات و روایات شهادت و حوادث قبل از آن

خوانندگان عزیز جزوه حاضر مطلع هستند کلیه مسائل و موضوعات مطرح شده پیرامون شخصیت رهبر شهید بگونه حدیث خاطرات از رهبر شهید مطرح گردید، علت اساسی در نگارش و تدوین حوادث بگونه حدیث خاطرات اصولاً برداشت ها و یافته های تفکرات سیاسی رهبر و خصوصیات ذاتی ایشان بوده است، ما در یک معرفت متقابل و کار متقابل از رهبر شهید واحد خصوصیات و موقف گیرهای سیاسی و اجتماعی ایشان گردیدیم، معرفت مواضع سیاسی و موقف گیری های اجتماعی رهبر شهید محصول رابطه و کار متقابل در بستر تحرکات سیاسی و اجتماعی و عملکرد تشکیلاتی بوده است در ظل روابط و عملکردهای سیاسی و اجتماعی و کارهای تشکیلاتی با ایشان ما یافته های خود را بگونه خاطرات در این مقاله مطرح کردیم، مجموعه مطالب و موضوعات اساساً رابطه ارکانیک با زندگی سیاسی و تشکیلاتی رهبر دارد حدیث خاطرات در واقع حدیث حادثه ها زندگی سیاسی و موقف گیری

اعتقاد به سرنوشت سیاسی مردم افغانستان بخصوص اجتماع هزاره شاخص ترین جلوه های شخصیتی رهبر شهید بودند که حتی بدبین ترین آدم ها در موقف سیاسی رهبر، نتوانسته است خلوص و ایمان رهبر را بمردم کتمان نماید.

در حدیث خاطرات از رهبر شهید در این جا نکته ای را متذکر می شوم که ایمان و صداقت رهبر را در مورد اجتماع مردم مخروم منعکس می نماید. سید منصور نادری رهبر فرقه اسماعیله در افغانستان که پیروان مختلف از فرقه ها و نژادهای گوناگون افغانستان دارد، در ملاقات با رهبر شهید وقتیکه در مورد موضوعات و مسائل متعلق با اجتماع هزاره گفتگو می کنند، سید منصور نادری می پرسد استاد مزاری شما برای مردم هزاره چه می خواهید بکنید، استاد شهید فقط در یک کلام می فرماید، من می خواهم برای مردم خودکاری نمایم که دیگر هزاره بودن و هزاره گفتن افتخار این مردم باشد و در گذشته هزاره بودن برای این مردم نشان ذلت و حقارت بوده است. سید منصور نادری با شنیدن این جمله که می خواهم کاری نمایم (که هزاره بودن افتخار این مردم باشد شدیداً تحت تأثیر قرار می گیرد و گریه می کند سید منصور نادری جنرال دوستم، مهندس حکمتیار، صبیغه... مجددی از جمله رهبران هستند که رهبر شهید را برجسته ترین و پر جاذبه ترین رهبر اجتماع قبول داشتند. درست به همین دلیل بود که رهبر شهید حلقه اتصال و رفاقت جنرال دوستم و مهندس حکمتیار گردیدند، تمام این نکات فقط در ظل خصوصیات بارز انسانی مزاری قابل طرح است، بیشترین دست آوردهای مهم رهبر شهید در بعد سیاسی و اجتماع ملت افغانستان محصول جاذبه های شخصیت و صفات رهبر می تواند بوده باشد ایشان انسان فوق العاده با استعداد، مؤمن و صادق بودند، و در سایه همین کمالات شخصی توانستند قوی ترین هنرهای سیاسی و اجتماعی را در جامعه افغانستان در بعد رهبری از خود متبارز نمایند وقتیکه دست آوردها و محبت های اجتماعی رهبر شهید را مطالعه نمایم، کلاً مرتبط به شخصیت و صفات او خواهند بود، ایشان انسان نمونه بودند و گوهر بسیار گرانبها، در سیاست و اجتماع ملت افغانستان شناخته شد بودند که متأسفانه در اثر خیانت و غفلت این گوهر از دست

ملت ما رفت و اکنون در فضای سیاست و اجتماع بدون مزاری بسر می بریم.

در بعد حدیث خاطرات از رهبر شهید ما در این جزوه چندین خاطره سیاسی را از ایشان نقل کردیم برخورد تحقیرآمیز رهبر شهید با عبدالرسول سیاف در اجلاس شورای قیادی پغمان که تازه از جنگ با هزاره ها و شیعه ها برگشته بود و با غرور تکبر وارد اجلاس پغمان شدند در این اجلاس کلیه رهبران احترام بعمل می آورند، اما این فقط رهبر شهید است که فقط به این دلیل که عامل جنگ های خونین در غرب کابل سیاف است، سیاف برده سیاست خارجیها است و این جنگ بی موجب و خانمان سوز را علیه اجتماع شیعه و هزاره شروع کرده است و در جبهه سیاف حضور اعراب و هابی چشم گیر است دیگر سیاف در حال جنگ و جنایت هرگز برای رهبر قابل احترام نمیتواند بوده باشد لذا باید سیاف تحقیر شود که این تحقیر به آنصورت که گفتم از ناحیه رهبر شهید انجام شد.

باز هم در حدیث خاطرات از برخورد حق طلبانه رهبر شهید در برابر حق تضییع شده مجاهدین در مرکز سیاسی جمعیت اسلامی در پاکستان با جناب پرفو ۲۵ سور ربانی صحبت کردیم و گفتیم که رهبر شهید برای گرفتن حق مسلم مجاهدین خود تا مرز شهادت در مقرر اصلی جمعیت در تقابل با برهان الدین ربانی پیش رفتند، استاد شهید حق مسلم تضییع شده را می خواست و برای ایشان فرق نمیکرد که ربانی در چه موقف سیاسی و نظامی قرار دارد و دارای چه کب کبه و دبدبه است آنها متعلق به خود ربانی است آنچه که مربوط به رهبر شهید می شود گرفتن حق است و برای احتیاق حق حاضر است تا مرز شهادت با ربانی مقابله نماید.

و باز هم در خصوص یاران و همراهان رهبر با شما صحبت کردیم و یاران رهبر شهید را در سه مرحله حزبی و تشکیلاتی رفقاء ملی و همراهان رهبر در حوزه منطقه ای و بین المللی مشروحاً بر شمردیم مبنای استاد شهید در هر سه مرحله از رفاقت حزبی ملی، و منطقه ای، مبتنی بر اصول و معیارهای بود که به مثابه جاذبه ها و دافعه های استاد در اتخاذ رفاقت و همراهی، ظاهر شده بود و در تمام این مراحل سه گانه از رفاقت و

ملامت کردند و تا سر حد محاکمه خالص در این اجتماع رهبر شهید سخن گفتند.

باز هم در حدیث خاطرات از رهبر شهید در طول این مباحث حوادث قبل از شهادت را بررسی کردیم و سه فاکتور داخلی شهادت و یک فاکتور خارجی را بصورت دقیق مورد بحث قرار دادیم و گفتیم فاکتورهای داخلی در شهادت استاد شهید، جرثومه طالبان بمشابه فاکتور مباشر، عامل قتل و جلاد مطرح است هیچ استدلال و توجیهی، مباشرت جرثومه طالبان را نمی‌تواند حذف نماید، طالبان مباشر قتل و شهادت رهبر است، و از دو فاکتور دیگر، نفاق سیاسی در حزب وحدت و تصمیم دولت انحصار در شروع جنگ بی‌موجب که زمینه ساز شهادت و قوی‌ترین حادثه قبل از شهادت می‌تواند بوده باشد، را یاد کردیم، نفاق سیاسی محرک دولت انحصار بود و برای حاکمیت انحصاری ربانی اطلاعات و راپور تهیه می‌کردند رابطه نفاق سیاسی در حزب و تصمیم دولت انحصار رابطه لازم و ملزوم بودند، و درست فاکتورهای زمینه ساز شهادت، کار را بجای رسانده بود که رهبر شهید فرمودند آب از سر ما گذشته است حالا فرقی نمی‌کرد چه یک وجب باشد و چه صد وجب، ذکر این خاطره در روز دوم جنگی شورای نظام در غرب کابل بود که رهبر شهید از این جنگ بی‌موجب که شرایط را کاملاً برای سقوط غرب کابل مساعد ساخته بود، یک در چنین تعبیری داشت، آب از سر ما گذشته است... و باز هم در حدیث خاطرات از رهبر شهید در حوادث قبل از شهادت از فاکتور خارجی سخن گفتیم که در واقع اصلی‌ترین عامل شهادت رهبر همین عامل خارجی بوده است. فاکتور خارجی در شهادت رهبر همه تصمیم‌ها را گرفته بود، مزاری رهبر شهید باید از بین می‌رفت؟ توسط طالبان و چه توسط دولت انحصار و گفتیم همان فاکتور خارجی که در ریزش خون رهبر بقتل‌ها و جواهر نفیس اهدا کردند همان فاکتور خارجی در جبهه سیاف و حاکمیت انحصار سرباز و مزدور فرستاده بود، از دید این فاکتور مزاری برده ایران گرفته شده بود و باید به همین جرم به شهادت می‌رسید و...

و السلام علی من اتبع الهدی

همراهان استاد سخن گفتیم و معیار در حوزه‌های دوستی و رفاقتی، اصول و ضوابط بودند که رهبر شهید با آنها معتقد بودند و معیار جاذبه‌ها و دافعه‌های رهبر شهید همین اصول و ضوابط تشکیلاتی، عدالت اجتماعی و سیاسی، و منافع ملی بودند، یعنی در حوزه رفاقت حزبی اصول تشکیلاتی مصوب معیار استاد بود، در حوزه رفاقت و دوستی ملی «عدالت اجتماعی و سیاسی» معیار انتخاب رفاقت رهبر بود. یعنی هرکسی که معتقد به عدالت سیاسی و اجتماعی بود بدون تردید همراه و رفیق استاد شهید ما بود و در حوزه بیرونی و منطقه‌ای منافع ملی استقلال افغانستان، احترام متقابل، معیارها و ضوابط رفاقت استاد شهید بودند و هرکسی که اصول فوق را در خصوص اجتماع افغانستان قبول داشت استاد شهید با او رفیق و همراه بود. در حدیث خاطرات از رهبر شهید در مورد حقوق زنان هم صحبت کردیم و گفتیم در دو مرحله از موقف گیری اساسی رهبر شهید در خصوص اجتماع زنان افغانستان، نظر رهبر را می‌تواند در مورد حق زن بدست آورد در سال ۱۳۶۰ در تدوین مرامنامه و اساسنامه تشکیلات و سازمان رهبر شهید بالاترین موقف سیاسی را در تدوین مرامنامه تشکیلات پیشنهاد کرد با استدلال و منطق حقیقت «مقام ریاست جمهوری» را برای زن تصویب رستند و در موقف گیری دیگر هنگام تدوین اساسنامه حزب وحدت اسلامی در بامیان باز هم رهبر شهید مصر بودند که باید جایگاه تشکیلاتی زن در حزب وحدت اسلامی مشخص شود لذا بر اساس استدلال و منطق رهبر شهید جایگاه تشکیلاتی زن در حزب وحدت اسلامی روشن می‌بود و این موضوعی بود که رهبر شهید ما از آن عقب نشینی نمی‌کردند و سرانجام صریح ترین موقف و جایگاه تشکیلاتی در حزب وحدت اسلامی تصویب گردید.

باز هم در حدیث خاطرات از برخورد استاد با مولوی یونس خالص در پاکستان صحبت کردیم رهبر شهید با علم از موقف نابخردانه خالص در خصوص اجتماع شیعه، زن و هندو مطلع بودند، عطف زن و شیعه به هندو در واقع بدترین توهین متصور از ناحیه خالص بود، رهبر شهید در اجلاس رهبران در پاکستان خالص را فقط بخاطر موقف گیریهایش به شدت محکوم و

پیمودن راه این سردار رشید اسلام و گلهای را که در اطراف وجود او پرپر شدند، یاری فرماید.

بنده سید حمید الله جعفری فرزند سید حفیظ الله، مشهور به مولوی، در قریه تیوه تاش، مربوط ولسوالی (شهرستان) دره صوف، ولایت سمنگان، به دنیا آمدم، دوران کودکی را در زادگاهم به سر بردم و قرآن و کتابهای فارسی را در همانجا فرا گرفتم، چون پدر و جد پدری و مادری ام و دو تازا ماماهایم همه آخوند بودند، مرا به مدرسه‌ای حسنی برج که دور از منطقه‌ی ما و نزدیک معدن زغال سنگ طور بود فرستادند. از سال ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۵۵ در مدارس دهنه‌ی غوری، پشت بند، از مربوطات پلخمری و ولایت بغلان و سمنگان، و کابل در مدرسه قلعه‌ی شاده، مشغول تحصیل بودم، تا اینکه در برج سرطان ۱۳۵۵ با چند نفر از دوستان خود راه ایران را برگزفتم و در ۲۶ سرطان ۱۳۵۵ وارد مشهد مقدس شدیم، چند ماه که حوزه تعطیل بود، در مشهد بودیم، با شروع درسهای حوزه علمی‌ی قم در اواخر سنبله به حوزه بزرگ قم آمدم، چند روزی را در منزل و اتاق طلاب دره صوفی که می‌شناختیم بودیم تا اینکه دوستان به ما خبر دادند که آقای مزاری در منزلی که حضرت آیت الله مشکینی برای طلاب اجاره کرده، برای ما جا پیدا کرده‌اند؛ اولین بار بود که ما با ایشان برخورد کردیم؛ استاد به خاطر معرفی کردن، ما را به نماز آقای زنجانی بردند؛ مسجدی بود به طرف میدان نو، درست نزدیک منزل حضرت آیت الله مشکینی، پس از نماز و معرفی ما را به منزل مورد نظر بردند که منزل در پس کوچه‌ی بود، یک شب در آنجا بودیم ولی رفقای بنده، آن منزل را قبول نکردند و بنده هم به خاطر اینکه از دوستان جدا نشوم در آنجا نرفتم و با هم اتاقی را در کوچه‌ای ارم اجاره کردیم. البته بنده از آن معرفی بعداً استفاده کردم؛ یعنی پس از آنکه در یک صبح زود، هنگامی که بنده درس رفته بودم، ساواک در منزل اجاره که ما در آن بودم ریخته و همه‌ی کسانی را که در آنجا بودند با خود برده بود؛ لذا بنده با استفاده از همان معرفی استاد به مدرسه‌ی امام صادق در نیروگاه رفتم که در تحت اداره یاران امام امت بود. پس از آن تاریخ با استاد آشنای پیدا کردم. استاد مزاری برای کسانی که تازه وارد حوزه می‌شدند، در حد توان با آنها همکاری می‌نمود و کافی بود که از

۲ - مصاحبه با آقای سید جعفری

■ ضمن معرفی کامل خود، برای ما بفرمایید که از چه زمانی با رهبر شهید آشنا شدید و انگیزه این آشنایی چه بود؟

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى في كتابه: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنَّ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ، وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾

(آل عمران - آیه - ۱۴۳)

نخست سالگرد شهادت مجاهد نستوه، مرد ایمان و ایثار، افتخار و شرف، مجد و عظمت، شرافت و بزرگواری، تقوی و سداد، امان و صداقت، مدیر و مدبر، رهبر شیعیان افغانستان، دبیر کل حزب وحدت اسلامی، حضرت حجة الاسلام والمسلمین، استاد، شهید بابه مزاری، شهید راه حق و عدالت را به امام زمان، حضرت مهدی فاطمه عجل الله تعالی فرج الشریف و سلام الله علیهما و مراجع عظام و حوزه‌های علمیه و ملت قهرمان افغانستان، به خصوص ملت‌های تحت ستم و به مردم هزارستان، این مغضوبین روی زمین و غارت شدگان تاریخ و به مردم غرب کابل این به تاراج رفتگان فاشیسم و ناسیونالیسم کور با نقاب اسلام، تبریک و تسلیت عرض می‌کنم. استاد مزاری نه فرد که یک ملت بود، فریاد بلند او، فریاد تشیع سرخ علوی بود که به درازای تاریخ اسلامی در زیر سم ستوران خلفای بنی امیه و بنی عباس و حاکمان مستبد و فاشیستی زمان تکه تکه و پاره پاره گردید. فریاد او ناله‌های زنان و کودکان و پیر مردانی بود که توسط عبدالرحمن و اخلافتش به مسلخ کشیده شدند. فریاد او، فریاد رسای مردانی بود که به خاطر خیانت خائنین و «مارهای درون آستین» از سرهایشان کله منارها ساختند، و فریاد او فریاد مردمی بود که به جرم پیرو علی و اهل بیت پیامبر ﷺ بودن مورد تاخت و تاز نژاد پرستان وهابی‌های فاشیسم و مزدوران روسی مجاهد نما، قرار گرفته بودند و هنوز به این جرم لت و پاره می‌شوند. از خداوند بزرگ می‌خواهیم که ما و مردم ما را در

افغانستان باشد او در جریان مسائل قرار بگیرد ما پس از آن جا و در حد امکان شهریه طلاب را تا آماده برای امتحان می‌شدند درست می‌کرد.

■ چه خصوصیت‌های اخلاقی در وجود رهبر مشاهده نمودید که به او علاقه‌مند شدید؟

استاد شهید مزاری، ویژگی‌های بسیاری داشت که همه‌ی آنها سبب می‌گردید که انسان را شفته‌ی خودش بسازد ولی برای بنده که در دنیای جدیدی گام گذاشته بودم و خود را در قطعه‌ی از بهشت حس می‌کردم و در دیار غربت بودن هم بررویم اثر داشت؛ تواضع و فروتنی، تقوا و اخلاق نیک و پسنیدیده و برخورد انسانی و تعاون و همکاری با افراد مثل بنده، صفاتی بود که مرا به سوی ایشان جذب کرد؛ بعد که بیشتر آشنا شدیم، آگاهی، شجاعت، مبارز بودن و سعی صدر داشتن و میدان دادن برای دیگران تا نظرات خود را بیان دارند، صفات دیگری بود که سبب گرایش بنده به سوی ایشان گردید ولی آنچه که نمی‌توان آن را تفسیر کرد کتش درونی بود که در بنده نسبت به ایشان وجود داشت. نمی‌دانم این کتش برخاسته از آن صفاتی که عرض شد بود یا چیز دیگر آنچه که مسلم است این کتش درونی زایده‌ی مادری نبود، البته ایشان هم بنده را دوست داشت. این را از علایمی که در خارج از ایشان بروز می‌کرد؛ می‌فهمیدم، یادش گرامی باد.

■ ابعاد شخصیتی رهبر شهید را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ سیاسی، فرهنگی، مذهبی، نظامی، اجتماعی.

اولاً باید ملاحظه کرد که سیاست یعنی چه، و اسلام در رابطه با سیاست چه دیدی دارد.

سیاست به معنی حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت و یا طریقه‌ی اداره کردن افراد و اصحاب و یاران و نزدیکان است.

اما سیاست از نظر اسلام: بر خلاف ادیان الهی دیگر؛ دین سیاست است. دینی است که در اوج زهد و پارسای باید به تدبیر امور مردم پرداخته و مردم را در جهت زندگی دنیوی و اخروی به سوی تعالی و کمال هدایت کرد. اسلام دینی نمی‌باشد که فقط به جنبه‌ی روحانی انسان و یا به جنبه‌ی مادی او تنها نظر داشته باشد. بلکه اسلام در تمام ابعاد زندگی انسان نظر دارد و

می‌خواهد انسان را از راه تعقل و تدبیر به کمال الهی و انسانی برساند روی همین جهت است که سیر از حق الی الخلق؛ وظیفه‌ای پیامبران الهی و آگاهان به علوم دینی و... می‌باشد در اسلام پیامبر اسلام ﷺ هم رهبر مذهبی و هم رهبر سیاسی، نظامی است، تمام احکام را او از جانب خداوند می‌آورد، دستور صلح و جنگ را او صادر می‌کند. در صحنه‌های نبرد او جنگ را رهبری می‌نماید، در سیاست خارجی هیأت‌های سیاسی به دیدن ایشان می‌آید و هیأت‌های سیاسی را او به خارج می‌فرستد. بنابراین اسلام این زندگی و دین سیاست است، ولی سیاست اسلام با سیاست‌های رایج روز در جهان حاضر فرق دارد. سیاست امروز بر پایه‌ی دروغ، تزویر و فریب، نیرنگ و شیطنت رشوه و فساد استوار است، بهترین شخصیت سیاسی در جهان امروز کسانی است که بتوانند با استفاده از هر وسیله‌ای مرام و مقصود خویش را به طور خوب و جهان‌پسند به پیش ببرد. سیاست مدار روز، در بند مردم نیست و در صدد این نمی‌باشد که به وضعیت مردم مستضعف و حقوق آنها توجه جدی و اساسی نماید بلکه سعی و تلاش او حفظ و گسترش قدرت و توانایی خود در برابر دیگران می‌باشد اما سیاست اسلامی چنین نمی‌باشد، سیاست اسلامی بر پایه‌ی تأمین حقوق مردم و بر اساس راستی و درستی، تعهد اخلاقی و انسانی و پیشبرد اهداف عالیه‌ی الهی و تحقق عدالت اجتماعی و... می‌باشد. به جهت همین تفاوت فاحش بین معنای سیاست در اسلام و سیاست متعارف روز است که عده‌ای از مورخین معاویه را سیاست مدار دانسته و حضرت علی علیه السلام را بدون سیاست. امام علی علیه السلام قبلاً به این، به اصطلاح مورخین و محققین و شرق شناسان پاسخ گفته و در برابر اشخاص که از روش آن حضرت اراد می‌گرفتند فرمود: واللّٰه ما معاویه بأدهی منی و لکنّهُ یغدر و یفخر و لو، لاکراهیة الغدر لکنّ من ادهی النّاس و لکن کلّ غدره فجرة و کلّ فجرة کفرة...^(۱)

«سوگند به خدا معاویه زیرکتر از من نیست، لیکن او بیوفای و خیانت کرده و نا فرمانی خداوند را می‌کند، و اگر مکر و بیوفای نکو هیده و بد نبودی؛ من زیرکترین و باهوش‌ترین مردم بودم، ولی هر مکر و بیوفای گناه هست و هر گناهی نافرمانی از دستورات خداوند...» از این سخن نفز و حکیمانه، علی علیه السلام

طرحها، تحلیلهای سیاسی سیاستمداران، سازمان ملل، تورسینهای سیاسی و سازمانهای جاسوسی، دچار طوفان شده و پیش از آنکه به مرحلهای عمل برسد نابود گردیده است. بهمین جهت، سرمایهگذاران روی مسئله افغانستان، مرتب اشتباه می کنند و هر طرحی هم که می ریزند بیل آنها خاک نمی گیرد. اما عمل استاد شهید نشان داد آنطوری که مثل مثلث برمودا باشد هم نیست.

پس از تشکیل حزب وحدت اسلامی به مساعی استاد شهید وعدهای از رهبران دلسوز مردم، در حالیکه خود استاد در مرکز بامیان حضور نداشتند، مسوولیت رهبری حزب وحدت اسلامی را به عهدهی ایشان گذاشتند.

زمانی که استاد شهید رهبری حزب وحدت اسلامی را به عهده گرفت؛ اولین ضربه، به حزب نوپای وحدت، توسط حرکت اسلامی که نماینده رسمی آن حزب آقای جاوید، میثاق وحدت را به دستور مستقیم رهبری آن امضاء کرده بودند وارد شده بود. با پی ریزی وحدت، تبسم پیروزی بر لبان تک تک مردم ما آشنا شده بود، و آنهای که رو در رو با هم جنگیده بودند، هم دیگر را به برکت وحدت در آغوش گرفتند و اشک شوق ریختند و همهی مردم از اینکه نفاق از جامعه رخت بسته و اتحاد و هماهنگی به جای آن می آمد خوشحال بودند؛ ولی رهبری آنوقت حرکت که گمان می کرد، این وحدت خواهی هم، مثل همیشه به جای نمی رسد و باید او در این کاری که انجام نمی شود پیش قدم باشد تا فردا این کار را به عنوان صفحه درخشان در زندگی خود و حزیش به رخ مردم بکشد که ما همیشه خواهان وحدت بودیم و دیگران نمی خواستند، در اول با این باور نماینده رسمی با خط خودش به بامیان فرستاد ولی وقتی که دید وحدت شد، علی رغم اینکه شرایط اولیهی او ملحوظ گردید؛ چون وحدت را مخالف منافع شخصی خویش می دیدید، آن را نپذیرفت و شکاف بهم آمده را دوباره به وجود آورد، این عمل خائنه که بزرگترین خیانت به نظر بنده در تاریخ تشیع در حق مردم می باشد، وظیفه ای رهبری حزب را سنگین می ساخت و سبب می شد که ایشان وقت بیشتری را در راه استحکام بخشیدن و حفظ هماهنگی در بین مردم حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی، منهای رهبری آن، صرف

به سیاست اسلامی می بریم و در می یابیم که سیاست اسلام بر اساس هداقت تعهد و ایمان، تقوی و پرهیزکاری استوار بوده و جای برای فریب و خیانت و نقض تعهد و پیمان و از هر وسیله ای استفاده کردن برای رسیدن به مقصود و... نمی باشد. این مختصر مطالب را به عنوان مقدمه بیان کردم که بعداً به آن اشاره کرده و نتیجه خواهیم گرفت، حال می پردازیم به سؤال شما قضاوت کردن در مورد شخصیت آقای استاد شهید مزاری و گپ زدن از ابعاد زندگی این مردم بزرگ دشوار است ولی بنده در حد توان خویش به برجستگیهای سیاسی، فرهنگی، مذهبی، نظامی، اجتماعی انسان به ترتیب اشاره می کنم و نظر برداشت خونین بیان می دارم.

الف بعد سیاسی : بنده در اینجا به دوران انقلاب به دورانی که گروههای جهادی متعدد بودند، نمی پردازم هر چند همان مشکلات سختی ها، فشارهای بسیار دوران سخت مبارزه بود که شخصیت والای استاد را ساخت؛ اما نقش استاد در آن دوران محدود به مدیریت در راستای گروه خاص و بیان سیاست آن می گردید و تراکم کار هم بر روی استاد شهید کمتر از دوران پیروزی مجاهدین و حضور آنان در کابل بود؛ ولی پس از پیروزی، استاد شهید به عنوان دبیر کل حزب وحدت اسلامی که همهی گروهها را به استثنای بخشی از حرکت اسلامی در خود جای داده بود در صحنه ی پر تلاطم کابل ظاهر گردید، همانطوری که علی علیه السلام می فرماید: «فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمٌ جَوَاهِرُ الرِّجَالِ» در تغییر و دیگرگونی اوضاع و احوال، گوهرهای مردان فهمیده می شوند، باید دید که استاد شهید در این دوران سخت و فشار کار زیاد؛ چگونه درخشیدند. بنده به چند مورد از درایت و کاردانی استاد شهید در برابر رویدادها و توطئه اشاره می کنم.

۱ - تلاش برای استحکام وحدت :

می دانید که از اول انقلاب اسلامی تا کنون؛ افغانستان برای سیاستمداران جهانی، منطقه و کشورهای اسلامی همانند مثلث برمودا شده است؛ همانطوری که وقتی کشتی ها، هواپیماهای مسافری و نظامی به آن مثلث می رسند، اغلب دچار سانحه شده و بسیاری هم نابود شده و می شوند، در افغانستان نیز همه ی

دولت ائتلافی مجاهدین با کمونیستها به نفع مجاهدین نیست، پس باید نیروهای جهادی در داخل هماهنگ شوند و متحدانه علیه دولت مزدور وارد نبرد کردند تا دولت سقوط کند. بر این اساس استاد با مسعود در پنجشیر تماس می‌گیرد و طرح اتحاد و هماهنگی و وحدت ملی به خصوص نیروهای ملت‌های محروم را پیش نهاد می‌نماید.

طرح اتحاد اقلیت‌های که در طی دو صد و پنجاه سال حکومت‌های استبدادی و فاشیستی افغان، از همه چیز محروم بودند، یک ایده آل و آرمان، برای روشنفکران و آگاهان جامعه‌ی ما بود. روشنفکران مردم شیعه و هزاره با درس گرفتن از تاریخ تلخ گذشته، می‌خواستند که پس از دوران جهاد، اقلیت‌های تحت نام تاجیک و ازبک و هزاره، دست به دست هم داده، اکثریتی را به وجود بیاورند تا حکومت را از راه قانونی، یعنی انتخابات آزاد از انحصار افغانها در آورده و به حق طبیعی خود دست یابند و نظام عادلانه‌ای را بر پایه‌های وسیع و فراگیر به نفع همه‌ی مردم افغانستان پی ریزی نمایند، آنها این اتحاد را طبیعی‌ترین و لازم‌ترین کار می‌دانستند، و لذا بعضی از تندروان، روشنفکران، در دوران جهاد، از بعضی گروه‌های جهادی مردم هزاره انتقاد می‌کردند که چرا بیش از اندازه با بعضی از احزاب جهادی افغان نزدیک‌اند و ارتباط دارند.

این عمل استاد شهید پاسخی بود به همه‌ی روشنفکران و پیامی بود که اشتراک مساوی در قدرت و آزادی و استقلال و هویت مستقل ملیت‌های محروم را در پی داشت. اگر این طرح عملی می‌شد؛ عدالت اجتماعی و تأمین حقوق مدنی و سیاسی، فرهنگی و اقتصادی همه‌ی مردم به خصوص اقلیت‌های محروم را به خوبی و به بهترین وجهی بر آورده می‌ساخت. این پیام را مسعود شنید ولی نتوانست آن را یا به خاطر غرور و احساس برتری و یا به جهت کینه‌های گذشته، درک نماید و آینده‌ی روشن آن را دیده و ترسیم کند. روی این جهت مسعود در اول قبول کرد و توافق نامه‌ای در جبل السراج به امضاء رسید و شورای جهادی نیز تشکیل گردید، ولی به توافقات به عمل آمده در همان روزهای اول پشت کرد و آن را با ممانعت نیروهای حزب وحدت اسلامی از ورود به کابل زیر پا گذاشت.

این سیاست و تدبیر استاد، از آن جهت با اهمیت است که اگر

نماید که چنین نیز شد، و به خاطر همین تلاش برای حفظ وحدت در میان مردم، با اینکه می‌دانست بعضی‌ها هم از آخور می‌خوردند و هم از توبره، باز هم استاد شهید با آنها همکاری می‌کرد و با اینکه دو نفر از فرماندهان کل نیروهای مسلح حزب وحدت اسلامی، به ترتیب آقای سید حاجی ابراهیم شاه شهید و جناب حجة الاسلام آقای صادقی شهید توسط عوامل آنها به شهادت رسیدند، استاد شهید نگذاشت که بار دیگر جنگ در هزاره‌جات پا بگیرد، چیزی که در آن شرایط حساس دشمن می‌خواست و تلاش می‌کرد که مارا در جنگ فرو برده و خود قدرت را تصاحب نمایند. او برای استاد در این زمینه چنان موفقیت آمیز بود که بدنه‌ای حرکت اسلامی، در عمل با رهبری حزب وحدت اسلامی همگام بودند که این همکاری در کابل به صورت بسیار علنی و آشکار بروز کرد و حتی این شعارها هم در اول شنیده شد که رهبر حرکت، رهبر مذهبی شیعیان و استاد شهید بابه مزاری رهبر سیاسی نظامی شیعیان. این سیاست و کاردانی استاد، سبب گردید که رهبری حرکت اسلامی، موضع خصمانه، نه تنها در برابر رهبر شیعیان استاد شهید، که در برابر همه‌ی مردم بگیرد، و به جای که خشم خود را به سر قاتلان و غارتگران و متجاوزان در چندانول و افشار بریزد به سر مردم ما ریخت و مردمی را که از خود و ناموس خود دفاع می‌کرد محارب خواند و با شهادت استاد شهید و تاراج غرب کابل با اظهار رضایت عمق کینه‌ی مردمی خود را نشان داد.

۲ - مذاکره برای هماهنگی وحدت ملی :

استاد شهید، پس از سروسامان دادن به حزب وحدت اسلامی، اقدام به جا و شایسته‌ای انجام داد و آن سیاست ایجاد تفاهم و تشکیل شورای جهادی از همه‌ی گروه‌های جهادی به خصوص ملیت‌های تحت ستم بود.

در این راستا شهید بابه مزاری، در یکی از سخنرانی‌های خود فرمود: «لہذا اول که حزب وحدت اسلامی در بامیان تشکیل شد، ده تا هیئت فرستادیم در ولایات مختلف، با قوماندانهای مختلف مذاکره داشتیم».

ایشان معتقد بود که مشکل افغانستان، نمی‌تواند از بیرون مرزها حل و فصل گردد و طرح سازمان ملل مبنی به تشکیل

سنگ شمال، در کوچه‌ها و پس کوچه‌های مزار شریف و شهرهای دیگر با آنها جنگیده بودند، می‌پذیرند و با آنها پیمان می‌بندد و به خاطر اینکه تکروی به وجود نیاید، این مسئله را با جمعیت اسلامی در شمال هماهنگ می‌سازند. پس از این اقدام شهرهای شمال یکی پس از دیگری توسط نیروهای متحد سقوط می‌کند. این عمل معادله سازمان ملل و گروه‌های جهادی مستقر در پاکستان و دولت نجیب را بهم زده و آنها را در برابر عمل انجام شده قرار می‌دهد.

این عمل استاد که آگاهانه اتخاذ شده بود در آن زمان یک کار شجاعانه به حساب می‌آمد؛ چون او کسانی را پذیرفته بود که در ترکیب یک حکومت کمونیستی قرار داشتند و سالیان دراز علیه مردم جنگیده و مردم به آنها به دیده‌ای دشمن نگاه می‌کردند. اما استاد این کار را کرد تا از به وجود آمدن یک دولت ائتلافی با رژیم نجیب الله جلوگیری به عمل آورد، دولت ائتلافی که بی‌شک برتری با او بود، یکی برای اینکه مجاهدین به عنوان نیروهای صد در صد پیروز نبودند و بلکه کسانی بودند که به دولت می‌پیوستند، و دیگر اینکه دولت نیروهای مسلح و اداره منظم دولت را با نیروکاری ورزیده با نظم در اختیار داشت در حالیکه مجاهدین آن چنان نیروی کار او هماهنگ را نداشتند؛ و روشن بود که تشکیل چنان حکومتی جز حاکمیت رژیم مزدور، به اضافه‌ای مشروعیتی که از مجاهدین کسب می‌کرد، چیزی دیگری نبود، ولی پذیرفتن جنرالهای بریده از رژیم، معنی‌اش تسلیم آنها به مجاهدین و اطاعت و پیروی از آنها و عمل کردن جنرالها زیر فرمان مجاهدین بود که این حکومت مجاهدین را در پی داشت، نه حکومت کمونیستها را. از سوی دیگر، چون این جنرالها از اقلیت‌های محروم از یک و تاجیک بودند، استاد می‌خواست با این عمل خود اقلیت‌های محروم را همسو و هماهنگ بسازد تا پاسخی باشد به ژاژ خالیها کسانی که هنوز سقیز نژادگرایی و انحصار طلبی را می‌خاییدند و بدون حضور حزب وحدت اسلامی در پاکستان دولت تشکیل می‌دادند.

۴ - خنثی سازی توطئه استکبار و عوامل داخلی آن.
مورد دیگر از سیاست استاد مزاری که نمایانگر آگاهی و

استاد این کار را نمی‌کرد و نیت مسعود خان و اهداف او را بر ملا نمی‌ساخت؛ روشنفکران و قلم به دستان و آیندگان و تاریخ نویسان تاجیک و هزاره ایشان را به عنوان رهبر شیعیان افغانستان و تصمیم گیرنده‌ای اصلی، در دادگاه تاریخ محکوم می‌کردند که چرا استاد در راستای اتحاد اقلیت‌های محروم بر نیامد. اما استاد که می‌خواست با درس از تاریخ گذشته‌ای ملیتهای محروم، تاریخ را طور دیگر و از نورقم بزند، و از این فرصت طلای بهترین استفاده و بهره برداری را به نفع اقلیتهای محروم و به نفع کلیه‌ای ملیتها و اقوام ساکن در افغانستان بنماید، با خیانت مسعود، ربانی به این آرمان، نه تنها این فرصت از دست رفت، بلکه کینه‌های گذشته را زنده و کینه‌های تازه‌ای بسیار بدتر از گذشته را به وجود آوردند. و هنوز هم به خیره سری و لجبازی و نفهمی خود ادامه می‌دهند و این شجاعت را ندارند که در میدان حاضر شده و صادقانه بگویند که ما اشتباه کردیم و صادقانه طرح اتحاد و هماهنگی را که استاد شهید طراح آن بود، دنبال کنند.

۳ - قبول جنرالها برای براندازی دولت.

پس از شکست خفت بار روسها و خروج آنها از افغانستان، بسیاری گمان می‌کردند که با خروج روسها دولت داکتر نجیب الله سقوط خواهد کرد؛ اما در عمل همه شاهد بودیم که چنین نشد و یک از قوماندانهای نامی که شیر پنجشیر لقب گرفته بود، یعنی مسعود خان در این دوران هیچگونه تحرکی علیه دولت نداشت و این نشان از تبانی قبلی او بود.

سازمان ملل و کشورهای غربی کمک کننده که وضع مجاهدین را خراب دیدند و دانستند که سخت کوشی قوماندانها و رهبران جهادی به رفاه و آسایش طلبی بدل گردیده، در تلاش شدند که یک دولت ائتلافی مرکب از رهبران جهادی و دولت داکتر نجیب الله به وجود آورند. در این گیر و دار سیزده تن از جنرالهای رژیم نجیب الله با حزب وحدت اسلامی تماس برقرار می‌کنند و می‌گویند اگر شما از ما حمایت کنید ما دولت را سرنگون خواهیم کرد. وقتی که جنرالها با نمایندگان حزب وحدت اسلامی تماس می‌گیرند، رهبری حزب با درایت و آگاهی در یک اقدام شجاعانه، کسانی را که تا دیروز، در سنگ،

تسلط اشتاد را به مسائل کشور و توطئه‌های که از خارج و عوامل داخلی آن، به راه انداخته می‌شد، می‌رساند، درایت و کارآیی و کاردانی می‌باشد که با شروع جنگها علیه حزب وحدت اسلامی و دیگران از خود نشان دادند.

شما در جریان هستید، وقتی که اولین جنگ را علیه مردم ما تحمیل کردند، رادیوها به شدت روی دو مقوله تبلیغ می‌کردند: یکی مذهب و دیگری نژاد و همیشه گزارش رادیوها دور زبانه بود، و می‌گفتند: جنگ بین حزب وحدت اسلامی شیعه طرف دار ایران که از مردم هزاره تشکیل شده است، و اتحاد اسلامی سیاف که از سوی عربستان تقویه می‌شود و افغان و سنی است می‌باشد. معنی این تبلیغ این بود که باید همه‌ای نیروهای که پیرو مذهب تسنن هستند، به خاطر دفاع از مذهب و عقیده مذهبی خود، علیه حزب وحدت اسلامی که شیعه هست وارد نبرد شوند و این حزب و مردم آن را از صحنه سیاسی افغانستان حذف نمایند، با این ترفند می‌خواستند، یکی مردم ازبک را که با حزب وحدت اسلامی هماهنگ بودند با تحریک احساسات مذهبی آنها، از کنار حزب وحدت اسلامی دور سازند و پیمانی را که بین آنها وجود داشت بشکنند.

دوم اینکه بسیاری از مردم محرومی را که از مردم هزاره هستند و در بادغیس و حوزه جنوب غرب و در جاهای دیگر زندگی می‌کنند و پیرو مذهب تسنن هستند، نگذراند که به خاطر هم سرنوشت بودن در محرومیت و تبعیض و هم نژاد بودن به حزب وحدت اسلامی پی‌بوندند.

سوم اینکه کسانی را که از اقوام دیگر مثل افغان و... در این حزب هستند و از خط مشی این حزب پیروی می‌نمایند، از آن جدا سازند.

از سوی دیگر تکیه‌ای رادیوها و عوامل وابسته به استخبار، روی کلمه‌ای افغان و هزاره که حزب وحدت هزاره و حزب اتحاد، افغان می‌باشد، می‌خواستند با این دسیسه، هم تیغ انتقام از گذشته‌های تلخ و سیاه را که حاکمان فاشیسم افغان بر مردم هزاره، در دوران حاکمیت خود روا داشته بودند، در میان مردم هزاره تیزتر نمایند و هم رگ و غیرت نژادی و نژاد پرستی افغان‌ها را به حرکت در آورند و از این طریق تمام افغانها را علیه مردم هزاره بسیج نمایند، به عبارت دیگر، می‌خواستند با دو

شمشیر نژاد و مذهب، مردم ما را از صحنه سیاسی افغانستان حذف کنند به درست همان سیاست عبدالرحمن خائن که افغانها را از راه اینکه این مردم هزاره با حکومت افغانها مخالف است، علیه مردم ما تحریک می‌کرد و به امید دادن زمینی افغانها را از پشتونستان فعلی به سوی مناطق ما سرازیر می‌نمود و مردم دیگر را از راه فتوای علمای مذهبی که حکم تکفیر و ارتداد ما را صادر می‌کردند. و درست، مثل زمان عبدالرحمن که می‌گفت؛ اینها جاسوس ایران هستند، در این نبردها نیز دلیل و نشانه‌ای رفتار خود این را می‌آوردند که حزب وحدت اسلامی وابسته به ایران است، برچسبی که در دو صد و پنجاه سال تاریخ کشور، مردم هزاره تاوان آن را با جان و مال و ناموس خود پرداخته‌اند؟!

به این توطئه‌ها، شیطن و هیزم در آتش دشمن انداختن را از سوی خودیها، آنهای که داعیه‌ای رهبری شیعه را داشتند هم اضافه کنید؛ در چنین اوضاع و احوال، با آن همه توطئه‌ها و نقشه‌های خائنانه‌ی دشمن چکاری می‌شد کرد؟ مای که در اینجا بودیم و کسانی که صدا تا اشکال و ایراد می‌گرفتند و عمق توطئه را درک نمی‌کردیم و نمی‌فهمیدیم وسعت کار و درایت و کاردانی استاد مزاری شهید مظلوم معلوم نبوده و هنوز عده‌ای درک نکرده و از کنار قضایا به سادگی و آسانی می‌گذرد و گذشته است، ولی استاد شهید مزاری، با آگاهی از عمق توطئه و کینه‌ی دشمن از قدرت یافتن مردم شیعه و هزاره مردانه می‌ایستد و با مصاحبه‌های مکرر، جنگهای مذهبی و نژادی را تکذیب کرده و می‌گوید: جنگ جنگ تنظیمی و بین تنظیمها به خاطر قدرت خواهی و انحصار طلبی است و در عمل با گروههای عمل کننده به بحث و مذاکره پرداخته و مشی و رفتار غیر اسلامی و انسانی آنها را به آنها و جهان و مردم افغانستان نشان داده و بر ملا می‌سازد و با افشار مختلف از موسفیدان افغان، تاجیک و ازبک و... دیدار نموده و مواضع اصولی حزب وحدت اسلامی را برای آنها بیان می‌نماید، با این تلاش شبانه روزی توطئه‌های آنها را خنثی و دشمنان را خلع سلاح می‌کند. عملکرد استاد چنان موثر و کارا بود که کشورهای غربی هم حزب وحدت را تنها حزبی که حرفهای منطقی داشته و در مسیر معقول حرکت می‌کند، می‌شناسند. خنثی سازی توطئه‌های فوق،

از سوی رهبر شهید نه تنها مقطعی بلکه ریشه‌ای و بنیادی صورت گرفت که حتی پس از شهادت استاد شهید به دست گروه جاهل و نژاد پرست طالبان، احتمال وقوع جنگی به نام افغان و هزاره، یا شیعه و سنی بسیار ضعیف است. یعنی استاد این دو وسیله را چنان بی خاصیت ساخت که دیگر به آسانی برای استکبار و دشمنان، یا رقباء قابل استفاده نخواهد بود.

۵- ایجاد شورای هماهنگی.

یکی دیگر از سیاستهای استاد شهید، ایجاد شورای هماهنگی بود.

وقتی که مسعود وارد کابل گردید و قرارداد جبل السراج را زیر پا گذاشت؛ نخستین کار او بیرون کردن نیروهای حزب اسلامی از کابل توسط نیروهای جنبش ملی اسلامی شمال بود. مسعود می‌خواست که مهمترین رقیب خود آقای حکمتیار را توسط نیروهای جنرال دوستم از صحنه خارج سازد و بدینسان کینه‌ای را که میان افغان‌ها و ازبک‌ها از گذشته بود، عمیق و گسترده سازد تا آنها برای همیشه نتوانند در کنار هم زندگی نمایند.

و از سوی دیگر جنگ علیه حزب وحدت اسلامی را توسط اتحاد سیاف راه انداخت تا حزب وحدت اسلامی را که نیروی قوی بود، توسط افغانها درهم بشکند و با استفاده از گذشته‌ای تلخ میان مردم هزاره و حاکمان افغان، مردم هزاره را علیه افغانها و افغان‌ها را علیه هزاره‌ها وادارد. به عبارت دیگر مسعود می‌خواست توسط مردم هزاره و ازبک افغانها را از قدرت دور سازد و به وسیله‌ای افغانها هزاره‌های قدرت مند را از صحنه بیرون نماید. و برای اینکه نگذارد بین حزب وحدت اسلامی و حزب اسلامی، الحادی به وجود آید؛ در این میان تبلیغاتی گسترده‌ای را علیه همدیگر و به نام همدیگر در میان مردم پخش می‌کرد و عمال خود را وادار می‌ساخت که در عمل هم به نامهای حزب اسلامی و حزب وحدت اسلامی کارهای را انجام دهند و نیز سعی می‌کرد که میان حزب وحدت و جنبش اختلاف به وجود بیاورد تا آهسته آهسته زمینه‌ای اتحاد میان این دورا خراب و پیمانی را که میان آن دو بود از بین ببرد. تمام این فعالیتها به خاطر تحکیم پایه‌های قدرت خود؛ و درهم کوفتن مخالفان تا مرز نابودی صورت می‌گرفت او می‌خواست

گروههای رقیب را جنگ افروز و قدرت طلب معرفی نماید، چنانکه در اول آقای حکمتیار را چنین معرفی کرده بود، و از خود چهره‌ی صلح خواه و طرف دار مردم در صحنه‌ی بین‌المللی ارائه دهد.

مسعود می‌خواست کینه دیرینه و مخصوصاً انتقام بچی سقا حبیب الله کلکانی را از افغانها و هزاره گرفته و عمل بچه سقاو را در رابطه‌ی بدست گرفتن قدرت برای همیشه جبران نماید. اما مسعود نمی‌دانست که در کنار او، در کابل، مرد سیاست مداری چون استاد شهید مزاری وجود دارد؛ استاد با درک اوضاع و توطئه زیرکانه‌ای مسعود، تلاش کرد که جنگ با اتحاد را از راه مذاکره بخواباند و همانطوری که قبلاً عرض کردم؛ جنگ را از جنگ میان شیعه و سنی و هزاره و افغان خارج ساخت و برای همه فهماند که جنگ میان دو تنظیم جهادی است؛ ما می‌خواهیم در قدر سهمیم باشیم و این قدرت را هم از آقای مجددی می‌خواهیم ولی سیاف چون مشاهده می‌کند که ما با آقای مجددی به توافق رسیده‌ایم؛ لذا به خاطر کوتاه کردن دست ما از قدرت به اشاره اربابان خود و توطئه گران داخلی جنگ را بر ما تحمیل کرده است؛^(۲) ولی جنگ و ترغیب مسعود به جنگ بدست آمد؛ هر چند استاد مزاری از اول می‌دانست که جنگ اتحاد علیه حزب وحدت با اشاره مسعود و همکاری او می‌باشد؛ اما با به دست آمدن مدارک کافی شک و تردید از ضعیف النفس‌ها و انسانهای که دوپهلو عمل می‌کردند نیز برداشته شد، چنانچه شاهد بودیم که در این باره استاد زاهدی برای اولین بار درک تاب «بند هزاره‌ها در کابل» بخشی از آن خیانتها و دخالتهای مسعود را افشا کرد.^(۳)

هنگام که دخالتهای مسعود در جنگ آشکار گردید، استاد شهید باز مسئله را نادیده گرفت و مکرر این کار را می‌کرد تا شاید مسعود و عروسک کوکی او ربانی به سر عقل بیاید ولی آنها به خیره سری خود ادامه دادند و در جنگی که با فرقه ۸ سید منصور نادری داشتند بدون موجب پنجصد نفر از مردم هزاره را گرفتن، حزب وحدت اسلامی که هدفش دفاع از مردم خودش بوده و می‌باشد؛ بیش از این سکوت و صبر و بردباری را نتوانست تحمل کند؛ روی این جهت به مداخله پرداخت و از مردم خود دفاع کرد؛ پس از این همه صبر و انتظار، وقتی که

می‌کرد که تنها مرد این میدان باشد؛ لذا در هر مناسبتی داد سخن می‌داد؛ پس از اینکه اولین جنگ را اتحاد سیاف علیه حزب وحدت اسلامی آغاز کرد؛ و پس از آن جنگهای دیگر، این آقا در مورد این جنگها لال شد و اگر هم لب به سخن باز می‌کرد، باز به نفع سیاف و علیه حزب وحدت بود و خلاصه شنیده نشد که این آقا یک اعتراض ملائمی برای سیاف بکند و یا در جنگهای چنداول و افشار این آقا لب فرو بست به فریاد همه بلند شد، خبرنگاران غربی به خاطر وجدان انسانی صدایشان بلند شد و جنایت مسعود و ربانی و سیاف را پخش کرد ولی متأسفانه کک این آقا هم از جا نپرید! امانیروهای رژیم حرکت اسلامی بر خلاف امر این آقا وارد نبرد می‌شد در داخل حزب وحدت اسلامی هم تق‌زدن‌ها شروع شده و باند بازبها آغاز گردید. پولهای که برای توطئه در داخل حزب برای شکستن آن پخش می‌گردید، اولین ثمر خود را در سنگرهای سر پغمان و افشار و موارد دیگر داده و باز هم برای ضربه زدن، پول پخش می‌گردید و رهبران حزب با بهره‌گیری از آن پولها سخاوت‌مندانه ریخت و پاش می‌کردند و به تهمت و افترا زدن و ایجاد شبهه کردن در دل نیروهای مسلح نسبت به رهبری ادامه می‌دادند. استاد شهید مزاری با اینکه آگاهی کامل از توطئه‌های آنان و تفاق افکنی در میان نیروهای مسلح حزب و مردم داشت، تمام این شیظنت‌ها را به خاطر وحدت و هماهنگی با صبر و بردباری تحمل می‌نمودند و امیدوار بودند که شاید اینها متوجه اهمیت وحدت و هماهنگی و حساس بودن اوضاع، مخصوصاً برای شیعیان شده و خود به خود، دست از این کارها بردارند. و با اینکه اسنادی را هم در اختیار داشت، حاضر به پخش آن نشد، اما مخالفین روز به روز بر مخالفت و توطئه و دسیسه چنین خود، افزودند، در این رابطه شاهد تنشهای زیادی بین مردم و مخالفان در جریان انتخابات حزب بودیم، پس از انتخابات مجدد استاد شهید به رهبری حزب وحدت اسلامی، ما باز به مخالفت علنی مخالفان بر می‌خوریم که بدون رأی شورای مرکزی و بدون نظر رهبری حزب، هیأتی در جلسه‌ای هرات شرکت کردند. استاد شهید باز در برابر آنها صبر و بردباری نشان داد. اما وقتی که آنها می‌خواستند آخرین ضربه‌ای خود را وارد سازند و افشار دیگری خلق کنند، استاد اقدام کرد و دست آنها را از این همه

استاد شهید به کلی از سوی مسعود ناامید گردید و دانست که آنها هرگز قرار داد «جبل السراج» را عمل نمی‌کنند، آنوقت به درخواستهای مکرر حزب اسلامی که خواهان هماهنگی با حزب وحدت اسلامی بود پاسخ داده و پیمان همکاری را با حزب اسلامی، بست، پس از آن در راه هماهنگ کردن جنبش ملی اسلامی با حزب اسلامی بر آمد و از آنجای که مسعود بیش از اندازه مغرور بود و با تکیه روی کمکهای مسکو و دهلی و بعضی کشورهای غربی تحمل نیروی قدرت‌مندی چون جنبش و جنرال دوستم را نداشت، تحرکاتی را در شمال علیه جنرال دوستم ندارد دیده و اختلافهای را در آن ساحه راه انداخته بود. این برخوردهای زمینه‌ای خوبی بود که استاد از آن استفاده کرده جنرال عبدالرشید دوستم رهبر جنبش ملی اسلامی را با انجینر گلبدین حکمتیار رهبر حزب اسلامی که باهم در جنگ بودند آشتی داد و در پی این موفقیت، این سه جریان عمده را با بعضی گروههای دیگر جمع کرده شورای هماهنگی را به وجود آورد که بدون تردید استاد در عمل رئیس شورای هماهنگی بود. این حرف را از این جهت قاطعانه می‌زنم که پس از شهادت استاد، شورای هماهنگی در شبرغان جلسه تشکیل داده و آقای مجددی را به عنوان رئیس شورای هماهنگی انتخاب کردند. استاد شهید با این سیاست خود، همه رشته‌های مسعود خان را پنبه ساخت و همهی معادلات او را بهم زد.

۶- افشای خائنین ملی.

پس از تجاوز روسها و انقلاب مردم، گروههای متعددی به وجود آمد و همه به نوبه‌ای خود به عنوان جهاد و مبارزه فعالیت می‌کرد و همه هم ادعای مردم‌میبودن داشتند و ادعا می‌کردند که از حقوق مردم، حقوق مذهبی و سیاسی آنها دفاع می‌کنند. در آنوقت بیشتر تلاشها برای تأمین سلاح و مهمات و جنگ و ضمناً تلاش برای بیرون کردن رقیب هم صرف می‌شد، اما پس از سقوط دولت نجیب الله، صحنه، صحنه‌ای دفاع از حقوق بود، در این میدان که حزب وحدت اسلامی و حرکت اسلامی فعال بود؛ حرکت اسلامی سعی می‌کرد که خود را تنها حامی حقوق مردم شیعه بداند و لذا رهبری آن در کابل به عنوان سخنگوی شورای قیادی تعیین و بابوق و کرنا داد سخن می‌داد و کوشش

توطئه کوتاه ساخت و چهره تزویر و ریاکاری و خود فروختگی آنها را از پس ماسکهای مذهبی نما و وجهه المله بودن، بیرون آورد و به همه آنها ی که فریب خورده بودند فهماند که اینها جز ریاست طلبی و زرا اندوزی، ایده های دیگری ندارند، ملت و حقوق ملت در نزد آنها مفهوم و معنی و ارزشی ندارد و آنها حاضراند، برای رسیدن به امیال پست خود به آسانی مردم را قربانی نمایند.

شاهد بودیم، هنگامی که اینها صحنه را ترک کردند و در بغل ارباب خود خزیدند، بعضی های که در ولایهای که از خون مردم تهیه کرده بودند، صدای شان به تحریم و تکفیر و فتوا دادن بلند شد و در مصاحبه ها و سخنرانی های خود سیل تهمت ها را به سوی استاد شهید سرازیر کردند و صدای واسلاما سردادند!

چیزی را که اکثر متوجه نیستند و یا اگر متوجه هستند خلط می کنند تا از آن استفاده نمایند این است که مقوله ی خیانت را تحت نام مقوله ای مخالفت به خورد مردم می دهند تا مردم را فریب داده و از این آب گل آلود ماهی مقصود را بگیرند؛ در حالیکه این دو مقوله جدا از هم بوده و مرزهای مشخصی دارند. احزاب در یک کشور اهدافی را دنبال می کنند که اگر کسی روی آن اهداف پا بگذارد خائن به حساب می آید، ممکن است در درون یک حزب مخالفت وجود داشته باشد و شخصیت های با روش رهبری حزب مخالف باشند ولی روی اهداف حزب پای نگذارند و مخالفت را با قیمت پای مال شدن اهداف حزب دنبال نکنند. و ممکن است نه کسی مخالف باشد و نه خیانت بکند؛ به تعبیر آخوندی بین این دو مقوله اعم و اخص من وجه می باشد. حزب وحدت اسلامی که متشکل از گروه های مختلف می باشد؛ روی غرض دفاع از موجودیت و حقوق مردم شیعه و هزاره تشکیل گردید و یک دیگر از اهداف این حزب، ایجاد وحدت و هماهنگی و به وجود آوردن واحد ملی شیعیان و مردم هزاره بود. بدیهی است که اشکالات زیادی در درون حزب و در عملکرد آن وجود داشت و اگر از استاد شهید هم سؤال می کردی به این اشکالات و نارسائیه ها اعتراف داشت و هیچگاهی عملکردها را صد در صد تأیید نمی کرد، چنانکه در زمانهای قبل از این ما به رفتارها و عملکردها به ایشان اعتراض

می کردیم با خون سردی همه را قبول می کرد و می گفت: ما تلاش می کنیم و شما هم بیاید با ما همکاری کنیم تا نواقص بر طرف گردد. بدی ما این است که اگر کسی در رأس قرار گرفت از او انتظار معجزه را داریم و می خواهیم بدون اینکه مسؤولیتی را به عهده بگیریم و یا آن را به طور صحیح انجام بدهیم؛ رهبر همه ی کارها را طبق دلخواه تک تک ما باید انجام بدهد. بنده در اینجا تمامی اعتراضهای مخالفین را روی عملکرد رهبری استاد شهید می پذیرم و می گویم که اعتراضها وارد است، اما این نارسائیه ها معنی اش این است که پس ما روی اهداف عالی های حزب وحدت اسلامی و شیعیان افغانستان پا بگذاریم. باید وحدت مردم را بشکنیم، باید به خاطر اغراض خود روی حقوق شیعیان پا بگذاریم و قدرتی را که از این حقوق دفاع می کند پاره پاره و قطعه قطعه نماییم؟! باید به خاطر اینکه باند من و یا جناح وابسته به حزب سابق من محروم تر از جناح دیگر است. همه ی مردم را نادیده بگیریم و بگویم مردمی وجود ندارد همه اش دروغ است؟!

معنی اش این است که به آرمان تشیع در افغانستان ضربه بزنیم؟! اینجا است که ما دیگر حزب و جناح را نه تنها وسیله ای گرفتن حق مردم قرا داده ایم بلکه جناح و حزب برای ما به بت تبدیل شده و آن را می پرستیم. در جهان احزاب بسیاری وجود دارد که در انتخابات یکی برنده می شود و دیگری می بازد ولی حزب و جناحی که باخته است نمی آید که با دشمن و یا رقیب به سر منافع ملی و به سر حقوق مردم خود معامله کند. لذا آنها ی که وحدت ما را کشتند و در نهایت قدرت نظامی ما را به همکاری شدن با دشمن در هم کوبیدند. خائنین ملی به حساب می آیند. راه برای اظهار مخالفت بسیار زیاد بود و اگر نمی توانستند اوضاع را تغییر بدهند، می توانستند با استدلال اقشار مختلف، مخصوصاً منورین جامعه را به سوی خود بکشانند تا در انتخابات آینده حزب جریان را به نفع خود تغییر می دادند، نه اینکه با دشمن همکار شده و به آرمان و اهداف و منافع و حقوق ملی و مذهبی مردم خیانت کنند. مطالب در این زمینه بیش از اندازه است: باید این موارد، مخصوصاً مورد اخیر توسط انسانهای مومن به اهداف انقلاب اسلامی و مؤمن به حقوق مردم خوب شکافته شود، نمی توان موضوع به این مهمی را در طی یک مصاحبه بیان

کرد.

سیاست و کاردانی استاد در این موارد خلاصه نمی شود و موارد بسیاری وجود دارد که سیاست مداری و درک عمیق او را از اوضاع کشور می رساند ولی ما بهمین مقدار فعلاً بسنده می کنیم، اما می خواهیم از آن مقدمه ای که عرض کردم در اینجا نتیجه بگیریم این است که موفقیت استاد در مسائل جاری کشور ناشی از این بود که سیاستش بر پایه ای اسلام استوار بود. او از سیاست به معنی امروزش دور بود. روی این جهت، بر تعهد، ایمان، وفاء به عهد، تقوا، پرهیزکاری و صداقت و راستی سیاسی تأکید می ورزید و بر اساس آن عمل می کرد و اگر با کسی پیمان می بست به آسانی نمی شکست. و همینطور اگر آتش بسی را امضاء می کرد، سعی می نمود که نیروهای خودش تا چند مجروح و زخمی بر جای نگذارند آتش بس را نقض ننمایند، چنانکه خود استاد در یک از مصاحبه های خود در پاسخ خبرنگاران روزنامه ای هیواد می فرمایند: «نمونه ای که ما در اینجا برای شما بیان بکنیم که این بسیار تلخ است برای مردم ما، در جنگ اخیر که شدیدترین جنگ بود بین ما و برادران ما (!!) از مردم ما نظامی و غیر نظامی هزار نفر زخمی داشتیم ولی در دو ماه صلح که نامش صلح بود... چهار هزار زخمی داشتیم».

استاد شهید به خاطر صداقت و راستی که داشت، هدف خود را بدون پرده پوشی و سیاست بازی بیان می کرد و با هر کسی هم که پیمان می بست، اول باید خواسته های او را می پذیرفتند و آن را امضاء می کردند و بعد پیمان همکاری را می بست. استاد به جهت اندیشه ای اسلامی همیشه روی حقوق همه ای مردم افغانستان بویژه اقلیتهای محروم تکیه می کرد و خواستار تحقق عدالت اجتماعی در سایه ای حکومت فراگیر مردمی بود.

ب - بعد فرهنگی :

همانطوری که می دانید، حاکمان نژادپرست افغانستان، در جهت سرکوبی و نسل کشی ملیتهای محروم، تنها به حذف فیزیکی آنها بسنده نکرده بودند، بلکه آنها را در همه زمینه ها در محرومیت نگاه داشته و سعی آنها بر انکار هویت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملیت های زیر سلطه بود، این خصیصه ای استعمار است که اگر بخواهند جامعه ای را مسخ کنند و بی هویت

سازند، همه چیز او را انکار می کنند و گذشته اش، تاریخ و فرهنگ و همه ای باورها و افتخاراتش را از او می گیرند تا بتوانند آنطوریکه خود می خواهند بسازند. در این راستا مهم ترین عامل بی هویتی ملتها مسخ فرهنگی است. اگر استعمارگران و زورمداران، هویت فرهنگی مردمی را نابود سازند و داده های فرهنگی و تاریخی آنها را از میان بردارند، بر آن مردم و جامعه پیروز شده اند. روی این باور، فاشیسم افغان، در افغانستان، همراه با حذف فیزیکی، به محو و نابودی فرهنگی نیز دست یازیده و تا توانستند، از این جهت به مردم ما ضربه وارد ساختند، در این راستا آزادی خواهان و قلم به دستان را روانه سیاه چالها ساخته و مردم را از تعلیم و تربیت در محرومیت نگاه داشتند. به همین خاطر ظلم و حق کشی و انکار هویت فیزیکی و فرهنگی بود که در کتابهای تاریخی که در آن دورانها نوشته شده، حتی کتابهای که از سوی آزادیخواهان به رشته تحریر در آمده، در رابطه با قوم بزرگ هزاره، با آن همه سابقه ای کهن و فراز و نشیب های که در دوران حیات داشته از دو صفحه، سه صفحه تجاوز نمی کند و بسیار اگر باشد پنج صفحه و این همان سیاستهای نژاد پرستانه می بوده که از سوی رژیمهای فاشیستی افغان اعمال شده است.

استاد شهید با آگاهی از این ستم و با توجه به اینکه خود فرهنگی بود، از همان روزهای اول پا گذاشتن به مبارزه از کار فرهنگی شروع کرد و روی آن بسیار تکیه داشت و کارهای را هم پایه گزاری کرد و در همه ی دوران مبارزه به کارهای فرهنگی اولویت خاص قائل بود و سعی می ورزید که مردم ما هویت فرهنگی خویش را باز یابند و در کنار پیشرفتهای سیاسی و نظامی، در جبهه ی فرهنگی نیز با شخصیت مستقل، قوی و نیرومند ظاهر گردند.

به نظر من، از میان رهبران گروههای سابق شیعی و حزب وحدت اسلامی، این شان تنها شخصیتی بود که به مسائل فرهنگی به طور زیر بنیافکری می کرد و برای کار اساسی در این زمینه تلاش می ورزید. این خواست و این اندیشه در هیچ یکی از کسانی که داعیه ای رهبری را داشتند و یا خرد رهبران نبود. استاد شهید، مخصوصاً روی این مسئله پس از تشکیل حزب وحدت حساسیت خاصی داشت! او برای حمایت و پشتیبانی از

فرهنگی غافل نبود و از کارهای فرهنگی در تهران و قم سؤال می‌کرد و هدایت و راهنمای‌های لازم را می‌داد.

استاد شهید، همانند نویسندهٔ اولی، در تلاش بود که در جبهه‌ای فرهنگی هم باید مردم ما به شناخت خویش رسیده و هویت مستقل فرهنگی خود را باز یافته و آن را براساس نیاز و هویت واحد ملی شیعه و هزاره، ایجاد نمایند.

ج - بعد مذهبی .

مردم افغانستان عموماً و مردم هزاره خصوصاً، مذهبی هستند و به مسائل دینی و معتقدات مذهبی پایبند و متعصب می‌باشند.

ایمان مردم ما به مذهب، به اندازهٔ محکم و استوار است که حاضراند، همه چیز خود را در راه آن فدا نمایند. تاریخ هم نشان می‌دهد که در زمان معاویه، وقتی که او شروع به اسلام زدایی در سایه‌ای اسلام کرد و لبه‌ی تیز شمشیر کین سنیانی خود را به سوی اهل بیت پیامبر ﷺ که علی بن ابی طالب بزرگ خاندان آن حضرت بود گرفت، و در این راستا سب و لعن خلیفه‌ی بحق، مولود کعبه را در همه‌ی بلاد اسلامی رواج داد، مردم ما قتل، غارت، تاراج و جرمه‌های سنگین را پذیرا شدند ولی علی بن ابی طالب را سب و لعن نکردند، و به خاطر همین علاقه‌ای به اهل بیت ﷺ گریز در هزاره‌جات به تحقیق پردازیم در می‌یابیم که نام علی بن ابی طالب، پیشوند و پسوند هر اسمی است و هفتاد در صد اسم مردم ما، مرکب با اسم آن بزرگوار است. مردم ما با اینکه در بدترین وضعیت جغرافیای و اقتصادی قرار داشته و دارند؛ در حیات تاریخی خود، بارها به جرم پیرو اهل بیت پیامبر ﷺ بودن مورد تاخت و تاز قرار گرفته و با فتوای علماء در باری به مسلخ رفته‌اند ولی هرگز دست از محبت و عشق به علی بن ابی طالب و فرزندانش، برنداشته‌اند.

در دورانهای گذشته غورات، هزاره‌جات با جغرافیای آن روز، مأمن و پناگاه شیعیان و مجاهد مردان و ساداتی بوده است که از ظلم و وجود خلفای وقت و حکام ظالم و فاسد، به آن دیار پناه می‌بردند مردم ما با آغوش باز از آنها استقبال و با خون خود از آنها حمایت می‌کردند.

به خاطر همین علقه مذهبی احترامی را که مردم ما به سادات

شخصیت‌های فرهنگی مرزی را نمی‌شناخت و هر کسی را که در زمینه‌ی مسائلی فرهنگی فعالیت مثبت انجام می‌داد، مورد تقدیر و تمجید قرار می‌داد. برای او مهم نبود که چه کسی در جبهه‌ای فرهنگی کار می‌کند، آنچه که مهم بود، این بود که کار در راستای اسلام و اعتلاء فرهنگی این مردم صورت بگیرد تا یک هویت فرهنگی اسلامی مستقل به وجود آید؛ چون او می‌دانست، در این صورت است که دیگران ما را قبول خواهند کرد، و نمی‌توانند واقعیت وجودی فرهنگی ما را انکار کنند. وجود این طرز تفکر، یعنی ایجاد هویت فرهنگی، اندیشه‌ای است که چه بسا در ذهن خیلی‌ها وجود ندارد. نویسنده بودن و کتاب نوشتن، غیر از داشتن چنین اندیشه‌ای می‌باشد ممکن است، نویسنده‌ی داشته باشیم که عمق فاجعه را درک کرده و نیاز نسل خودش را به فرهنگ احساس نموده؛ او می‌نویسد و بر اساس نیاز و مسؤولیتی که به عنوان روشنفکر واقعی که درد را تشخیص داده، و کسی است که می‌تواند دوا را لازم را تهیه کند، در این زمینه شب و روز، تلاش می‌کند تا خلاء موجود را پر کند. و سعی می‌نماید تا این ویرانه را دوباره بسازد. در بند این نیست که دیگران چرا می‌کنند و چه می‌گویند؛ او در فکر نجات نسل خود از این فقر فرهنگی است: این شخص نه تنها دنبال‌نان و نام نیست که از نان دهن خود نیز برای این کار سرمایه می‌گذارد. نویسنده‌ای هم داریم که برای نان و نام خود می‌نویسد و اینکه وضعیت فرهنگی جامعه در چه حدی است و چه مسیری را طی می‌کند کار ندارد، ممکن است این شخص هم در اعتلای فرهنگی نقش ایفا کند، ولی روشن است که مثل نویسنده اولی نخواهد بود، چون این شخص، در این شهر زلزله زده، فقط مشغول ساختن خانه‌ای خود است، اما نویسندهٔ اولی می‌خواهد همه‌ی این شهر را چنان بسازد که دیگر زلزله نتواند آن را ویران سازد.

استاد شهید، به خاطر حجم کارهای سیاسی، نظامی، اقتصادی و تدارکاتی جبهه‌های نبرد، در دوران انقلاب اسلامی و پس از پیروزی، مجال برای نوشتن نداشتند، ولی به خاطر درک عمق فاجعه، در سخت‌ترین شرایط هم کارهای فرهنگی را فراموش نمی‌کرد و در این دو سال و اندی حضور ایشان در غرب کابل، در زیر بمبارانهای فاشیسم تاجیک، باز او فعالیت‌های

خود دارند، در هیچ جامعه‌ای وجود ندارد، امروزه، قبور سادات اولیه، زیارتگاه مردم ما و محل حاجت خواستن و حاجت گرفتن است، و استاد شهید با رهبران گروه‌های جهادی وقتی که حزب وحدت اسلامی را تشکیل می‌دهند، میثاق وحدت را در کنار میرهاشم آقا در بامیان به امضا می‌رسانند. و در عالم مهاجرت هم مردم ما به این مسئله توجه دارند، چنانکه خود شاهد بودم، رو به روی منزل ما منزل شیخی از ارومیه هست، منزل ایشان دارای زیر زمینی است که در آن سیدی زندگی می‌کرد، طبقه بالا خالی بود و هر کس از مردم ما برای اجاره‌ی آن می‌آمد و سؤال می‌کرد، در زیر زمین چه کسی می‌باشد، شیخ می‌گفت، سید از همشهری‌های شماست؛ آن شخص می‌گفت؛ وقتی که پایین سید است من این جا را (با اینکه ارزان بود) رهن نمی‌کنم آن شیخ به سید گفت: تو چه کاره‌ای که هر کس می‌آید وقتی می‌فهمد در پایین تو هستی اینجا را رهن و اجاره نمی‌کند آن و بنده گفتیم: اینها به خاطر احترام به سادات نمی‌خواهند که سادات زیر پای آنها باشند. اما این احترام و محبت باید در چهارچوب شرع بوده و نباید از آن سوء استفاده گردد. باید احترام در مسیر اسلامی و انسانی باشد نه اینکه خدای نخواسته، بردیگ و بهره‌کشی چنانکه بعضی از سادات این انتظار را دارند و گمان می‌کنند که غیر سادات ملوک طلق آنهاست و آنها هر کاریکه انجام می‌دهند نباید کسی آنها را حرف بزند!! باید سادات این روحیه را از خود دور و خود را مذهب به تقوای و سداد سازنده و از انسانهای که خلاف دستورات اسلام رفتار می‌نمایند دفاع کنند. اگر کسی خیانت می‌کند، آنهم در مسیر احقاق حق تشیع و ضربه زدن به واحد ملی هزاره، هر کس باشد محکوم است، وقتی که پیامبر اسلام ﷺ، خطاب به دخترش می‌فرماید باید به دستور خداوند عمل نمایی و الا در روز قیامت نسب به درد نمی‌خورد، دختری که معصوم است و حتی عمل مکروه و مباح مرجوح را هم انجام نمی‌دهد و خود پیامبر ﷺ هم می‌داند؛ پس خطاب متوجه ماست، ما باید همه حساب کار خود را بکنیم که با انتساب بدون عمل تنهاکاری ساخته نیست ﴿فَاذَا انْفَخَ فِي الصُّورِ فَلَإِنْسَابَ بَيْنَهُمْ﴾^(۴)

در وقتی که صور دمیده شود، پس نسبی بین آنها نیست.

البته سیادت یک امتیاز هست به شرطی که در مسیر صحیح اسلامی باشد. استاد شهید مزاری، در چنین جامعه به وجود آمده و در خانواده پرورش یافته بود، که عمیقاً مذهبی و از عاشقان اهل بیت پیامبر ﷺ بود و به گفته‌ای یکی از دوستان پدر شهید استاد؛ در جلساتی که برای تصمیم‌گیری برای کاری تشکیل می‌شد؛ می‌گفت باید در جلسه سیدی باشد تا جلسه به نتیجه برسد. و این از اعتقاد راسخ او به خاندان پیامبر ﷺ بود.

استاد شهید با الهام‌گیری از چنین خانواده‌ی مذهبی و معتقد بزرگ شد و به زمینه‌ی خوبی جهت تعمیق اندیشه‌های مذهبی نیز دست یافت.

اول اینکه در محل تولد استاد شهید مدرسه وجود داشت و ایشان در آن مدرسه از آوان نوجوانی مشغول فراگیری علوم مقدماتی صرف و نحو و مسائل دین گردید. متوجه هستید که این دوره برای نوجوانان و جوانان بسیار دوره سرنوشت ساز است و اگر نوجوانان و جوانان در این گروه سنی مورد تربیت صحیح قرار بگیرند، انحراف و فاسد شدن آنها به حداقل می‌رسد، دوم اینکه آنچه اندیشه‌ی استاد را چه از نظر مذهبی و چه از نظر سیاسی دگرگون و متحول ساخت، دیدارش با علامه شهید بلخی بود، شهید بلخی که از زندان پانزده ساله آزاد شده بود، هم شخصیت مذهبی بود و هم سیاسی. پدر استاد شهید که از مریدان و علاقه‌مندان بلخی بود، به فرموده خود استاد، در این دوران، چندین بار میزبانی علامه را داشته و استاد شهید از همان جلسه‌ها بهره‌های کافی را می‌برد، چنانکه خودش می‌فرماید: من به توصیه‌ای بلخی به عسکری رفتم، این دیدارها در آن زمان، از آن جهت از اهمیت برخوردار است که گرایش به کمونسیم به عنوان نجات دهنده انسانها، از ظلم و بی عدالتی و رساندن انسانها را به جامعه‌ای بی طبقه و عدالت و مساوات اجتماعی، از کشش و جذابیّت خاصی در میان جوانان برخوردار بود. با توجه به ظلم و بی عدالتی و حق‌کشی و نژاد پرستی که در جامعه‌ای آن روز افغانستان وجود داشت و با توجه به فقر و محرومیت بیش از حد مردم و بی تفاوتی زعمای مذهبی نسبت به مسائل فوق و نبود فعالیت‌های فکری و فرهنگی سازنده اسلامی و بی‌خبر بودن نسل جوان از تعلیمات اسلامی و تبلیغات سازمان یافته چپی‌ها سبب گردیده بود که جوانان به آن گروه‌ها

روی آورده و جذب آنها شوند.

اما استاد شهید در همان اول جوانی که عطش فهمیدن و درک کردن و دانستن بسیار قوی و نیرومند است. و جوان می‌خواهد به پاسخ تمام سئوالهای خود برسد، با شخصیت بزرگ چون علامه شهید بلخی رو به رو می‌شود. و این دیدارها سرنوشت استاد را رقم می‌زند، و عمق زیستن و مذهبی زیستن را درک کرده و به عمق نهضت امام حسین علیه السلام می‌رسد و مفاهیم مذهبی معانی اصلی خویش را در نزد او باز می‌یابد، لذا پس از دوره عسکری به خارج سفر می‌کند و در حوزه علمیه قم مستقر می‌گردد، حوزه‌ای که در آن درس و بحث و علوم اسلامی با بینش اسلامی همراه بود. به این معنا که درس را برای درس نمی‌خواندند و از فقه و اصول و کلام و فلسفه و تفسیر و حدیث و معانی و بیان و ادبیات درس اسلامی و انسانی می‌آموختند و مسؤولیت انبیاء را فرا می‌گرفتند و برای تحقق آن در جامعه‌ای خود قیام می‌کردند تا حکومت عدل را در سایه‌ای قوانین شرع بر پای دارند. حوزه میعادگاه «تشیع سرخ علوی» و میدان مبارزه‌ی حق و باطل، نور و ظلمت و نیروهای خدای علیه جبت و طاغوت بود. البته بودند نیروهای که علم را برای علم و دانش را برای دانستن زیاد و تبدیل شدن به دایرة المعارف اسلامی می‌خواندند و کار به کار جامعه و مردم، و دولت و استبداد نداشتند به آنها چه ربط داشت که دولتها چه می‌کنند و اندوخته‌های مردم مسلمان را چه کسانی به یغما می‌برند، بودند کسانی که همه‌ی کارهای را که به سرنوشت مردم و از آن جمله مسائل دولتی مربوط می‌شد، محول به آمدن حضرت مهدی سلام الله علیه می‌کردند و از انتظار دست روی دست گذاشتن را می‌فهمیدند، اما نیروهای که منتظران واقعی بودند، قلب تپنده حوزه را تشکیل می‌دادند و در راستای حکومت حضرت حجت برای فراهم کردن زمینه آن علیه طاغوت زمان به مبارزه برخاسته بودند، و در راه مبارزه به امامت فرزندی برومند آن حضرت، خمینی کبیر، از هیچ کسی و موانعی نمی‌هراسیدند.

این سومین زمینه‌ای خوب بود که استاد در این حوزه جای می‌گیرد و به خاطر همان اندوخته‌های قبل و آگاهی‌های که از زمینه‌های پیش داشت، در حوزه به سراغ انسانهای مبارزه و انقلابی و کسانی که با امام امت همراه بود می‌رود و با آنها

سروکار پیدا می‌کند و از این طریق ارتباط خود را با رهبر نستوه امت اسلامی، استوار می‌سازد و با الهام‌گیری از رهنمودهای ایشان و رهبران دین، خود را می‌سازد و بدین سان، انسان مبارز مذهبی ساخته می‌شود که همیشه روی ولایت فقیه به عنوان تضمین‌کننده خط سیر نهضت اسلامی تکیه می‌کردند و در این راه چنان محکم و استوار بودند که هیچ اندیشه‌ای غیر از آن را نمی‌پذیرفت.

باید عرض کنم که پیمودن این راه، مخصوص انسانهای حساس و تشنه‌ای می‌باشد که لحظه‌ای برای درک کردن و فهمیدن آرام نمی‌گیرند، و همیشه به دنبال یافتن و پیدا کردن داروی درد خود و مردم خویش می‌باشند و گرنه بسیار بودند کسانی که این حوزه‌ها را طی کردند و با اشخاصی مثل امام عزیز در یکجا زیستند ولی نتوانستند استفاده‌ای را که به نفع اسلام و جامعه‌ای اسلامی در آن باشد ببرند، در لاک خود و کتابها گم شدند و هنوز هم چنین کسانی بسیارند.

در این رابطه گپ و سخن بسیار است و اگر فرصتی شود، درباره این مسئله مقالات مفصل‌تری باید نوشت، ولی آنچه که مهم است این می‌باشد که استاد شهید، انسان شدیداً مذهبی و متعهد و مؤمن برای تداوم مبارزه براساس ایدئولوژی اسلامی بود.

د: - بعد نظامی :

همانطوری که می‌دانید، بنده نظامی نیستم و در دوران جهاد که نزدیک بیست ماه در داخل بودم، باز از بنده بیشتر کارهای فرهنگی را انتظار داشتند تا کارهای نظامی ولی به عنوان تبرک هم که شده بود، در دوسه برخوردی شرکت کردم و تفنک زدن را با اسلحه‌ای جدید یاد گرفتم، اما تا آنجا که مربوط به تئوری جنگ می‌شود. چند چیز در جنگ لازم و ضروری است:

۱- افراد

۲- نظم

۳- تعلیم و تربیه‌ای نظامی

۴- ادوات و تسلیحات

۵- جغرافیای جنگ

۶- تدارکات

۷- انگیزه

۸- فرماندهی

موارد فوق و موارد دیگری که ذکر نگردیده، برای هر نیروی مسلح و جنگ آوران لازم است؛ بنده نمی‌خواهم همه موارد فوق را به بررسی و تفسیر بگیرم، ولی دو مورد را خدمت شما بیان می‌کنم؛ یکی انگیزه و دیگری فرماندهی.

۱- انگیزه- انگیزه و هدف، چیزی است که انسان برای آن زنده است به آفرینش روی انگیزه و هدف آفریده شده؛ به همه هستی انسان موجودات ریز و درشت، همه روی انگیزه خلق شده‌اند که اگر انگیزه و هدف از آنها گرفته شود می‌میرند و نمی‌توانند به زندگی ادامه دهند و یا به چیز مانند مجسمه تبدیل می‌گردند. بنابراین انگیزه و هدف اوج روح زندگی و قوه محرمة و موتور که جامعه و تک تک انسانها را به حرکت و می‌دارد می‌باشد و اگر روزی این انگیزه و هدف از انسان گرفته شود همه چیز متوقف می‌گردد. در این راستا باید گفت که: بالاترین مسأله در نیروها مسلح هم انگیزه است، اگر نیروی از نظر تعلیمات، نظم تسلیحات هر کاربرد آن و فنون نظامی ورزیده و کاردان باشد، اگر بدون هدف و انگیزه باشد فائده ندارد، ارتشی که بدون انگیزه باشد یک نیروی مرده است. اگر بخواهیم نیروی جنگی کارا داشته باشیم، باید تک تک نیروهای ما دارای انگیزه برای جنگیدن باشد و بداند که برای چه چیز می‌جنگد هرچه انگیزه در نیروهای رزمی قوی باشد، میزان مقاومت و پایداری، در نبرد بیشتر خواهد شد.

۲- فرماندهی: فرماندهی در جنگ، از انگیزه مهم‌تر است، برای اینکه ممکن است افراد انگیزه خوب برای جنگیدن داشته باشند ولی یا از نبود فرمانده لایق و کاردان شکست بخورند و یا اصلاً نجنگند، همانطوری که اگر فرمانده لایق باشد و افراد هدف عالی جنگ را شناخته و در نتیجه از دستورات فرماندهی سرپیچی نمایند، شکست حتمی می‌گردد.

روی این جهت باید فرمانده دارای هدف عالی بوده و صفات زیر را دارا باشد.

۱- آگاهی داشتن از مسائل نظامی و دشمن

۲- شجاعت و دلوری

۳- صداقت در رفتار و گفتار

۴- کارآیی

۵- تسلط بر افراد

۶- ابتکار و خلاقیت

۷- ارتباط صمیمانه با نیروهای خودش

۸- تقوا

۹- ایمان به هدف

استاد شهید، تمام این صفاتی را که ذکر شد و صفات دیگری که ویژه یک فرمانده خوب است و در اینجا فهرست نگردیده دارا بود. و در جنگهای که به مردم ما در کابل تحمیل شد، نشان داد که در بدترین شرایط، می‌تواند توده‌های وسیع را برای نبرد فرا خواند. و ثابت کرد که او فرمانده لایق و نظامی با شهامت و شجاع و نترسی است که می‌توانست با وسعت جبهه‌های نبرد به خوبی نیروهای خودش را رهبری کند. می‌دانید که در حملات وسیع و همه جانبه، ناهماهنگی‌های در جبهه‌ها به وجود می‌آید که شکست یک ارتش و یا نیروی جنگی در همین زمان است، در این وقت شکست و پیروزی بستگی تمام به فرمانده جنگ دارد؛ در این هنگام اگر فرمانده علاوه بر شجاعت و آگاهی، تسلط بر خویش و افراد خود داشته باشد و ارتباط خود را با آنها حفظ کند و بتواند از هرگونه ناهماهنگی جلوگیری نماید، جنگ را می‌برد و دشمن را شکست می‌دهد.

استاد شهید، چنین بود، او می‌دانست که موقعیت نیروهای در جنگ چطور است؛ در چه زمان و در کدام موضع نیروهای خودش را جابجا نماید و در کجا چگونه عمل کند.

یکی از موفقیت‌های استاد در جنگ روابط استاد با نیروهای تحت امرش بود، او روابط دوستانه‌ای به عنوان همکار با نیروهای مسلح خود داشت، در میان آنها بود و با آنها غذا می‌خورد و در اوج نبرد، سنگ به سنگ به سراغ آنها می‌رفت، احوال آنها و نیازهای آنها را سؤال می‌کرد و کمبودهای آنها را جبران می‌نمود، و آنها را دل‌داری داده و تشویق می‌کرد، این برخورد بسیار دوستانه بود که نیروهای مسلح حزب به او عشق می‌ورزیدند و تا پای جان به فرمانش پیش می‌رفتند.

کار دیگری که از مشخصه‌های رهبری استاد در جنگ بود، تبیین سیاست جنگی و همگام ساختن آن با دیپلماسی حزب بود، او نشان داده بود که به عنوان نیروی مدافع، از خود و مردم

می‌کرد و خودش در عمل بهمان گفتار خود، رفتار می‌نمود. بهمین خاطر شاید ایشان تنها رهبری بود که در مصاحبه‌های خود آن همه از مردم، بدبختیهای آنان، حقوق آنان حرف زده و از رسانه‌های خبری و موقعیت خود، به نفع عامه مردم کشور داد سخن داده است.

استاد شهید، مردم‌دار بود و خود را به عنوان فرد مسؤول و برخاسته از متن مردم می‌دانست و سعی می‌کرد که بر حسب وظیفه اسلامی و دینی برای مردم کار نماید و در غم و رنج و مشکلات و گرفتاری آنها شریک گردد؛ بهمین جهت هیچ وقت، از مردم توقع و امیدی نداشت، و او موقعیت و مکانت اجتماعی که داشت، به مردم فخر فروشی نمی‌کرد. بر خلاف بعضیها، همینکه موقعیتی به دست می‌آوردند، انتظار احترام و تحسین را دارند و در برابر مردم، تکبر و بزرگ بینی می‌ورزند و ریاست و موقعیت خود را به رخ مردم می‌کشند. آری او مردم را دوست داشت و از مقام خود، علیه مردم سوء استفاده نکرد و به همین سبب هم مردم او را دوست داشتند و دوست خواهند داشت.

■ در مورد خصوصیات بارز اخلاقی رهبر شهید برای ما توضیح دهید؟

استاد شهید انسانی بود که خود را ساخته و متخلق به اخلاق اسلامی بود. اعتماد به نفس و مناعت طبع و اطمینان قلبی، فروتنی، تقوا، پرهیزکاری، تعاون و همکاری، صداقت و امانت‌داری، تعهد و مسؤولیت‌شناسی، شجاعت و مقاومت، شهامت و بردباری، حق‌خواهی و ظلم‌ستیزی از صفات بود که ایشان خود را به آنها آراسته بود.

۱- از میان این صفات و خصوصیات دیگری که ذکر نشده به چند خصوصیت اشاره می‌کنم استاد شهید در مقابل هیچکسی ژست و قیافه نمی‌گرفت و با همه یکسان و به طور عادی برخورد می‌کرد ولی در برابر انسانهای مظلوم و ضعیف بسیار فروتن بود و با آنها با محبت برخورد می‌کرد و به مشکلات آنها رسیدگی می‌نمود؛ اما در برابر متکبرین و انسانهای خود خواه سر تعظیم فرود نمی‌آورد و با آنها مثل خودشان رفتار می‌کرد و یا رفتاری می‌نمود که آن شخص را متوجه عمل زشت خودش می‌ساخت و می‌فهمانید که نباید خود خواهی و فخر فروشی نماید.

خود دفاع می‌نمایند، ما چون حق خود را می‌خواهیم، به ما حمله می‌کنند و مردم ما را مورد هجوم قرار می‌دهند. این سیاست جنگی سبب گردیده بود که جامعه‌ای جهانی و کشورهای اسلامی به دیده احترام به ایشان و حزب وحدت اسلامی بنگرند و برستیز حزب را در میان کشورهای اروپای بالا ببرند.

ه- بعد اجتماعی :

استاد شهید از بطن جامعه‌ای محروم برخاسته بود و با آگاهی و شناخت کاملی که از مردم داشت، همیشه روی مردم تکیه می‌کرد و این خصیصه وقتی که در کابل رفتند خوب‌تر، برای همگان روشن گردید، استاد شهید با همه‌ی اقشار مردم، بسیار ضمیمانه برخورد می‌کرد. پای درد دل آنها می‌نشست و به حرفهای آنها گوش می‌داد و مشکلات آنها را رفع می‌نمود.

استاد شهید، می‌خواست که در افغانستان به وضع فلاکت بار مردم سروسامان داده شود و مردمی که در وضعیت بد و سخت زندگی را سپری می‌کردند و از همه چیز محروم بودند، به نان و نوبی برسند. او از فقر و نداری مردم، از عقب ماندگی اقتصادی، فرهنگی و تمدن و صنعت، رنج می‌برد و بهمین سبب برای بهبودی اوضاع مردم افغانستان هیچ مرزی نمی‌شناخت، و سعی می‌کرد که در تمام زمینه‌ها برای مردم خود کاری انجام دهد و چهره فقر و محرومیت را که حاصل رژیمهای مستبد و ضد مردمی گذشته بود، با پشتکار و در حد توان با به کارگیری نیروهای جوان بزداید. استاد شهید، می‌خواست، پس از پیروزی امکانات کشور به طور عادلانه در اختیار همه‌ی مردم قرار بگیرد و با به کارگیری آن محرومیت زدایی در همه‌ی شقوق زندگی مردم شزوع گردد. او همان اندازه که در مقابل محرومیت مردم هزاره حساس بود، بهمان اندازه در برابر محرومیت مردم تاجیک ازبک و افغان، و در این باره در جلسات می‌گفت: فقط یک عده‌ای کمی از افغانها از امکانات کشور استفاده می‌کردند و اکثر افغانها مثل ما محروم بودند، هدف استاد شهید، برپایی حکومتی بود که تضمین کننده حقوق کلیه افراد جامعه باشد و مردم بتوانند در سایه‌ای آن حکومت، بدون تبعیض، از مواهب طبیعی و خدادادی وطن بهره‌مند گردند.

او در تمام مصاحبه‌های خود از حقوق مردم مستضعف دفاع

۶- حساسیت ایشان در برابر مسائل شرعی، یکی دیگر از صفات بارز استاد شهید است. در رابطه با مسائل شرعی سخت‌گیر بود و در کارهایش در این باره دقیق عمل می‌کرد. یادم هست در چهار راه غفاری، سیدی که در داخل مسئولیتی داشت آمده بود و گزارش کارها و عملکردهای خود را داد، استاد از بعضی کارهای ایشان سخت انتقاد کرد و پس از آن، چون آن سید فقیر و بی‌پول بود، به یکی دستور داد که مبلغ بیست هزار تومان، از فلان پول که سهم سادات است به ایشان بدهد؛ از آنجا بنده دریافتم که ایشان پول وجوهات شرعیه را علیحده از پول‌های دیگر نگاه می‌دارد و هر کدام را به جای خودش مصرف می‌کند. اگر بخواهیم صفات و خصوصیات بارز پدر شهید خود را بیان داریم، همه‌اش برجسته و همه‌اش آشکارتر از هر یک است و این جا مجال بیان همه را نداریم.

■ **خاطرات به یاد ماندنی که از رهبر شهید دارید، برای ما بیان نمایید؟**

متأسفانه بنده به آن صورت با استاد شهید در یکجا زندگی نکرده بودم، آن‌های که شب و روز با ایشان بوده، خوب‌تر می‌توانند به این پرسش پاسخ گویند ولی بهمان اندازه که در این دوران با ایشان در تماس بودم و در جلسات که ایشان حضور داشتند شرکت داشتم، به سه مورد خاطره اشاره می‌کنم.

۱- استاد شهید آدم پرکار و پرتلاش بودند و در رابطه با انقلاب اسلامی با تمام وجود فعالیت می‌کردند. تمام فکر و اندیشه‌اش مصروف انقلاب بود. در این راستا خاطره‌ای دارم که اگر انسان به دنبال کار، هر کاری باشد، مثل ایشان برود، پیروزی‌اش، و موفقیت او در آن کار حتمی خواهد بود. و آن خاطره این است که روزی در منزل یکی از رفقا دعوت بودیم؛ در آن جلسه یکی از رفقا گفت: استاد چرا زن نمی‌گیری؟ استاد فرمود: آنقدر گرفتارم که وقت فکر کردن درباره‌ی آن را ندارم. چه رسد به گرفتن آن.

۲- آقای حاجی سید موحد دعوت داشت، همه در منزل ایشان نهار را صرف کردیم؛ با اینکه هوا گرم بود؛ استاد بلند شد؛ یادم هست که ایشان گفت: استاد هوا گرم است، بنشینید! استاد شهید فرمود: بهتر است ما دنبال سگ دویهای خود برویم. این

۲- ساده زیستی: استاد شهید در زندگی خود بسیار ساده و بی‌پیرایه بود و دوست داشت که اطرافیانش نیز چنین باشند، او با اینکه از نظر امکانات مادی وضع بهتری داشت و پدر شهیدش، یکی از کسانی بود که در منطقه از نظر اقتصادی خودکفا و دارای مکنت بود و بهمین سبب استاد شهید شهریه نمی‌خورد، ولی با این هم زندگی ایشان بسیار ساده و در حد فقیرترین طلبه‌ها بود، از مخارج خود صرفه‌جویی کرده و به دیگران کمک می‌کرد. و هنگامی هم که تأمین‌کننده اصلی نیازهای مجاهدین بود، باز هم زندگی‌اش ساده بود و از پول‌های که به نام مردم در اختیارش بود، برای خود و خانواده‌شان مصرف نکرد و موکت‌های زیر خانه‌شان چنان کهنه و فرسوده بود که در هیچ خانه‌ای ندیده بودم، اگر پس از آن تغییری به وجود آمده باشد، مربوط به استاد شهید نیست.

۳- **پشتکار:** استاد شهید مرد عمل بود و پشتکار عجیبی داشت و لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت که همه شاهد این صفت او بودیم و همین پرکاری و صبر و شکیبایی ایشان در برابر مشکلات و موانع بود که همه‌ی رهبران عافیت طلب را به ستوه آورده و از صحنه بیرون می‌راند.

۴- **حق خواهی:** استاد شهید در برابر حق تسلیم و آنچه را که ناحق بود، در برابرش می‌ایستاد، و او به دنبال حق بود و در برابر باطل به شدت و با تمام توان مبارزه می‌کرد و از هیچ مانعی هم نمی‌هراسید. بسیار اند کسانی که حق را می‌شناسند ولی به خاطر مصالح زندگی شخصی و موقعیت اجتماعی خود تا به آن تصادف نکنند به دنبال آن نمی‌روند تا باطلی را از میان بردارند، اما استاد برای تحقق حق و حقیقت به پیشواز مرگ می‌شتافت.

۵- **امانت داری:** استاد از هر نظر امین و مورد اعتماد بود، امانت داری ایشان به گونه‌ای بود که حتی مخالفین او به آن اقرار داشتند. یکی از کسانی که با استاد میانه‌ای خوبی نداشت، برای بنده گفت: شخصی از من سؤال کرد که در حزب وحدت اسلامی چه کسانی است؟ من گفتم؛ آقای مزاری بعد ایشان اضافه کرد؛ درست است که من با آقای مزاری قهر بودم ولی نباید حق هر کس را ولو اینکه دشمن انسان باشد نادیده گرفت؛ ایشان امین است و لو اینکه با من مخالف باشد. این صفت، تنها صفت مومنین است که در قرآن آمده است.

به خاطر مصالح مردم هم به آسانی از آن می‌گذشت.

می‌دانید که در دوران انقلاب اسلامی، تنشهای زیادی بین گروهها وجود داشت. این تنشها بعضی زائده‌ای انقلاب بود و برخی هم خطر و ریشه در دورانهای گذشته داشت. خط سازش و توجیه گر، خط فکری التقاطی - ضد مردم - ضد خدا در پوشش مذهب و با تقدس بی‌نظیر در طول تاریخ وجود داشته و بزرگترین ضربه‌ها را نیز بر پیکر اسلام اصیل وارد ساخته است. به عنوان نمونه شواهد تاریخی عرض کنم؛ شبی حضرت امیر علیه السلام با یکی از اصحاب خود، از کوچه‌های کوفه می‌گذشت، صدای بسیار دلنشین و با طراوت قرآن خواندن از خانه بلند بود جذابیت و گیرای صدا به گونه‌ای بود که صحابی حضرت را شفته خود ساخته و آن شخص گفت: کاش من موی در بدن این شخص قاری بودی! - علی علیه السلام فرمود: چنین آرزوی مکن؛ در روز جنگ نهروان که خوارج لجاجت نشان دادند و به نصیحت‌های حضرت امیر علیه السلام گوش فرا نداده و جنگ را آغاز کردند؛ در پایان نبرد سنگین که فقط نه نفر از خوارج زنده فرار کرد؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان کشته شدگان راه می‌رفت و خطاب به آنها حرف می‌زد تا رسید به جنازه که آثار سجده‌های طولانی از پیشانی‌اش، آشکار بود؛ آن صحابی را صدا زد و فرمود: این همان کسی است که آرزو می‌کردی تا نار موی در بدن او باشی! فعلاً هم ترس از چپي‌ها و چپگرایی زیاد مهم نیست! چون ایدئولوژی چپی، چه از نظر سیاسی، چه از نظر اقتصادی و عقیدتی دوران تاریخی خودش را پشت سرگذاشته و مرده است؛ دیگر نمی‌توان او را زنده کرد، حتی روسها نمی‌توانند؛ ولی آنچه جامعه‌ای ما را فعلاً در آینده‌های نزدیک و دور تهدید می‌کند؛ همین خط التقاطی و انحرافی زیر پوشش مذهب است. چهره‌های تکیده با پیشانیهای که آثار سجده‌ای بسیار روی پوست اثر گذاریده، وقتی وارد جامعه شود، امر بر مردم مسلمان مشتبه خواهد شد. به هر حال، این خطوط وجود داشت و استاد شهید یکی از کسانی بود که مردانه روی آن در دوران چهارده ساله‌ای جهاد و قبل از آن تکیه داشته و با آن به مقابله برخاست و چنان به نظر می‌رسید که اصلاً با این خط سازش نخواهد کرد؛ اما پس از خروج روسها از افغانستان و تغییر نسبی اوضاع؛ دریافت که پافشاری روی خط تشیع سرخ

بیان استاد که مثل وطنی را بیان کردند که به نظر من بسیار عمیق و معنادار است و در فرصت مناسب این بیان ایشان را باید به طور مفصل مورد بحث قرار داده و آن را شکافت مخصوصاً که استاد با تکیه‌ی آگاهانه آن مثل را گفت؛ یعنی اتفاقی و یا سرسری نبود.

۳- پس از آمدن استاد شهید به جمهوری اسلامی به عنوان هیأت بلند پایه‌ی حزب وحدت اسلامی، روزی صبح زود به دیدن ایشان رفتیم، تا هنوز ساعت ۸ نشده بود، گفتند: خواب است. بنده با دوستم چند دقیقه‌ای بسیار کم در آنجا منتظر ماندیم و بعد گفتند: بفرمایید! وقتی داخل خانه شدیم، استاد از خواب برخاسته و در بستر خود نشسته بود و از قیافه‌اش آثار خستگی و بسی خوابی به خوبی حس می‌شد و پس از احوال پرسی، ایشان گفت که ساعت سه شب از اصفهان آمده است، پس از چند دقیقه صبحانه آوردند که عبارت بود از نان سنگک، کره و مربا سه ظرف مربا خوری و مقداری نان روغنی به اسم «جلاک» - یا چگدک، بنده با دوستم نان روغنی و سهم خود را از کره و مربا تمام خوردیم؛ اما استاد فقط نان را با چای خوردند، تازه نان خالی را با چای بدون شکر با اشتها تر از ما صرف کردند و هنگامی که از آنجا بیرون آمدیم دوستم گفت: با این آدم نمی‌شود!

راستی استاد شهید در شرایطی بود که می‌توانست بهترین زندگی را داشته باشد و از غذاهای خوب استفاده نماید، ولی ایشان چنین نبود و رفتار مثل بسیاری دیگر از رهبران نمی‌کرد. یک وقت است، انسان کاری از دستش ساخته نیست و ادعا کند که من این کار را نمی‌کنم؛ او هنر نکرده است، امکانات انجام آن کار را ندارد؛ اما یک وقت است که تمام امکانات انجام کاری مهیا و آماده است و او آن کار را انجام نمی‌دهد و رفتار اشرافی بر نمی‌گزیند؛ این ارزش دارد. استاد می‌توانست ولی به خاطر خودسازی رفتاری داشت که از زندگی طبقات مستضعف و پایین سرچشمه می‌گرفت و الگو می‌پذیرفت.

■ برخورد رهبر با دشمنان شخصی‌اش چگونه بود و نیز برای مصلحت چگونه مشکلات را متحمل می‌شدند؟

استاد شهید، دشمنی شخصی را دشمن نمی‌دانست، آنچه که در نظر او مهم و با اهمیت بود دشمنی روی مصالح مردم بود، و

چنان فریاد بزنم که نسل فردا بشنوند که این آقا به آرمان مردم شیعه و هزاره، به خاطر ریاست طلبی و نژادپرستی خیانت کرده است) به نمونه‌های دیگر هم اشاره نمایم! خود مردم باید تشخیص دهند.

■ چطور لقب استاد، و چطور لقب باب‌ه را به رهبر شهید دادند؟

استاد کلمه‌ای است که از عربی گرفته شده و برای کسی که کرسی درس و بحث داشته باشد، و یا در مسائلی صاحب نظر باشد، استعمال می‌گردد در دوران جهاد سازمان نصر منحل، یکی از گروه‌های بود که آموزشهای فکری و فرهنگی در آن سازمان از اهمیت بالای برخوردار بود و استاد شهید به عنوان کسی که به آن فعالیتها جهت می‌داد و راهنمایی می‌کرد و در پایگاه‌های که خودش حضور داشت آن فعالیتها مستقیم زیر نظر خودش و با مسئولیت او اداره می‌شد، و به عبارت دیگر مرجع برای مسائل عقیدتی و فرهنگی برای مجاهدین به حساب می‌آمد، لقب استاد را برای ایشان برگزیدند که این لقب در میان سازمان منحل گسترش پیدا کرد و به مسئولین بالا و آموزگاران عقیدتی و نظامی هم به کار گرفته شد و تقریباً یکی از اصطلاحات خاص آن سازمان گردید.

اما کلمه‌ی «بابه» به معنی پدر بزرگ است، و در فرهنگ ما به شخص سالکرده با تجربه، کسی که سرد و گرم روزگار را چشیده باشد و بتواند در برابر مشکلات با صبر و بردباری ایستاده و با درایت و آگاهی که دارد، مشکلات را یکی پس از دیگری حل و فصل نماید به کاری زود باب‌ه کسی است که خرد و بزرگ خانواده در همه‌ی کارهای خود و بخصوص در مواقع اضطراری به او پناه می‌برند و راه حل و چاره‌کار را از او می‌طلبند. باب‌ه بودن باب‌ه در خانواده، آن خانواده احساس امنیت و آرامش می‌کند و به اصطلاح در غم و غصه‌ای هیچ چیزی نمی‌باشد، باب‌ه در خانواده همانطوری که سپر بلا و پناهگاه خانواده است، کانون محبت، صمیمیت، عشق و ایمان و الگو و نمونه‌ی صفات نیک و پسندیده نیز به حساب می‌آید. اعضای خانواده، همه‌ی کارهای خود را با اخلاق و اندیشه‌های باب‌ه عیار می‌کنند و محک می‌زنند، و لذا این مثل در میان مردم ما رایج شده است که برای انسان، خوب می‌گویند: آدم پدرداری است؛ و یا برای

علوی و اسلام راستین محمدی علیه السلام؛ با مصالح عامه‌ای مردم هزاره مقابله ور به روشده است، که اگر مردم شیعه و هزاره با هم متحد نشوند و همینطور پاره پاره باقی بمانند، از حق مسلم خود مثل سابق محروم خواهند شد؛ روی این جهت در تعقیب خط خونین حسینی، جلو شتاب را گرفت و فقط روی مصالح مردم شیعه و هزاره، روش امام حسن علیه السلام را پیشه ساخت، همانطوری که امام حسن علیه السلام، نه به خاطر ترس و یا کارایی نداشتن که فقط روی مصلحت حفظ دماء شیعیان مؤمن و معتقد به حضرت که بسیار اندک بودند، حضرت تن به صلح داد و مواد قرارداد را هم چنان تنظیم کرد که اگر به آن عمل می‌شد به معنی حکومت امام حسن علیه السلام بود. استاد شهید هم بهیمن جهت، از خواسته‌های خود دست برداشت و حزب وحدت اسلامی را تشکیل داد، و آنهایی را که با ایشان مخالف بود، همه را پذیرفت بلکه به سراغ آنها رفت. نمونه‌ای روشن آن: استقبال شخص استاد از شیخ محسنی در فرودگاه مهرآباد بود. استاد شهید با آقای آیت الله محسنی دشمنی شخصی نداشت، بلکه دشمنی ایشان به خاطر مصالح مردم و انقلاب بود. او با شناختی که از اول با نامبرده داشت می‌فرمود: او در فکر مردم نیست، بلکه به دنبال ریاست طلبی و حفظ منافع شخصی خود می‌باشد که گذشت زمان این موضوع را برای همه ثابت کرد، پس از آنکه آیت الله محسنی وحدت را نپذیرفت و حتی ضربه اصلی خود را به آن وارد کرد، در یکی از جلسات فرمود: به خدا اینکه من در فرودگاه مهرآباد تهران به پیشواز آیت الله محسنی رفتم؛ روی مصالح مردم بود، و الا من محسنی را می‌شناسم و هیچگاهی اگر این مسئله نباشد من به او روبرو نخواهم شد. استاد در راه مصالح مردم شیعه و هزاره حاضر بود هر نوع سختی و کوچک شدن را بپذیرد. او به خاطر این حزب وحدت اسلامی و برای اینکه اتحاد و هماهنگی کامل میان مردم شیعه و هزاره به وجود بی‌آید؛ پیش کسانی زانو زد و حاضر به قبول نقش برای آنها شد که هیچ شخصیت نداشتند و به اندازه گنجشک مغزی برای فکر کردن از کله‌شان نبوده و نیست!! بلی یک سر پر از مغز داشتند که برای دیدن خوابهای آشفته‌ای نفاق و مزدوری خوب بود. در این مورد لازم نیست به جز یک مصداقی را که به آن اشاره کرده‌ام (و تا جان دارم هم اشاره خواهم کرد؛ فریاد خواهم زد،

آدمهای بد می‌گویند: «آدم سر موی کنده است» و منظور این است که بی پدر و بی کلان بزرگ شده و از خود بزرگتر نداشته تا او را پند دهد.

استاد شهید، یکی از کسانی بود که می‌توانست مشکلات و گرفتاریهای مجاهدین و مهاجرین را حل و فصل نماید و می‌توان گفت: تنها شخصیتی بود که در ایران و در میان مجاهدین به عنوان یک شخصیت کلیدی روی حرفش تکیه می‌کردند و به آن توجه می‌نمودند. او مرجع مشکلات بود، از سراسر افغانستان، از جبهات جهادی، همه‌ی در خواستها و تقاضاها به سوی او سرازیر می‌گردید، اگر قوماندی با کوه از مشکلات می‌آمد، وقتی که به او می‌رسید، همه را آب شده و خود را سبک‌بال می‌یافت. او مرکز و نقطه‌ای اصلی دایره‌ی این خانواده‌ی بزرگ بود. مجاهدین و شخصیت‌های فرهنگی و سیاسی علاوه بر اینکه حل مشکلات و چاره‌کار را از او می‌خواستند، امید و روحیه‌ی کاری را نیز از او دریافت می‌کردند و در کنار او احساس آرامش روحی و احساس پیروزی بر مشکلات جهاد را می‌نمودند، بهمین جهت لقب «بابه» را به او دادند و دریافتند که او بالاتر از استاد است. او مرکز محبت، عشق، فتوت و جوان‌مردی و بزرگ‌منشی و مرهم‌گذار همه‌ی رنج‌ها و دردهای آنهاست. واقعاً هم چنین بود، چه پیش از تشکیل حزب وحدت اسلامی و چه بعد از آن، حرف اول را او می‌زد و در کابل نیز، در سطح افغانستان و جهان، حرف اول را او می‌زد. او به تنهای همه‌ی مشکلات را به دوش می‌کشید و تا زمانی که صدای مردانه‌اش از رادیوهای جهانی به گوش می‌رسید؛ هفت میلیون موافق و مخالف، احساس آرامش و غرور می‌کردند و به آن می‌بالیدند و ما نیز از وجود ایشان در کابل نسبت به سرنوشت مردم احساس پیروزی و آرامش می‌کردیم، روی این جهت «بابه» لقب بسیار مناسب و به جای برای ایشان بوده و خواهد بود.

■ مهمترین اهداف رهبر شهید از مبارزه چه بود؟

استاد شهید باباه مزاری، بر خلاف سیاست مداران روز که روی اهداف کلی حرف می‌زنند و از بیان صریح اهداف مشخص کمتر سخن می‌گویند تا بتوانند به میل خود از اهداف توجیه و تفسیر نمایند، اهداف خود را بی پرده و روشن، در

مصاحبه‌ها و سخنرانیهای خود بیان داشتند که عبارت از اهداف زیر است:

۱- تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی فراگیر که در آن تمام اقلیت‌ها به حقوق خود برسند و سهم متناسب با نفوس هر قوم به آنها داده شود، حکومتی روی کار بیاید که مبتنی بر عدالت اجتماعی باشد تا به ستم چند قرنه بر مردم افغانستان پایان دهد و جامعه‌ای به وجود آورد که در آن از تبعیض برتری طلبی، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه‌ای مردم افغانستان، از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان، برادرانه و برابر زندگی کنند.

۲- تأمین حقوق اقلیت‌های محروم به خصوص مردم هزاره.

۳- تأمین و تضمین عدالت اجتماعی حقوق کلیه‌ای مردم اعم از زن و مرد.

۴- سهم‌گیری و سهم دهر در قدرت برای کلیه‌ای اقلیت‌ها و گروه‌های جهادی به تناسب شرکت آنها در جهاد چهارده ساله علیه نیروهای روسی.

۵- به رسمیت شناختن مذهب شیعه و در قانون اساسی.

۶- انتخابات براساس نفوس.

۷- تفسیر ساختار نظام حکومتی سابق، بر مبنای نفوس

۸- سهم داشتن در ارتش به تناسب نفوس و قدرت نظامی به اندازه‌ی چهار یا پنج قل اردو خلاصه حق خواهی بر اساس حداقل ۲۵ در صد نفوس مردم شیعه و هزاره، در تمام امور اداری و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی کشور، از خواسته‌های رهبر شهید بود.

استاد می‌خواست، به گروه‌های جهادی و تصمیم‌گیرنده بگوید که اینها خواسته‌های ماست که اگر این خواست ما در قانون اساسی گنجانده نشود، ۳۰٪ جمعیت کشور از قانون اساسی بیرون می‌ماند. در نتیجه قانون اساسی برای کلیه‌ی مردم کشور نخواهد بود، و مردمی که در قانون اساسی شرکت نداشته باشند از کلیه‌ای حقوق مدنی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی محروم خواهند بود و باید به صورت قاچاق زندگی نمایند. البته بعضی‌ها به خاطر اینکه سر مردم را چرب کنند تا خوش خدمتی به اربابان خود بنمایند و جیره‌ی خود را تأمین و تضمین کنند گفتند: چه اشکال دارد و چرا ما روی رسمیت

انتخاب کنند.»

استاد شهید فعالیت زنان را در چارچوب قوانین و مقررات اسلامی مجاز می‌شمردند و می‌فرمودند: بدون حضور زنان، نیم از جامعه فلج خواهد شد، و این خلاف دستورات اسلام است. پس باید زنان در صحنه حضور فعال داشته باشند.

■ عمل وقیحانه گروه طالبان را در به شهادت رسانیدن رهبر شهید عبدالعلی مزاری، چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا از قبل تعیین شده بود و چه دستهای در پس پرده در کار بوده است؟

عمل ضد اسلامی و انسانی و ضد قوانین بین‌المللی طالبان که حاکی از عمق کینه‌ای آنها نسبت به مردم ما می‌باشد، به نظر بنده در راستای حذف مردم هزاره و شیعه‌ها از صحنه‌ی سیاسی افغانستان صورت گرفته است.

ما شاهد نادیده گرفتن مردم هزاره و شیعه، از سوی رهبران جهادی در دولتی که در پیشاور تشکیل گردید، بودیم. رهبران بدون در نظر داشت واقعیت‌های موجود، یعنی نادیده گرفتن ۳۰ درصد از کل جمعیت افغانستان، دولت تشکیل داده بودند و به این باور بودند که مردم هزاره و شیعه چیزی نمی‌باشند و باید تسلیم بقید و شرط خواسته‌های ما شوند و ما بعداً درباره‌ی آنها تصمیم می‌گیریم که آیا آنها را در پادوی وزارتخانه‌ی قبول بکنیم یا نه؟ - هنگامی که آنها در کابل آمدند با واقعیت تازه روبرو شدند و آن حضور قدرتمند مردم شیعه و هزاره در کابل بود که تقریباً بیشتر از نصف کابل را در اختیار داشت. فاشیسم افغان‌انهای که هنوز فکر برتری طلبی نژادی را در سر می‌پروراند و می‌پروراند و تازه به دوران رسیده‌های به قدرت، که جنون قدرت خواهی همراه با عقده‌های کور گذشته آنها را از دیدن واقعیت‌ها ناتوان کرده بود، جنگ را علیه حزب وحدت اسلامی آغاز کردند و انتظار داشتند که با شروع جنگها علیه حزب وحدت اسلامی، این حزب، از صحنه خارج گردد و میدان برای ترک تازی آنها بی‌رقیب بماند، ولی نه تنها این کار عملی نگردید که روز به روز حزب وحدت اسلامی قوی‌تر و نیرومندتر، در میدان آمد و در صحنه‌ی سیاسی کشور در مجامع جهانی به عنوان حزب مترقی و پیشرو و صلح طلب ظهور نمود و رهبری حزب استاد شهید مزاری به عنوان شخصیت ملی و

مذهب شیعه این اندازه تکیه کنیم؟! روضه خوانی ما آزاد است؟! کسی نیامده که درب حسینیه‌های ما را ببندد؟! این به اشتباه انداختن مردم است، این حرفها فریب دادن مردم است، در حالیکه اگر مذهب ما رسمی باشد ما مجبور نیستیم که کتابهای مذهبی خود را قاچاقی وارد کشور کنیم و یا کتابهای ما به عنوان کتب ممنوع در گمرات کشور ضبط گردد، اگر مذهب ما رسمی باشد، ما در هر گوشه‌ای افغانستان می‌توانیم آزادانه فعالیت مذهبی داشته باشیم: در کتابهای درسی مکاتب و دانشگاه‌ها نظرات و عقاید ما مطرح گردد و در دانشکده‌ی شرعیات و الهیات دیدگاههای مذهب ما به عنوان مضمون درسی باید گنجانده شود. دیگر هزاره و شیعه بودن جرم نخواهد بود. و در محکمه‌ای شرعیه ما قاضی از خود خواهیم داشت، و دهها مسائل دیگر، استاد شهید روی این مسائل تکیه داشت و خوشبختانه آن مردم بزرگ در دوران نزدیک به سه سال حضور خود در کابل، چنان واضح و روشن، این مسائل را بیان کردند که امروز مردم ما می‌دانند که چه می‌خواهند و همین آگاهی مردم از اهداف و خواسته‌های استاد است که روی تداوم راه استاد پافشاری می‌کند. این مطالب اشاره به اهداف رهبر شهید بود و اگر بخواهید می‌توانید از مصاحبه‌هایش و سخنرانی‌هایش به طور مفصل، اهداف بلند ایشان را دریابید؟

■ از همراهان رهبر شهید کدام می‌شناسید و خاطراتی را که از آنها به یاد دارید بفرمایید؟

با همه‌ی همراهان رهبر شهید، استاد باباه مزاری، آشنایی نزدیک نداشتم، تنها شهید جنرال سید علی را می‌شناختم که سید مؤدب و خوش اخلاق بود.

■ نظر رهبر شهید در مورد حقوق زنان و فعالیت‌شان چه بود؟

استاد شهید، زنان را بخش دیگری از جامعه می‌دانستند و می‌گفتند: زنان باید مثل مردان، در زندگی اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه سهم بگیرند و در یکی از مصاحبه‌هایش گفت: زنان از کلیه حقوق انسانی برخوردار هستند و می‌توانند در همه‌ی عرصه‌های حیات اجتماعی، سیاسی کشور فعال باشند، انتخاب شوند و

در بخش دوم سؤال: به نظر بنده، از میان برداشتن استاد شهید و به شهادت رساند شخص ایشان از قبل طرح ریزی شده بود و دشمنان فقط دنبال زمینه‌ای برای اجرایی این عمل بودند؛ در افشار می‌خواستند این کار را بکنند که موفق نگردیدند؛ در انتخابات حزب می‌خواستند کارهای انجام بدهد و در ۲۳ سنبه (شهریور) می‌خواستند، که با هوشیاری نیروهای مردمی کشف و خنثی گردید و عاملان مزدور به دامن عاملان اصلی و طراحان اصلی حذف شهید مزاری پناه بردند. وقتی که این زمینه هم از میان رفت، دشمنان دنبال فرصت دیگر بودند تا اینکه چهره فاشیسم و جاهل طالبان به صحنه آمد و بهترین موقعیت برای شهید کردن استاد فراهم گردید.

دشمنان در این موقعیت، دست به دست هم داده و کار خود را انجام دادند، با توجه به مطالب فوق در شهادت استاد شهید مزاری، ربانی، مسعود، سیاف و یکی از علماء برجسته پاکستان که در آن وقت در کابل بود. کشورهای خارجی که نمی‌خواستند شیعیان نیروی قدرتمندی در افغانستان باشند و خائنین ملی و مذهبی خودی و مزدوران جاهل و بی‌شخصیت، به اضافه‌ای طالبان جاهل و نژاد پرستان بی‌هویت و مزدوران سازمانهای جاسوسی غرب، همه دست داشتند.

■ علت اینکه رهبر ما را به شهادت رساندند و نه سایر رهبران را چه بوده است؟

در رابطه با این سؤال چند چیز را می‌توان در نظر داشت که با تعمق در آنها پاسخ این پرسش شما روشن می‌گردد:

۱- دو سال واندی وجود استاد در کابل برای همه ثابت کرده بود که ایشان از قدرت بالای سیاسی و کاردانی خوبی برخوردار است، او ثابت کرده بود که عملاً همه‌ی رقبا را می‌چرخاند و به صورت محور عمل و کار همه‌ی مخالفین و دولت در آمده بود. ایشان با این کارایی نیروی در اختیار داشت که به هر طرف بود، تعادل قوا را بهم می‌زد و با حضور ایشان در کابل عملاً کابل تقسیم شده و بدون نام در حقیقت دو دولت در یک پایتخت بود، برای اینکه هر هیأتی دیپلماتیک که به دیدن ربانی می‌رفتند، مجبور بودند که با استاد مزاری هم دیدار کنند؛ در حالیکه ربانی به عنوان رئیس جمهور قطعاً مستظره، یا گارد تشریفات نداشت؛ استاد شهید، از هیأت‌های رسمی، با گارد

محوری در مجامع داخلی و خارجی مطرح گردید، او به جای اینکه منزوی گردد کسی شد که در سیاست افغانستان حرف اول را می‌زد و بر اساس منافع مردمش مخالفین را در، دور یک میز جمع کرده و شورای به نام شورای هماهنگی را پی‌ریزی نموده و آن را می‌چرخاند او با سعی صدری که داشت با موسفیدان و شخصیت‌های مستقل هر قوم دیدار می‌کرد و در جنگ‌های شدید بین حزب اسلامی و جنبش ملی اسلام از یک سوی و ربانی - مسعود - سیاف و... از سوی دیگر، مأمن و پناگاه پنجاه هزار مهاجر از مردم تاجیک و افغان و اقوام دیگر بود. رهبری حزب وحدت اسلامی کسانی را پناه می‌داد که تا دیروز، در چن‌داول و افشار علیه او جنگیده بودند. او تنها کسی بود که داد از حقوق مردم محروم افغانستان به خصوص اقلیت‌ها می‌زد و خواستار تشکیل حکومت ملی و فراگیر و تحقق عدالت اجتماعی بود. همه‌ی این مسائل خلاف آنچه‌ی بود که فاشیسم افغان و نژاد پرستان قدرت طلب، انتظار آن را داشتند.

فاشیسم افغان، آن‌های که حکومت افغانستان را ملک طلق خود می‌دانستند، پس از سقوط کمونست‌ها در تلاش بوده و هستند که هر طوری شده حاکمیت مطلقه را به دست آورند و در این راستا و پلان، استاد شهید مزاری و حزب تحت قیادت و رهبری آن عمده‌ترین مانع بود که این مانع روز به روز برای آنها بیشتر می‌گردید؛ و چون جنگ‌های سیاف و شورای نظار و... علیه حزب وحدت اسلامی کاری از پیش نبردند. گروهک طالبان را در صحنه آوردند تا در راستای افغانیزم مخالفین را از صحنه بردارند.

گروهک طالبان که همان فاشیسم افغان با ماسک مذهب است، برای به دست گرفتن قدرت و اعاده حاکمیت افغان به صحنه آمد که در پلان اصلی‌اش از میان برداشتن حزب وحدت اسلامی بویژه استاد شهید مزاری بود. گروهک طالبان که می‌دانست با نیروهای مسلح حزب وحدت توان مقابله را ندارد، از راه عهد و پیمان، نیرنگ و فریب همانند اسلاف خود کار گرفت و به چیزی که با جنگ هرگز نمی‌توانست به آن دست یابد، با عهد و پیمان دست یافت و آن شهادت استاد و یارانش و از هم پاشیدن نیروهای حزب وحدت اسلامی بود.

تشریفات استقبال می‌کرد. با توجه به این قدرت و توان، هر طرحی را که بیگانگان می‌خواستند در کابل در راستای اهداف شوم خود پیاده کنند، با حضور استاد عقیم بود.

۲ - استاد شهید، یکی از کسانی بود که از عمق جان امام خمینی (ره) را قبول داشت و از مکتب او درس تقوی و پرهیزکاری و مقاومت و پایداری را آموخته بود در چهارده سال جهاد و قبل از آنهم با ایران و شخصیت‌های سیاسی مذهبی آن ارتباط نزدیک داشت: روی این جهت دشمنان، ایشان را از طرف داران پر و پا قرص ایران به حساب می‌آورد، هر چند استاد، پس از پیروزی در عمل نشان داده بود که از هیچ کسی دستور نمی‌گیرد، بلکه خطی مثنی او براساس منافع و حقوق مردم افغانستان عموماً و مردم هزاره و شیعه و اقلیت‌های محروم بالخصوص دور می‌زد و رقبا و مخالفین نیز این مطلب را می‌دانستند ولی استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا و عربستان سعودی و مزدوران آنها به این باور بودند که با بودن ایشان، ایران از پایگاه قوی در افغانستان برخوردار خواهد بود، بهمین جهت، سعودیها به مزدوران خود می‌گوید: اشکال ندارد، اگر کابل خراب شود، و اگر همه‌ی افغانستان خراب شود، ما همه را درست می‌کنیم، به شرطی که حزب وحدت اسلامی طرف دار ایران در دولت آینده سهم نباشد!!

۳ - استاد شهید، پس از پیروزی مجاهدین - یعنی سقوط دولت نجیب فقط! - تنها کسی بود که هياهو قدرت طلبی و فشارهای جنگ‌های تحمیلی (به گونه‌ای که هر کسی جنگ می‌کرد، اگر حزب وحدت اسلامی دخالت هم نداشت چند موشک و راکت در منطقه‌ی حزب وحدت، ثواب گفته می‌زد). آرمانهای والای جهاد را از یاد نبرده بود. او در سخنرانیها و مصاحبه‌های خود، روی مسائل اسلامی و اینکه مردم به خاطر اسلام انقلاب کردند و روی معیارهای مطروحه در جهاد چهارده ساله‌ای مردم، و روی حقوق مردم، حقوق مستضعفین، حقوق اقلیت‌ها، عدالت اجتماعی بسیار تکیه می‌کرد و روی تحقق آن پافشاری داشت، با توجه به نظم نوین جهانی آمریکا که مبتنی بر مبارزه با اصول‌گرایی اسلامی بود، وجود استاد در صحنه‌ی سیاسی افغانستان که تنها دروازه آسیای میانه، پس از ایران است، مخالف سیاست‌های بود که آمریکا و

اسرائیل و کشورهای غربی در پی تحقق آن در این منطقه بودند وحی باشند.

۴ - سازش ناپذیری: استاد شهید یکی از شخصیت‌های ملی و مذهبی بود که با صداقت و راستی با مردم برخورد می‌کرد؛ چون سیاست او برگرفته از سیاست اسلامی بود، از سیاست روز دوری جسته و اهل زد و بندهای به دور از چشم مردم نبود، هر کاری و هر قول و قراری را که می‌گذاشت با مردم از آن صحبت می‌کرد و تا حدی که به امنیت مردم و منافع آنها ضربه نمی‌زد، بازگو می‌نمود و هیچ‌گاه حاضر نمی‌شد که روی مردم معامله کند او اهل معامله نبود.

او کسی نبود که خرید و فروش شود و معامله روی حق مردم را نه خود می‌کرد و نه تحمل می‌نمود که دیگران چنین کاری را انجام دهد. در مقابل چنین کسانی استوار می‌ایستاد. این صفت استکبار را بیشتر نگران می‌کرد، چون نمی‌توانستند او را در جهت منافع خود هماهنگ سازند این خصوصیات و ویژگیها دیگری که استاد شهید بابه مزاری داشت، که بسیاری از رهبران ندارند و یا اگر دارند بسیار کمرنگ می‌باشد؛ سبب گردید که استکبار و ایادی و مزدوران داخلی او در صدد، نابود ساختن استاد قدم بردارند و این کار را بکنند، و رهبران دیگر که اهل زد و بند می‌باشند، به آسانی می‌توان با آنها کنار آمد، لهذا نیازی به کشتن ندارند.

■ چرا تا به حال هیچ اقدامی برای محاکمه قاتلین انجام نشده؟ - آیا حزب وحدت قصد ندارد که آنها را محاکمه نماید؟

اول اینکه این سؤال باید از حزب وحدت اسلامی شود؛ در ثانی باید توجه داشت، ضربه‌ای که با شهادت استاد و فرو ریختن جبهه‌ای کابل، برای مردم ما و حزب وحدت اسلامی وارد آمد، ضربه‌ای نبود که به آسانی بشود از تبعات آن بیرون آمد. به نظر بنده، در این مدت رهبران حزب بویژه دبیر کل محترم حزب وحدت اسلامی جناب استاد آقای خلیلی که توانسته‌اند، حزب را سر پا بیاورند و نظم را به آن بازگردانده و آن را به بازدهی برسانند، کار بسیار بزرگی را انجام داده‌اند، این تلاش و این درایت استاد خلیلی را زمانی می‌توانیم درک کنیم که برگردیم به تاریخ گذشته و عمق فاجعه و ضربه‌ای که به ما وارد

آمده، این ضربه چنان سنگین بود که احتمال از هم پاشیده شدن و از میان رفتن حزب وحدت اسلامی می‌رفت. ولی خداوند لطف کرد و خون به ناحق ریخته شده‌ای استاد شهید و یارانش سبب گردید که یاران استاد بتوانند از انهدام کلی جلوگیری کنند و به برکت خون استاد و صداقت و تعهد ایشان، امروز حزب وحدت، کم‌کم راه افتاده است. بنابراین نمی‌توان به این زودیه‌ها انتظار داشت که حزب بتوان در جهت محاکمه قاتلین استاد اقدامی بکند و یا ممکن است در این حد رسیده باشد ولی زمان و اوضاع جاری کشور و مصالح عمومی مردم ما چنین اقدامی را ایجاب نکند؛ اما در اصل محاکمه گمان می‌کنم که همه جدی باشند.

■ علت اینکه رهبر شهید ما از صحنه جنگ خارج نشد و جان خویش را نجات نداد چه بوده است؟

اگر به انقلاب‌های جهان مخصوصاً در قرن ۱۹ و ۲۰ نظر بی‌اندازیم و به بررسی آنها بپردازیم، ما با دو نوع رهبری برخورد می‌کنیم. یکی رهبری نمایشی و تشریفاتی و دیگری رهبری مردمی! رهبر سمبلیک و نمایشی؛ در همه‌ای انقلاب‌ها همیشه فرسنگ‌ها دور از مردم بوده و در مبارزات خونین مردم شرکت نداشته‌اند، بلکه از همان دور دستی بر آتش داشته و چه بسا از همانجا به زد و بند و معامله می‌پرداخته و هنگامی که پیروزمندانه وارد کشور می‌شده؛ کشور را به سوی منافع ارباب جدیدی که او مزدور آن شده بوده هدایت می‌کرده است، به تعبیر دیگر چنین رهبرانی از اول ساخته شده‌ای دست استعمار و استعمار و استعمار می‌باشند و در خارج به بهترین وجهی زندگی می‌نمایند و خاری هم به پایشان می‌رسد.

رهبر مردمی، همیشه در کنار مردم و به تعبیر درست آن از متن مردم برخاسته و در کوران مبارزه با مردم آبدیده شده و در بدترین و سخت‌ترین شرایط آنها را رها نکرده است. مگر اینکه گرفتار شده و تیر بارانش کرده‌اند و یا به دور از مردم تبعید نموده‌اند. اگر تبعید شده، در تبعید آرام و آسوده نیاساییده بلکه شب و روز، برای نجات مردم خود کوشیده است. استاد شهید مزاری یک رهبر سمبلیک و نمایشی و سیاسی نبود که همیشه فرسنگ‌ها دور از مردم، به نام آنها حرف بزند. رهبری نبود که از مردم حرف بزند، در حالیکه در دوران جهاد، یکبار هم در میان

آنان و در مناطق آنان پای نگذاشته باشد. او رهبری بود که از متن مردم و از تمامی امیدها و آرزوها و آمالهای یک قرن غارت و چپاولگری بیدادگران علیه مردم، برخاسته و حکایت می‌کرد. او نمی‌خواست که از میان مردم خود، برای نجات جان خویش بیرون شود؛ چون او دیگر فرد نیست بلکه جمع است و جان او جان همه. او برای خود و مردم خود ننگ می‌دانست که مردم را تنها در اختیار فاشیسم تاجیک، افغان و خائنین ملی بگذارد. او همیشه می‌گفت: که تا آخرین لحظه و تا آخرین قطره خون، در کنار شما خواهم بود و به گفته‌اش عمل کرد. استاد شهید درس مقاومت را از امام رهبر خود حسین علیه السلام آموخته بود، که از او مقاومت بود و راه برگشت و قبول ننگ هرگز بعضی‌ها از تغییر تاکتیک حرف می‌زنند که در مواردی نباید از آن استفاده کرد. یکی از آن موارد؛ او در همهی دوران مبارزات خود به دنبال مرگ شتافته بود و می‌خواست، مرگ را بگیرد و برای همیشه نابود سازد و خودش زندگی جاوید باید و صحنه‌ی غرب کابل بهترین زمینه را برای دستگیری مرگ فراهم ساخت و استاد و یارانش در اوج قله‌ای شهادت او را یافتند و از او گذشتند و زندگی جاوید برگزیدند. مرگ استاد و پایداری او ما را حیات بخشید و نسل نو ما را بیدار ساخت و ذلت و خواری و ذبونی و ننگ فرار را هرگز قبول نکرد تا مردمش در فرداهای زندگی سر بلند و با افتخار زندگی کنند و برای فرزندان خود درس پایداری رهبر خود را درس بدهند. رهبران مردم همیشه اینطور بوده‌اند که خونشان در کنار خون مردمش ریخته و با خون آنها یکجا شده و شعله‌های درونی دیگر به وجود آورده‌اند.

■ آیا تمام شهدای همراه رهبر شناسایی شده‌اند؟

خیر، همه شناسایی نشده‌اند.

■ علت اینکه این ۸ نفر همراه رهبر رفتند چه بود، و نیز

چرا خود رهبر شهید برای مذاکره رفتند؟

اولاً معلوم نیست، همراهان استاد این هشت نفر باشند، شاید بیش از این باشد که اعلام نشده است. علت اینکه خود ایشان رفتند. تقریباً روشن است. نزدیک به یکماه بود که شب و روز غرب کابل، از زمین و هوا مورد تهاجم شدید مسعود، ربانی، سیاف، انوری و اکبری قرار داشت؛ و این تهاجم ادامه داشت و

حزب، در آنجا می‌باشند و به تعبیر درست، مردمی که در غرب کابل هستند، همه نیروهای نظامی حزب وحدت اسلامی، می‌باشند و در آنجا مانده‌اند تا شهادی بر خیانت خائنین و خیانتکاران باشند.

■ ما شنیده‌ایم که ربانی و سیاف، برای شهادت رهبر جایزه تعیین کرده بودند، اگر صحیح می‌باشد چه مقدار بوده؟

تعیین جایزه یک امر واضح و روشن است. عملکرد مسعود - ربانی در رابطه اب استاد شهید و حزب وحدت اسلامی مبین این مسئله است، اما مبلغ آن را بنده هم دقیقاً نمی‌دانم هر چند آقای استاد شفق در سخنرانی خود در فاتحه‌ای استاد شهید رقم بالای را ذکر کردند که می‌توانید از آن سخنرانی استفاده نمایید.

■ آیا احتمال دارد که در شهادت رهبر و شکنجه‌ی رهبر عوامل ربانی و سیاف و حزب حرکت و خائنین ملی دست داشته باشند؟

قبلاً عرض کردم که همه‌ی اینها به اضافه‌ای استکیار جهانی و منطقه‌ای آن، در شهادت استاد دست داشتند در شکنجه‌ی استاد و یارانش دست ربانی، مسعود و سیاف آشکار است و در آن نقش داشتند، ولی حرکت و خائنین ملی، شرکت آنها در شکنجه معلوم نیست.

■ آیا حزب وحدت توان مردمی و نظامی‌اش با سایر احزاب برابر است؟

حزب وحدت اسلامی، یک از قدرتهای مهم طرف محاسبه در کشور است، و نقش تعیین کننده در حل و فصل مسائل را دارد، که بدون حساب و وحدت اسلامی نمی‌توان به صلح پایداری در کشور دست یافت.

به نظر من توان یک حزب در تسلیحات و مهمات نظامی آن نیست، هر چند تأثیر دارد، بلکه قدرت یک حزب در پشتیبانی مردمی و اعمال اراده ملی است. امروز، حزب وحدت اسلامی، از پشتیبانی وسیع مردمی برخوردار است، که حتی بعضی از احزابی که از نظر تسلیحات و کمکهای خارجی دست برتر دارد، از چنین حمایتی مردمی برخوردار نمی‌باشد. اما آنچه که بسیار مهم ماست، اعمال اراده ملی است. رهبر مظهر اراده ملی است استاد شهید. اراده ملی بود که به کار گرفته شد و خوب

کسی یا کسانی؛ یا کشورهای عملاً وارد فعالیت نشدند تا آن آتش همه جانبه را خاموش سازند و برای ربانی و دارو دسته‌اش بگویند که گناه مردم غرب کابل چیست؟ با رفتن آقای حکمتیار و آمدن طالبان محاصره حزب وحدت کامل شده بود و هیچ محموله‌ای مواد غذایی و مهمات به حزب نمی‌رسید، طالبان علی رغم تعهد و پیمان خود نامردانه از پشت به حزب وحدت حمله کرده و سلاحهای سنگین حزب وحدت را گرفته بودند. استاد به گمان اینکه سوء تفاهمی پیش آمده باشد نامه می‌نویسد که آنها خواستار جلسه‌ای با حضور استاد، در چار آسیاب می‌شود. استاد شهید با توجه به وضعیت سخت و دشواری که از هر جهت داشتند و حتی در آن زمان به خاطر نداشتن پول تلفن ایشان قطع بود، به امید اینکه راهی برای برون آمدن از این مشکلات پیدا کند، حاضر شد که برای مذاکره با طالبان به چار آسیاب برود.

استاد به این باور بود که طبق قوانین بین الملل و انسانی هیچ هیأتی را که میان دو جناح متخاصم در رفت و آمد باشند، توقیف نمی‌کنند، چه رسد که طرف مسلمان باشد و قبلاً پیمانی میان دو طرف بسته شده باشد، ولی بی‌خبر از اینکه اینها با دست اندرکاری ربانی مسعود و طالبان، دام گسترده‌اند تا بار دیگر به وظیفه تاریخ و خصلتی خویش که همان تعهد و پیمان شکنی و پا گذاشتن روی قرآن و قسم باشد، عمل نمایند، که وظیفه خود را خوب عمل کردند و ثابت نمودند که از نسل عبدالرحمن خائن و نادر و امثال آنها می‌باشند و با این کار خود لکه‌ای ننگ ابدی را بر پیشانی افغانها زدند و شرافت افغانهای مسلمان و متعهدی را که برای اسلام و مردم و کشور و عدالت اجتماعی، سالیان دراز مبارزه کرده و هنوز هم برای تحقق آن می‌جنگند نیز به عنوان افغان لکه دار ساخته است. باید فاشیسم افغان بدانند که حساب این افغانهای شرافت مند، از حساب آنها جدا است و مردم ما هیچ گاه عمل خائنه‌ای آنها را به حساب همه‌ی افغانها نخواهند گذاشت و می‌دانند که دامن افغانهای مجاهد، از این خیانت پاک است.

■ آیا در غرب کابل، هنوز از نیروهای نظامی حزب وحدت

رهبر شهید باقی مانده‌اند؟

آنطوری که برادران صحبت می‌کنند، عده‌ای از نیروهای نظامی

نتیجه داد و مردم را از گمنامی بیرون آورد. اکنون باید این رهبری حزب است که اراده ملی را به کار می‌اندازد، که هر اندازه رهبری در این کار موفق باشد، قدرت حزب بالا رفته و می‌توان ادعا کرد که توان نظامی حزب، از سایر احزاب بیشتر است. اگر این اراده ملی به کار انداخته نشود چنان که در دو صد و پنجاه سال نشد؛ پشتیبانی مردم، بدون اراده ملی فایده ندارد. در طالبان و بعضی از گروه‌های دیگر راده ملی وجود ندارد؛ این امکانات است که آنها پیروزی‌های به دست آورده و در صحنه ظاهر شده‌اند. اگر امکانات وسیع و دلارهای بی حساب را از آنها بگیرند؛ تا دو ماه حداکثر از صحنه‌ای افغانستان پاک خواهند شد. اما در حزب وحدت اسلامی اراده ملی وجود دارد که بدون امکانات هم باز خود را در کنار صحنه‌ای اصلی بازی رسانیده است.

■ **حزب وحدت برای گردآوری آثار رهبر شهید چه اقداماتی انجام داده است، و با قصد انجام آن را دارد؟**

این سؤال را باید از مسؤولین و رهبران حزب وحدت اسلامی بکنید که تاکنون چه اقداماتی در رابطه با گردآوری آثار رهبر شهید انجام داده، و چه کارهای را در این رابطه روی دست دارند؟

■ **پیام شما برای مردم و بخصوص زنان چیست؟**

بنده کوچکتر از آن هستم که برای این مردم رشید و قهرمان، مردمی که با خون خود، از دین و ناموس، شرف و حیثیت اسلامی خود، در چهارده سال دوران جهاد، و پس از پیروزی، از حق شرعی و تاریخی، مذهبی و ملی خویش دفاع کردند، پیام داشته باشم.

مردم ما، از بهترین مردمی است که در منطقه وجود دارد، از زمانی که اسلام در سرزمین غوروات، هزاره جات صد و پنجاه سال پیش و هزاره جات کنونی راه یافته، تا امروز مردم ما از دین و مذهب و اعتقادات اسلامی خویش، با خون و مال و جان و ناموس دفاع کرده، یعنی همه‌ی مصیبت‌ها، بدبختی‌ها، قتل عام‌ها، غارت‌ها و اسارت‌ها را به جان خریده‌اند ولی از دین و مذهب خود دست برنداشته‌اند. مردم ما اسلام ناب محمدی ﷺ را در بستر تشیع سرخ علوی در گستره تاریخ خویش، با خون خود پاس داشته‌اند و تا ظهور حضرت مهدی (عج) نیز پاس

خواهند داشت. برای چنین مردمی من نمی‌توانم پیامی بدهم ولی به عنوان فردی از این مردم، قطره‌ای از این دریا به عرض می‌رسانم که دشمن بسیار زیرک و هوشیار است؛ و برای نابودی ما از هر نقشه و ترفند استفاده می‌کند. باید به هوش باشیم که خمیر مایه‌ای هر خمیری نشویم و در چنگال توطئه‌ها و شگردهای دشمن اسیر نگردیم.

همه متوجه شده‌ایم، که دشمن به همان اندازه که در جبهه‌ای نظامی برای درهم کوبیدن ما سرسختی نشان می‌دهد، در جبهه‌های دیگر نیز بهمان اندازه فعال بوده و می‌باشد.

در زمان استاد شهید، توطئه‌های زیادی از علیه ایشان براه انداختند که از آن جمله مسئله سید و هزاره، قزلباش و قندهاری یا خلیل و... بود که امروز هم به شدت تبلیغ می‌شود تا نفاق را در میان ما تعمیق کرده و گسترش دهد و آن قدر مسئله را برای ما تلقین نماید و صحنه‌های را به وجود آورد که حتی دامن آگاهان جامعه را هم بگیرد، چنانکه گرفته است؛ آنوقت است که دشمن پیروز می‌گردد.

آنها تهمت می‌زدند که استاد مزاری روی هزاره تکیه دارد و حقوق هزاره را فقط می‌خواهد، من از همه‌ی مردم، مخصوصاً روشنفکران می‌خواهم که تحقیق نمایند، اول بار چه کسی این مسئله را پس از انقلاب دامن زده و در افواه مردم انداخت و روی آن تبلیغ نمود؟!

رقبای کهنه کار استاد که در سالهای ۵۲ و ۵۳ از این سوره برای تحکیم شخصیت خود در برابر شهید حضرت آیه الله آقای سید سرور واعظ بهره‌ها برده بود و توانسته بود با درگیر ساختن معظم له با طلاب جوان نظرها را به سوی خویش جلب نماید این آقا روزی که وارد کابل می‌گردد ۲۵ سیر نقل هسته‌ای که اگر سیر کابل باشد صد و هفتاد و پنج کیلو، و اگر سیر مزار باشد ۳۵۰ کیلو می‌شود، در مسیر استقبالش، در میان مردم تقسیم می‌گردد، و پس از آمدن شهید مزاری در کابل و استقرار در میان مردم، به اندک مدتی اطراف آقا خالی می‌گردد و ایشان برای اینکه انتقام بگیرد، از همان حربه‌ای که سالها بود از میان رفته بود، استفاده می‌نماید و ناگهانی روی کلمه‌ای هزاره حساس می‌شود و با تکیه روی این کلمه در سخنرانیهای خود

القاء شبهه و ایجاد اختلاف در میان مردم می‌نماید و دشمن هم مثل داود خان در سالهای ۵۲ و ۵۳، از آن بهره برداری می‌کند. از این تاریخ است که فریادهای و اسیدها بلند می‌شود و عده‌ای هم در این خط می‌افتد و عده‌ای مزدور از هزاره و سید روی آن کار می‌کنند تا خوب جایی اندازند و به جای می‌رسد که دامن خیلی‌ها را می‌گیرد. تعجب بنده در این است؟ وقتی که این آقا با سخنرانیهای خود حدیث ثقلین را زیر سؤال می‌برد و در کتاب نامه‌ای اصول شیعه را کمرنگ می‌سازد و مدرک دست مخالفین می‌دهد، داد کسی در نمی‌آید ولی در این مسئله داد همه بلند می‌شود!! گمان می‌کنم آنچه در نظر آقایون و در نزد آنان مهم است، عنوان است نه اصل، اصل اگر مورد حمله قرار گرفت مهم نمی‌باشد؛ چون فعلاً به نان و مقام آنها ربطی ندارد ولی عنوان ارتباط تنگاتنگ با زندگی روز مره آنها دارد. از این بگذریم، ولی باید از خود سؤال کنیم که چرا دشمنان و آنهای که می‌خواهند دوزیست باشند (ولی در واقع می‌خواهند همه را در کام نهنک نژادی خود غرق کنند) این اندازه روی کلمه‌ای هزاره حساسیت دارند. در این کشور، افغان، تاجیک، ازبک، ترکمن و اقوام دیگر زندگی می‌کنند. این اسامی حساسیت برانگیز نیست و مردمی که به آن وابسته هستند به آن افتخار می‌نمایند ولی به کلمه هزاره که رسیدیم و ذکر هزاره و هزارستان در میان آمد، حتی در جلسات خودی رنگها سرخ و سیاه می‌شود و همه حساسیت نشان می‌دهند، مثل کسانی که برای پنهان کردن هویت افغانستانی خود، از افغانستان تعبیر به «چایجوش آباد» می‌کردند و از نام افغانستان سیاه و سرخ می‌شدند و هنوز هم می‌گویند و می‌شوند.

دشمنان و رقبای ماکه باشیدن کلمه‌ای هزاره، مانده مارگزیده به خود می‌پیچند و عکس العمل نشان می‌دهند، سبب و دلیلی دارند که باید آن را مورد توجه قرار بدهیم.

کسانی که تاریخ نخوانده و از سرگذشت مردم هزاره در افغانستان به طور سر بسته چیزهای را می‌دانند، باید بار دیگر تاریخ را بخوانند و روی کلمه‌ای هزاره تکیه نموده و به تفکر بپردازند.

تاریخ نشان می‌دهد که مردم هزاره، در گذشته‌ی خود، در همه‌ی زمینه‌ها دارای استقلال بوده و اکثر ساحه‌های که امروز در دست

افغانها است، را در اختیار داشته است. مردم ما با فرهنگ غنی و پر بار، در هزارستان، یا غور و یا هزاره‌جات به شکل دیروزی‌اش، به عنوان واحد ملی و هویت قومی مستقل زندگی می‌کردند، و در برابر تهاجمات خارجی همیشه دست برتر را داشته‌اند. قبل از استیلای افغانها می‌توان گفت که: مردم ما از اقوام موجود در افغانستان تنها مردمی بوده که دارای اکثریت بوده‌اند. این حرف اغراق نیست و اگر به تاریخ مراجعه کنیم و با حوصله‌مندی آن را مورد مطالعه و تحقیق قرار دهیم، به این مطلب خواهیم رسید و برای همگان ثابت خواهد شد. ولی متأسفانه که امروز مطالعه افت کرده و نسل جوان ما به اطلاعات روزنامه‌ای بسنده می‌کنند. به هر حال، با تسلط افغانها نقشه‌ای نابودی مطرح و به اجرا گذاشته شد و چنان تارومار مان ساختند که به وضعیت امروزی رسیدیم، بنابراین کلمه‌ای هزاره بار تاریخی سیاسی و مذهبی دارد، دشمن هنگامی که می‌بیند ما روی کلمه‌ای هزاره تکیه می‌کنیم، چون او با تاریخ آشنایی دارد، در می‌یابد که این مردم روی گذشته‌ای تاریخی خود یعنی: استقلال، هویت سیاسی، فرهنگی، مذهبی، اقتصادی و نظامی مستقل تکیه می‌نماید و می‌خواهد که آن گذشته را تجدید نماید و به دست آورد بر این اساس تکیه روی کلمه‌ای هزاره، بمعنی نفی آقای آنها، و غاصب بودن آنها و اینکه بسیاری از مناطق به صاحبان اصلی‌اش برگردد، و اینکه بسیاری از اربابهای افغان مزدوران امروز شوند و اجاره نشین و یا برگردند به آن طرف خط «دیورند» که آمده بودند؛ تکیه ربه کلمه‌ای هزاره بسیاری از جنایت‌های بی‌شرمانه را برای فاشیسم افغان تداعی می‌کند، لذا چه در حکومت‌های فاشیستی گذشته و چه حال، تلاش می‌شد و می‌شود که مردم ما را به عنوان هزاره تحقیر و توهین کنند، به گونه‌ای که مردم ما از این نام نفرت پیدا کرده و باورش‌شان شود که هزاره بودن بد است و سر شکستگی به حساب می‌آید، آنوقت اگر کسی روی کلمه‌ای هزاره تکیه کرد بقیه‌اش را بگیرند که ای داد نژاد پرست! این نژاد پرستی مخالف اسلام است ما هم با او هم صدا شویم که راست می‌گوید! چالاکی را نگاه کن او که کشور را دزدیده به نام خود کرده، او که مانند چنگیز که همه‌ی قبیله‌های تحت امر خود را در «قرلتای» پس از پیروزیهای خود مغول نامید! و اینک پس از چنگیز آمده «در لوی جرگه» که تنها

جهت حفظ منافع خود می‌باشد و اگر منافعش تأمین نگردد، در فرصت مناسب باز خیانت خواهد کرد. این روشن است که سید هزاره، هزاره هست، همانطوری که سید عرب، عرب و سید ترک، ترک است؛ بنابراین وقتی که روی کلمه‌ای هزاره تکیه می‌شود، سادات هزاره را هم شامل می‌گردد و همه تحت واحد ملی هزاره قرار دارند. و بدانند آنهایی که سید هستند و در کنار ادارهٔ ربانی قرار دارند، متحدینشان باز آنها را هزاره خطاب می‌کنند و اگر سید هم بگویند، پسوند هزاره را به آن اضافه می‌نمایند.

از سوی دیگر جوانان با احساس و با درد هزاره متوجه باشند که تحت تأثیر احساسات، به خاطر تعداد سید خائن که بسی شک خائن است؛ همه را مورد حمله قرار ندهند و همه را با یک چوب نزنند که این کار به نفع دشمن است؛ و بدانند که همه‌ای این توطئه‌ها و شکردها به خاطر پاره پاره کردن ماست. دشمن و فاشیسم افغان و نژادپرستان تازه به دوران رسیدهٔ انحصار طلب، در تلاش می‌باشند که از به وجود آمدن هویت مستقل شیعیان و واحد ملی هزاره به هر نحوی که شده جلوگیری نمایند. ما کاری کنیم که با درایت و هوشیاری جلو همه‌ی این توطئه‌ها را بگیریم و نگذاریم که دشمنان و قدرت طلبان و خائنین، توسط خود ما به اهداف شوم خود برسند و ما را از یک جامعه‌ی متحد و با عشق و محبت و دوستی، به یک جامعهٔ متفرق و پراکنده تبدیل سازند. البته باز هم تأکید می‌کنم که این استقلال طلبی به معنی ترد اقوام دیگر نیست و مشکل فعلی افغانستان با تکیه روی نژاد و اقوام قابل حل نیست و تنها راه حل پر اہلم افغانستان، تکیه‌ای همه‌ای گروه‌ها و اقوام و ملیتها روی اسلام است. باید همه اسلام را محور قرار دهند و روی آن بچرخند و از لازمه‌ای مجبور قرار دادن اسلام هم این نمی‌باشد که پس ما از اصول مذهبی خویش دست بکشیم چنانکه بعضی‌ها فکر می‌کنند؛ ولی باید بدانیم تا ما وجود نداشته باشیم چطور می‌توانیم حلقه‌ای از این حلقاتی که به دور اسلام حلقه بزیم، باشیم! و معلوم است تا نانی نداشته باشی، به سر سفرهٔ راحت نخواهند داد.

استاد شهید مزاری نه نژاد پرست بود و نه می‌خواست از آن به عنوان اهرم فشار علیه دیگران استفاده نماید، او از هر کس دیگر کرده، روی مبانی اسلامی و مذهبی تکیه می‌کرد و احترام

اسم عوض شده، همه را افغان نامگذاری کرده و پول کشور را هم به نام افغانی حساب کرده، نژادپرست نیست و خلاف اسلام رفتار نکرده است: ولی مرا که به خاطر هزاره بودن و به خاطر شیعه بودن، غارت کرده و همه چیزم را ربوده و مرا مزدور خود ساخته و آوارهٔ کشورهای خارجی‌ام ساخته است، نژادپرست هستم و به خودم هم باورانده است، حالا خودش راحت در کناری شاهد نتیجهٔ عمل خویش بوده و به تماشا نشسته است. آری آن قدر تحقیر کردند تا از هزاره بودن بد ما بیاید و در تذکره‌های خود از قوم هزاره بودن انکار کنیم و خود را قوم تاجیک و با قزلباش بدانیم.

همه‌ای این تلاش‌ها به خاطر این صورت گرفته و می‌گیرند که ما از گذشته‌ای خویش بیریم و میرسیم که گذشته‌ای تاریخی ندارد، مردم بی‌ریشه؛ بی‌هویت خواهد بود؛ چیز که ریشه ندارد، سقوط می‌کند، نیاز به کمک دارد، نیاز به کسی دارد که او را در جای بنشاند تا او ریشه بگیرد. مردمی هم که ریشه ندارد، در دامان دیگران سقوط می‌کند و باید دیگران به دلخواه خود برای آنها ریشه درست نمایند. منظور بنده از این مطالب فوق نژاد پرستی نیست و قصد هم ندارم که همه‌ای آنچیزی که در گذشته‌های دور بر ما رفته است به جای اولش برگردد و هیچ عقدهٔ به کسی هم ندارم و نمی‌خواهم قوم افغان و یا تاجیک و یا اقوام دیگر رانفی نمایم، بلکه هدف من این است که مردم ما آگاهی پیدا کرده و خوب فکر کنند و از تکیه روی کلمه‌ای هزاره نهراسند و از تبلیغات دشمنان و آنانی که در ظاهر در جبهه‌ای ما قرار دارند ولی به خاطر رسیدن به قدرت و روحیه‌ای نژاد پرستانه‌ای خود، ما را قربانی می‌نمایند، به جان هم نیفتند و جامعه‌ای خود را تکه تکه نسازند.

سادات محترم نیز، بدانند که تکیه کردن روی کلمه‌ای هزاره، به معنی جاروب کردن این و آن نیست، و تا زمانی که مردم ما پای‌بند، این مذهب هستند، سادایت که در مسیرات اسلامی و حفظ منافع ملی هزاره، که خودشان نیز جزء این واحد می‌باشند، گام بر می‌دارند، از احترام خاص برخوردار هستند، اما خائن از هر طبقه و هر قوم و دسته‌ای باشد خائن است و نباید برای خائن دل بسوزانیم، و نباید به گریه‌ها و اظهار ندامت خائن فریب خورد، چون خائن پشیمانی‌اش به خاطر چهره عوض کردن،

خاصی به سادات قایل بود، بلکه استاد شهید راه و خطی را پیش روی ما باز کرد که ما را به گذشته‌ی تاریخی مان، یعنی همان هویت مستقل آشنا ساخت؛ چیزی که در دوران سیاه گذشته با شکنجه و کشتار، آن را از باورمان بیرون کرده بودند، و از آن امر غیر ممکن در نظر ما ساخته بودند. استاد شهید مزاری برای ما ثابت کرد که اگر ثبات و پایداری، اثار و مقاومت و فداکاری باشد، نه تنها امر غیر ممکن بلکه امر بسیار ساده است. او با عمل خود برای همه‌ی آن‌های که وجود ما را انکار می‌کردند ثابت کرد که ما هستیم و آنها را مجبور کرد که وجود مردم ما را بشناسند و به قدرت ما اعتراف نمایند، این امری است که اگر دشمن و خائنین خیلی بی وجدان نباشند به آن اعتراف می‌کنند بنابراین بنده همان آیه را که در اول ذکر کردم می‌آورم که می‌فرماید: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَأَنْتَ مَتَّأْتُ قَتْلَ انْقِلَابْتُمْ عَلَى أَغْفَابِكُمْ، وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾

نیست محمد مگر رسول و پیامبری که پیش از او پیامبرانی گذشته است، پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به عقب بر می‌گردد و کسی که به عقب (یعنی اهلیت) برگردد؛ ضرری برای خدا نمی‌رساند (که خودش ضرر می‌کند) و زود است که خداوند شاکرین را پاداش عنایت کند^(۵)

این آیه در روز جنگ احد، در لحظاتی که مسلمین شکست خورده بودند و منادی که گفته می‌شود شیطان بود فریاد زد که محمد ﷺ کشته شد و مسلمانان پا به فرار گزاردند و بعضی هم مرتد شدند، ناز گردید.

خداوند در این آیه می‌فرماید: محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبری است که از سوی خداوند آمده است؛ او راه رستگاری را به مردم نشان داده و مردم را به سوی خدای یگانه دعوت کرده است. حال اگر او بمیرد یا کشته شود؛ شما همه چیز را رها می‌کنید راه او را نمی‌روید و به جهالت و دوره‌ جاهلی بر می‌گردید، این کار به خود شما ضرر دارد ولی کسانی که راه پیامبر ﷺ را دامه می‌دهند و در آن راه پایداری می‌کنند! خداوند برای آنها پاداش خواهد داد.

استاد شهید بابه مزاری، یکی از خدمت‌گذاران به اسلام و پیرو راستین پیامبر ﷺ بود، او افسری از افسران رشید اسلام در سپاه

بزرگ محمد ﷺ به ریاست سالار شهیدان حسین بن علی ﷺ بود. او پس از نزدیک سه دهه مبارزه برای تحقق اهداف اسلامی و زدودن ظلم و تبعیض و برپای حکومت اسلامی ملی فراگیر و برپا کردن قسط و عدالت اجتماعی، مرگ را در اوج قله رفیع شهادت، با فداکاری و ایثار، زیوانه به مسلخ کشیده و خود به جاویدانگی رسید، آیا با رفتن ایشان ما هم دست روی دست بگذاریم و بگوییم که نمی‌شود و به تمام اهداف عالی‌های اسلامی استاد شهید پشت کنیم؟

درست است که اکنون جسم او در میان ما نیست ولی روح او در میان ماست و اهداف و راه او در پیشروی ما می‌باشد. باید سست نشویم و از صحنه‌ی مبارزه بیرون نرویم، باید مردانه ایستاده و تمام توطئه‌های دشمنان را با هوشیاری خنثی سازیم.

اما در مورد زنان: زنان بخش اعظم جامعه و زیر بنای آن را تشکیل می‌دهند و اسلام روی حقوق آنان، تکیه‌ای ویژه دارد. زنان علاوه بر کار اصلی خود که خانه داری و تربیت فرزند می‌باشد، باید در کنار مردان به وظایف دینی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و اقتصادی خود بپردازند، ما در تاریخ اسلام نمونه‌های بسیاری از مشارکت زنان، در زمینه‌های مختلف زندگی را داریم. زنان باید، از الگوهای والای چون فاطمه زهرا و حضرت زینب سلام الله علیهما و شیر زنان دیگری که در تاریخ اسلام در دوره‌های تاریخی می‌درخشند، درس بیاموزند و زینب وار پیام امام حسین ﷺ و پرچم او را که از دست سرداری از سرداران امام حسین ﷺ در کربلای غرب کابل به زمین افتاد، بدوش کشند و نگذارند که دشمن، خون شیر زنان و کودگانی را که ناجوان مردانه و وحشیانه ریختند، پایمال سازد.

زنان باید، با الهام گرفتن، از قهرمان کربلا سالار «کاروان پیروزه»، هویت اسلامی خویش را باز شناسند و مستقلانه و شجاعانه در راه اهداف عالی‌های اسلامی استاد شهید گام بردارند و متوجه باشند محیط خانه یک مادر، و در صحنه‌ی مبارزه در ساحه‌های مختلف، همکار و همدوش خوب، برای مردان باشند.

شخصیت زن مسلمان، در داشتن زیور آلات و زندگی پرزرق و برق، و در آرایش و خود نمایی و طنازی در دید بیگانه نیست.

شخصیت زن مسلمان، در دانای و آگاهی و فراگیری داشتن روز و تعهد و ایمان، و احساس مسئولیت اسلامی در برابر واحد خانواده و اجتماع خویش می‌باشد.

مسئولیت زنان، در خانه، و در تربیت فرزندان، بسیار سنگین است. اگر مادری فرزند خوب در اجتماع تحویل بدهد، همه‌ی کار را کرده است. اگر مادری فرزند بد مثل امام خمینی قدس سره و مثل سردار رشید اسلام، استاد شهید مزاری «ره» تحویل جامعه بدهد؛ مشاهده کردید که چه تحول و دگرگونی امام امت در جهان اسلام ایجاد کرد و در روزگاری که چهره اسلام را اگر دو غبارهای اوهام و انزوا پوشانده بود؛ بت شکن دوران خمینی عزیز اسلام را از انزوا و گمنامی و از ایفون بودنی که به اسلام و ادیان الهی نسبت می‌دادند، نجات بخشید. بی شک خمینی کبیر مجدد اسلام به حساب می‌آید، و نیز شاهد بودید که استاد شهید شاگرد خمینی بت شکن، در افغانستان برای ما مجد و عظمت آفرید، برای مردم ما آبرو و حیثیت بر باد رفته را باز آورد. واژه‌های مقاومت، ایمان، تعهد، شجاعت، رشادت، شهامت، تقوی، صبر و پایداری، وفای به عهد و پیمان، صداقت و درستکاری را برای ما معنی تازه کرده و تعمیق بخشید. بنابراین به این وظیفه، که وظیفه اصلی آنهاست، خوب توجه نمایند؛ برای اینکه فرزند در طی سه سال از جان مادر تغذیه می‌کند و از این طریق، تمام خصلتهای خوب و بد را از مادر فرا می‌گیرد. شما اگر خوب دقت نمایید و اگر آمار بگیرید در می‌تایید که حداقل هفتاد درصد، عادات و رفتار فرزندان، برگرفته شده از مادر است. این نقش کلیدی و اساسی مادر است. نقش بعدی را باید مادر در رابطه با مسئولیت اجتماعی، دو به دوش مردان ایفا نماید؛ لذا نباید از تبلیغات سوء و مایوس کننده، درباره سرنوشت خویش، ناامید شده و عقب نشست. باید با شناخت دقیق اوضاع و شرایط سیاسی روز و شناخت دوست و دشمن، وارد صحنه شوند، و متوجه باشند، فریب زنهای را که فعلاً با نام و عنوان وارد صحنه هستند و مانند «همج رعاع» آله‌ی دست دیگران است و دنبال هر آواز دهنده روان، نخورند و همگام با مردم، همکار و هم رزم خود را بشناسند.

آنها‌ی که می‌گویند: زن‌ها نباید در صحنه‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی هنری و تعلیمی کشور حضور داشته باشند، و یا طالبان ناهم و جاهل که در حوزه نفوذ خویش عملاً این کار را کرده‌اند، آنها از اسلام و تاریخ اسلام خبر ندارند، و نمی‌دانند که اولین شهید در راه اسلام زن است. و در حج و طواف آن، به اتفاق علماء فریقین، طواف باید خارج از حجر اسماعیل واقع گردد و گرنه طواف باطل می‌شود؛ و این بمعنی این است که اگر می‌خواهی طواف صحیح باشد و حجت قبول شود، باید اطراف قبر حاجر طواف کنی و به این زن محترم یعنی هاجر کنیز سارا تعظیم نمایی! آیا عظمت و بزرگی را که اسلام به زن بخشیده، در ادیان دیگر وجود دارد؟ این زن است که در کعبه به طواف او می‌رویم و این زن است که خداوند او را به داخل خانه‌اش راه می‌دهد تا فرزندش را که از دوستان خداست به دنیا بیاورد.^(۱)

در جنگهای صدر اسلام که خود پیامبر ﷺ اسلام حضور داشته زنهای هم بوده که در کارهای مختلف با لشکریان همکاری می‌کرده‌اند و تاریخ نام زنهای را ثبت کرده که شمشیر به دست می‌گرد و از رسول خدا مردانه دفاع می‌کند، قاتل پسر خود را یک لحظه امان نمی‌دهد. این زن چنان رشادت از خود نشان می‌دهد که حضرت چند بار درباره‌اش فرمود بارک الله؛ این در وقتی بود که بسیاری از بزرگان اصحاب حضرت، فرار را بر قرار ترجیح داده بودند. بنابراین آنها‌ی که خود را دانا می‌دانند و از اسلام حرف می‌زنند و در عین حال از تاریخ اسلام و عمل پیامبر اسلام ﷺ خبر ندارند بهتر است، بیش از این درس بخوانند و تاریخ اسلام را دقیق مطالعه کنند، و احادیث پیامبر اسلام ﷺ را که می‌فرماید: طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمة - خوب بفهمند و بدانند که مراد از «مسلمة» زنهای مسلمان است، تا دیگر از مسند و مقام والای اسلام ارجیف و مسائل خلاف اسلام را به نام اسلام، به خورد مردم مسلمان و مردم دنیا ندهند و با بیان خلاف خود چهره اسلام را کریه و ضد علم و دانش نشان ندهند.

زن‌ها باید در تمام شئون زندگی مشارکت نمایند و در محیط اجتماع و خانواده به مقررات اسلامی که از آن

جمله حجاب است عمل نمایند. اینکه اسلام روی حجاب تکیه کرده و فرموده که زنها باید خود را از نامحرم بپوشانند، معنی اش حبس کردن زن و زندانی ساخت او نیست، هدف اسلام این است که زن، نباید مورد تاخت و تاز انسانهای شهوت پرست قرار بگیرد. زن حجاب داشته باشد تا دزدان حریم زن، با چشم های شیطانی خود، دزدانه به حریم او تجاوز نکنند. حجاب سپر عفت و پاکی زن است، در برابر تیرهای دیدگان طماع و حیوانی. آنها که با آرایش تمام و لباسهای به اصطلاح زننده مد روز، خود را در معرض دید همگان قرار می دهند، از شخصیت و قداست حریم خویش آگاهی ندارند و نمی دانند که اسلام، با قوانین خویش به او شخصیت داده است. زنان، نمایی از صفات جمال خداوندی است که و گوهر تابناک خلقت، که نباید دست نامحرمان، به او برسد. او باید بر اساس مقررات خدای، در خانه بدرخشد و زندگی مشترک خود را روشنایی بخشیده و آن را پر بار و پر گوهر سازد، و بر طبق همان قوانین و با حفظ شئونات شخصیتی خویش بر اساس همان قوانین، در اجتماع بدرخشد و اجتماع خویش را روشن سازد. در این رابطه حرف بسیار است که از حوصله ای این گفت و گوی خارج می باشد امید داریم که با توجه به قوانین خدای و با توجه به رخدادهای دو دهی اخیر، مثل انقلاب اسلامی ایران به رهبری مجاهد نستوه، مردم علم و عمل، حضرت امام خمینی قدس سره، و انقلاب اسلامی افغانستان، بویژه این چند سال اخیر و پس از شهادت شهید راه حق و عدالت، استاد شهید مزاری (ره) و بیانات بسیار پر بار ایشان در همه ی مسائل، زنان جامعه ای ما، از آگاهی لازم برخوردار شده و در پرتو مکتب انقلابی حضرت زینب (س) و به برکت خون شهید مزاری عزیز و یارانش و شهدای بسیار مظلوم افشار و غرب کابل، بتوانند نقش محوری خود را، در مسیر اسلام ناب محمدی (س) و انقلاب اسلامی، و احقاق حق مردم شیعه و هزاره در افغانستان، و تحقق عدالت اجتماعی، طبق منویات رهبر شهید، به خوبی و ایفا نمایند و در این راه از هیچکسی هراسی به دل راه ندهند و هوچیگری های دیگران را هیچ انگارند و نگذارند که خوب و بد گفتن دیگران و

تهمت زدن آنها مانع کارشان گردد، و بدانند که این راه بدون اتهام زدن و مشکلات بر سر راه به وجود آوردن نمی باشد؛ چنانکه در حق پیامبر و جانشینان او کردند. درست است که مزاری در جمع مانیت ولی آرمان او زنده است^(۷) در پایان به روح مطهر و بلند استاد شهید و یارانش و شهدای مظلوم شیعه و هزاره در کابل و جاهای دیگر درود می فرستم واز خداوند عاجزانه می خواهم که همه ی آنها را مشمول رحمت و اسعای خود ساخته و با امام حسینی (ع) و یارانش محشور و قرین بگرداند.

والسلام

زنده باد راه اسلام ناب محمدی در بستر تشیع سرخ علوی تا ظهور حضرت مهدی در افغانستان جاوید باد یاد استاد شهید مزاری شهید حق و عدالت خواهی در کشور.

۱۳۷۴/۱۰/۱۶ هجری شمسی

۱۴/شعبان/۱۴۱۶ هجری قمری

پانویسها:

- ۱ - کلام - ۱۹۱ ص ۶۴۸ فیض الاسلام قطع جیبی
- ۲ - نقل به معنی حرفهای رهبر شهید است.
- ۳ - متأسفانه بعضی ها در آن وقت مردم هزاره را رو در روی تاجیک قرار دادند ولی بعد از آن خود برای عذر تقصیر به پابوسی شتافتند.
- ۴ - مؤمنون آیه ۱۰۰
- ۵ - آل عمران آیه ۱۴۳
- ۶ - مادر حضرت علی (ع) به فرمان خدا داخل خانه کعبه شد و علی (ع) به دنیا آمد.
- ۷ - پس در تحقق آرمان رهبر شهید سستی به خود راه ندهیم و ارمان او را تا رسیدن به جامعه ای که در این تعیض نباشد ادامه دهیم.

۲ - مصاحبه با

آقای بصیر احمد دولت آبادی

■ برادر گرامی جناب آقای بصیر احمد دولت آبادی!

ضمن معرفی کامل خود برای ما بفرمائید که از چه زمانی با رهبر شهید آشنا شدید و انگیزه این آشنایی چه بوده است؟
من ندانم عشق او را در کجا آموختم

آنقدر دانم که آموزش به جا آموختم
زندگانی مکتبی بوده است برارباب دل

نکته‌ی از راه دل زان دلربا آموختم

بسم الله الرحمن الرحيم

با درود و سلام به روان پاک رهبر شهید بابه مزاری؛ آشنایی ما از سال ۱۳۶۰ هـ ش شروع شد. اواخر سال ۱۳۵۹ روزی از دولت آباد به مزار شریف برگشتم، شهید عبدالله برایم گفت نبودی که «بابه» از کابل آمده به چهارکنت رفت. «بابه» را قبلاً ندیده بودم ولی اوصاف او را از زبان شهید عبدالله و دیگر دوستان شنیده عاشق دیدار او بودم، لذا در همان آغاز ورودش به منطقه خواستم درس را ترک گفته به دیدارش بشتابم، ولی انضباط و مقررات تشکیلاتی مانع این خواسته شد و به ناچار دیدار ما در اواخر بهار ۱۳۶۰ زمانی که مکتب‌ها تعطیل شد، صورت گرفت.

ظهر یکی از روزهای گرم ماه جوزا خودم را به دکان «حاج شیرخ» رساندم، شهید عبدالله را منتظر می‌یافتم و فرا به گذریخوان نزدیک مندوی کهنه که موترهای کاریز آنجا بود، رسانید و به جوانی که تازه از کابل آمده بود، هماهنگ ساخت که به چهارکنت برویم. او همان سید معصوب شولگره بود که امروزه همه نام و آوازه‌ی او را شنیده‌اند. ما بدون کدام موانع جدی از تلاشی (بازرسی)‌ها گذشتیم، هر چند دلهره و اضطراب لحظه‌ی آرام نمی‌گذاشت، نزدیک شام (مغرب) بود که به کاریز کلان رسیدیم و پس از تخلیه بار که تازه متوجه شدم مربوط ماست، ما و معصوب با پای پیاده طرف تنگی راه افتادیم، من قبلاً گزارش مفصل این مسافرت را در کتابی «از چهارکنت تا شمیران همراه با استاد مزاری» تدوین کرده‌ام که به گوشه‌ی از آن اشاره می‌کنم. - موتر واز (وانت روسی) که پر از کاغذ سفید بود، شهر را به

مقصد کاریز ترک کرد، اما بدون اینکه به کوچک‌ترین موانعی برخورد کنیم، از تلاشی‌ها گذشتیم، منظره کوه شادیان از دور خود نمایی می‌کرد و برای من همه چیز تازگی داشت، چون زاده صحرا بودم، به کوه علاقه خاص داشتم و کوه را بخاطر سر بلندی و تسلیم ناپذیری‌اش می‌ستودم و در زندگی‌ام فقط یکبار در دوره پراکتیک، معدن سنگ چونه دهنه غوری را دیده بودم. فضای آکنده از شر و شور شمر و جو پلیسی حاکم بر آن همراه با کسالت جسمی و خستگی امتحانات سالانه، ایجاب می‌کرد که تغییراتی بر روحیه‌ام وارد آید. با عشق و ایمان به کوه نظاره می‌کردم مسافران بین خود سرگرم محبت بودند، اما، ما و معصوب بخاطر عدم افشاگری و حفظ امنیت با هم حرف نمی‌زدیم، لذا، من غرق در رویایی خود شدم و خودم را در قالب یک جنگجوی شجاع احساس می‌کردم چون جنگ ندیده با تور است خیلی خود خواه و از خود راضی بودم و تصور نمی‌کردم جسم لاغر و قواره کوچک من توان حمل سلاح و راهپیمایی شبانه، مجاهدین از تنگی تا شهر و برگشت دوباره را ندارد. تازه در عالم خیال از یک عملیات شبانه، شهر به تنگی شادیان بر می‌گشتم که معصوب به پهلویم زد که رسیدیم! هنوز شام نشده بود که موتر نزدیک یک دکان دهاتی توقف کرد، با عجله بار موتر را پایین کردیم - هر چند دیگران هم کمک کردند، ولی حال ما و معصوب تماشایی بود چون هر دو اهل کار نبودیم - و من تازه متوجه می‌شدم که کاغذها مربوط ماست و این همان کاغذهای بود که بعدها با آن اعلامیه پخش کردند و پیام خون را انتشار دادند. و معصوب کسی بود که به کابل رفته ماشین تحریر را آموخته برگشته بود. وسایل را در کاریز کلان گذاشته خود بطرف تنگی راه افتادیم...

لباس‌های اتو کرده و دستمالهای گل دوزی سرشانه، بین گرد و خاک راه به زودی رنگ خود را از دست داده به رنگ تازه‌ی تبدیل شدند و این تغییر رنگ نشان می‌داد که بر خلاف شهر در کوه و دشت همه چیز یک رنگ است که همان رنگ خاکی باشد. از شام گذشته بود که به تنگی شادیان - پایگاه نظامی سازمان واقع در ترلی رسیدیم، برادرها (منظور نظامی‌ها بود و اصطلاح برادر به تمام افراد سازمان از خورد و بزرگ اطلاق می‌شد) نماز جماعت را تمام کرده منتظر نان شب بودند، غذای شب پلو خشک بدون گوشت بود که با اشتیهای وصف ناپذیری میل

می شناختم گرم صحبت بودیم که صدای چورک (سوت) شهید «رضایی» همه را به حال خود آورد و برادران نظامی تفنگ های خود را گرفته طرف کوه دویدند و ما هم کاغذ را بار زده طرف نانوائی راه افتادیم.

اولین دیدار با رهبر شهید استاد مزاری رحمته الله

هنوز چند ساعتی به ظهر مانده بود که به مدرسه نانوائی رسیدیم بار اسب را دم دروازه پایین کرده خود وارد مدرس شدیم. چند نفر نشسته باهم درباره مسائل خاصی صحبت می کردند ما هم پس از احوال پرسی گوشه نشستیم. از همه اولتر بابه «مزاری» توجه ام را جلب کرد چرا که حاج نادر کلان و محمد علی بای را از قبل می شناختم و نه حاجی نادر را جای بابه اشتباه می گرفتیم. بابه مزاری یک واسکت ابلق بالای پیراهن و تبنانی وطنی پوشیده بود که چندان به او نمی آمد یعنی با آن ریش انبوه و موقعیت اجتماعی - سیاسی او فاصله زیاد داشت ولی او کسی نبود که در بند این چیزها باشد، صحبت آنها تمام شد بابه «مزاری» رو به من کرده پرسید از کجا آمدید؟ گفتم از مزار. معصب مرا معرفی کرد که از جمله محصلینم و عبدالله فرستاده است و لسوال چای آورد (آنجا مرسوم بود که چای چی و آشپز را ولسوال می گفتند) و ما چون قحطی زدگان افریقا به جان نان خشک افتادیم ولی چنان مزه دار بود که از شرم دسترخوان را جمع کردیم و گرنه تمام نانها را می خوردیم باز هم از سیر شدن خبری نبود.

پس از صرف چای از مدرسه خانه بیرون شده سراغ شهید عصمت یکی از دوستان قدیمی ام را گرفتم، او چند ماه قبل از من به آنجا آمده بود. یکی گفت: او بیرون مدرسه درس می خواند ولی هرچه گشتم او را نیافتم. همانجا زیر سایه درخت در ضلع شمال غربی مدرسه دراز کشیدم. از شدت خستگی زود خوابم برد، اذان ظهر داده شد و یک از بچه ها مرا به نماز دعوت نمود ولی از فرط خواب آلودگی اعتنائی به او نکرده دوباره خوابیدم، بعد بابه «مزاری» مرا با خود به مدرسه برد.

برنامه مدرسه مشکل و طاقت فرسا بود ولی با عشق و ایمان دنبال می شد، هرچند تعدادی از تازه واردان تحمل نکرده رو به فرار می نمودند و آنهایی که وضع را تحمل کردند تا آخر به سازمان و بابه وفادار ماندند. من برنامه یک روزه مدرسه را در

می شد. میل می شد. آن شب پدر استاد شهید حاجی خداداد همراه با محمد علی بای شاهنجیری مهمان بودند و از هر دری محبت می شد، ولی من از فرط خستگی زود محل را ترک گفته به استراحتگاه رفتم.

یکی از برادران آشنا، گویچه ی را زیر پایم انداخت و ساکی را بالشت درست کرد کمپل را خود داشتم، با خود گفتم چرا پتو و بستره ندارند، اما خستگی امان نداد تا در این باره بیشتر فکر کنم و متوجه نشدم که دیگران روی چه خوابیدند اما بعد از اینکه خستگی رفع شد، طبق عادت همیشگی که به اندک سرو صدایی بیدار می شوم با صدای کیستی؟ از خواب پریدم، این صدای پیره دار خوابگاه بود که با دیدن پیره دار سرتنگی که پس از تعویض پیره به خوابگاه بر می گشت گفته بود.

شب مهتابی بود، کوههای اطراف و دره های پیش روی خوابگاه و درختان کم قد ارچه و پیسته در زیر نور ماه منظره جالب و تماشایی به خود گرفته بودند، هر چند که نه شاعرم و نه داستان نویس تا نازک خیال ها به جهان دیگرم کشند، اما منظره جذاب دلپذیر آن شب مهتابی مرا نیز با خود برد به دنیای که در این وضع آشفته آوارگی و غربت میسر نیست. سکوت شب همه جا را فرا گرفته بود، جز نشخوار چند گاو که نزدیک بام که ما خوابیده بودیم - خوابیده بودند - صدای شنیده نمی شد، گاهی زمزمه های پیره دار که از فرط کسالت و خواب آلودگی با آن خود را بیدار نگه می داشت، سکوت شب سکسته می شد نمی دانم چه مدتی طول کشید که من محو تماشائی طبیعت زیبا شوخ و رام نشده ی ترلی بودم، اما وقتی به بخود آمدم که پهلوهایم به شدت درد می کرد، تازه متوجه شدم که شهید «ضیاء» و شهید «صالح» (که هر دو در کازک بادغیس به شهادت رسیدند) ت در کنارم خوابیده اند و آن طرف تر چند برادر دیگر، ولی هیچکدام پتو وزیر اندازه ندارند همه کفش ها و تفنگ های خود را زیر سر گذاشته خوابیده اند. بر ایمان و اخلاص آنها تحسین کردم و از اینکه من نسبت به آنها امتیاز داشتم و گو بچه ی زیر پایم بود، خجالت کشیدم چون آنوقت هنوز امتیاز کاذب قومندان و استاد نسبت به مجاهدین بوجود نیامده بود و همه به این تصور بودند که فقط برتری و بزرگی به تقوا و پرهیزگاری است نه به مقام و پول و چوکی!

صبح زود پس از ادای نماز با تعدادی از برادران که از قبل

انسان را فریفته خود می‌ساخت، ولی آنچه مرا عاشق استاد ساخت «نظم و سخت‌گیری» استاد بود، همین دو خصلت بود که بسیاری‌ها نمی‌توانستند در کنار استاد زندگی کنند.

کسانی که از نزدیک با استاد شهید در تماس بوده به این واقعیت اعتراف دارند که او یک فرد منظم و با انضباط بود و هرگز از قولی که می‌داد و یا از کاری که روی دست می‌گرفت شانه خالی نمی‌کرد و در ضمن سخت‌گیر هم بوده و من عادتاً از این طور شخصیت‌ها خوشم می‌آید و بر عکس از آدمهای بی‌برنامه و کسانی که به قول و قرار خود و دیگران اعتنایی ندارند، چندان علاقه‌ی ندارم چون آنها را مؤمن به آرمان‌شان نمی‌دانم. کسی که ایمان به گفته‌ها و طرحهای خود نداشته باشد چگونه می‌توان به او اعتماد کرد؟ ولی بابه یک مؤمن بود، او به مبارزه و جهاد ایمان داشت، کسی را فریب نمی‌داد از همان ابتدا می‌گفت قضیه چه همت و چه خواهد شد، و او مسأله تکلیف را پیش می‌کشید.

البته داستانهای و ضرب‌المثل‌های معروف تاریخ درباره همنوایی و مردی و مرادی است که درج آنها در این جا میسر نیست، ولی استاد «مزاری» شخصیتی بود که تمامی اوصاف انسانیت را بطور نسبی از آن خود ساخته بود که هر کسی به نحوی گمشته خود را در وجود او می‌یافت، ولی من عاشق نظم و سخت‌گیری او بودم. یک نمونه از نظم او را یاد می‌کنم بقیه را خود قیاس کن.

صنف ۶ ابتدایی بودم که مادرم را از دست دادم، لذا از آن به بعد باید صبح‌ها زود بیدار شده قبل از اینکه دیگران بیدار شوند به کارهایم برسم یعنی به امید کسی نبودم که مرا بیدار کند، لذا خود بیدار می‌شدم، بعد هم وقتی برای ادامه تحصیل به شهر رفتم این سحر خیزی ادامه یافت تا جایی که کمتر اتفاق می‌افتاد، ملای روضه شریف اذان بگوید و من خواب باشم، خوشبختانه یا بدبختانه همین عادت دیرینه را تا بحال با خود دارم، مگر در شرایط خاصی که عادت هم فراموش می‌شود.

و اما بابه «مزاری»:

در طول دوران مسافرت و اقامت در شهر برای تحصیل، مجبور بودم هم اطاقی‌هایم را بیدار کنم، یعنی من وظیفه مادران و احیاناً برخی پدران را انجام می‌دادم، اما وقتی با بابه «مزاری» آشنا شدم، متوجه شدم که دیگر نیازی نیست که این وظیفه را

ویژه نامه سراج تشریح کردم که نیاز به تکرار آن نیست، فضای آنروز مدرسه نانوایی، فضای کاملاً روحانی و اسلامی بود، آدم انسانیت، اخلاق و اسلام را به صورت زنده و حقیقی آن لمس می‌کرد. مدرسه نانوایی شباهت نمی‌بیند به مدینه آغاز هجرت حضرت رسول (ص) و مردم مکه به آن شهر یافته بود، صدای ملکوتی اذان در سه وقت از شبانه روز در دل دره‌ها و تپه‌ها می‌پیچید و انسانها را از خواب چند و چندین ساله بیدار ساخته به سوی خدا و عبادت او دعوت می‌نمود.

بابه «مزاری» چراغی بود که در تاریکی زمان روشن شد و جوانان و نوجوانان مشتاق علم و عرفان را از گوشه و کنار پروانه وار دور خود جمع کرد، بابه «مزاری» زندگی بسیار ابتدایی داشت، غذایش مثل دیگران و سر سفره عمومی بود، شب خوابش نیز در کنار بچه‌های خردسال در همان مدرسه‌خانه بود که بطور معمول، ۱۰ تا ۱۵ نفر همیشه در آنجا می‌خوابیدند و استاد شهید هم در یک گوشه‌ی از آن چین خود را بالای سر کشیده آرام می‌گرفت در حقیقت او همیشه بیدار خواب بود چرا که پس از هر ساعت نوبت پیرورض می‌شد و پیره‌دار وارد اطاق شده نفر بعد از خود را بیدار می‌کرد برادران خردسال اغلب زود بیدار نمی‌شدند و با سروصدای پیره‌دار استاد هم بیدار می‌شد ولی چیزی نگفته زیر چین آرام می‌خوابید. گاهی می‌شد که چند نفر تازه وارد هم نصف شبی سرو صدا کنند وارد مدرسه‌خانه می‌شدند، ولی استاد تصمیم گرفته بود که در برابر همه چیز صبر کند و با صبر خود به دیگران بفهماند که زندگی یعنی سوختن و ساختن! و زندگی اجتماعی بدون گرفتاری‌ها میسر نیست.

به این شکل با بابه «مزاری» آشنا شدم و انگیزه آشنایی‌ام جبهه و جهاد بود و غیر از این دو انگیزه‌ی وجود نداشت.

■ چه خصوصیات اخلاقی در وجود رهبر مشاهده نمودید که به او علاقه‌مند شدید؟

حقیقت این است که هر کسی دنبال گمشته‌ی می‌گردد و این گمشته نظر به شرایط اجتماعی سیاسی جامعه و موقف خود شخص جستجوگر فرق می‌کند. داستان اینکه چگونه بابه را یافتم، داستان طولانی است که هم شیرین است و هم درد آور که امیدوارم روزی شرح ماجرا را در کتاب «شناسنامه شناسنامه نویس» مطالعه کنید. اما چرا به او علاقه‌مند شدم؟ دلایل گوناگونی دارد و خصوصیات زیادی در استاد شهید وجود داشت که

دوستان او بودند که دیگر خواب راحت از چشمشان فرار کرد. این اوج بالندگی سیاسی یک شخص را به نمایش می‌گذارد که در عین محرومیت و مظلومیت زبانزد خاص و عام گردد و دوست و دشمن به او احترام کنند! هرگاه اظهار نظر دوستان و دشمنان را ذکر کنیم خود داستان دیگری خواهد شد ولی واقعیت این بوده است که او یک شخصیت سیاسی به معنی واقعی کلمه بود.

از نگاه فرهنگی:

شما زندگینامه شخصیت‌های سیاسی را مورد مطالعه قرار دهید، کمتر شخصیتی را پیدا می‌کنید که در عین گرفتاریهای سیاسی اینطور به مسائل فرهنگی علاقه داشته و آنرا دنبال کرده باشد نگاه گذرا به کارنامه فرهنگی استاد شهید و مقایسه آن با کارنامه شخصیت‌های دیگر این واقعیت را روشن می‌سازد، علاقمندان می‌توانند به ویژه نامه سراج مقاله استاد شهید مزاری و مسائل فرهنگی افغانستان مراجعه کنند.

از نگاه مذهبی

بابه مزاری یک شخصیت مذهبی بود و بیش از هر کسی پابند شعار مذهبی او به نماز جماعت قرآن و توضیح المسائل به اندازه‌ای اهمیت می‌داد که در هر کجا این برنامه‌ها را عملی می‌ساخت، وقتی در سال ۱۳۶۰ ما را به ایران آورد چه در قم و چه در تهران ما را توصیه می‌نمود که در نماز جمعه شرکت کنیم و خود نیز با ما به نماز جمعه می‌رفت.

در سال ۱۳۶۱ یک روز جمعه تعدادی از برادران خرد سال به نماز جمعه رفتند، تعداد دیگر که بزرگ بودیم همراه با استاد جویا به در بند رفتیم تا کوه نوردی کنیم، شب قضیه از کوچولوها به بابه رسانیده شد و ما مورد سرزنش قرار گرفتیم و از همه بیشتر استاد جویا که مسئول آموزش ما بود مورد توبیخ قرار گرفت. استاد می‌گفت: من نمی‌گویم کوه نوردی بد است، ولی چرا روز جمعه که مانع شرکت در نماز جمعه می‌شود. ما هیچ دلائل نداشتیم و تعهد سپردیم که دیگر از این کارها نکنیم و این اولین و آخرین باری بود که در بند را دیدیم.

یک وقت درباره بابه «مزاری» شک کردیم، آنهم به این دلیل که او را با یکی از روحانیون همطراز در باره عبادات و مراسم مذهبی مقایسه نمودم و با خود می‌گفتم چرا «بابه مزاری» به

انجام دهم چون او بابه بود و غمخوار همه، داستان برنامه یک روزه مدرسه نانوائی را در مجله سراج خواندید و اما در تهران چند سال اول که در منزل دشتیار بودیم، تعداد زیاد بود و چندان متوجه نمی‌شدم ولی در منزل کاشانک (منزل مجله حبل الله) که تعداد محدود بود، عادت بابه این بود که باید اول مرا بیدار کند. ایشان در اطاق طبقه وسطی می‌خوابیدند و من در اطاق طبقه بالایی بودم، با اینکه شبها دیر وقت می‌خوابید و من خیلی زود می‌خوابیدم، صبح زود قبل از همه بیدار شده طرف اطاق بالایی می‌آمد. شگفتی در این بود که او هنوز چند قدم به در مانده من سر جای خود می‌نشستم، وقتی در را باز می‌کرد مرا نشسته می‌یافت بدون اینکه چیزی بگوید به طرف وضو گرفتن می‌رفت. با اینکه می‌دانست من بیدار می‌شوم ولی او این کار را همیشه تکرار می‌کرد. (البته جریان پیش از تشکیل حزب وحدت را می‌گویم و پس از تشکیل حزب وحدت با ایشان نبودم)

ابعاد شخصیتی رهبر شهید را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سیاسی - فرهنگی - مذهبی - نظامی - اجتماعی

قبلاً اشاره کردم که استاد شهید، شخصیت ممتازی نسبت به شخصیت‌های کنونی داشت که هر کسی می‌توانست شخصیت مورد نظر را در وجود او بیابد در یک کلام او هم سیاسی بود و هم فرهنگی و مذهبی، نظامی و اجتماعی، یعنی در تمامی ابعاد زندگی تبحر داشت و هر یک از جنبه‌های زندگی او را مورد مطالعه قرار دهیم. او را یک انسان وارسته می‌یابیم که اگر مبالغه نکرده باشیم در بین شخصیت‌های جهان امروز پس از امام خمینی رحمه الله نمی‌توان شخصیتی یافت که مثل بابه «مزاری» تمامی جنبه‌ها را به کمال رسانده باشد. این ادعای یک دوست چشم بسته نیست، بلکه ادعای یک شناسنامه نویس است که شناسنامه بسیاری از گروه‌ها و شخصیت‌ها را نوشته و قصد دارد شناسنامه کامل انقلاب را بنویسد بطور مثال:

- از نگاه سیاسی:

او شخصیتی بود که توانست هویت فراموش شده شیعیان افغانستان را پس از یکصد سال تلاش مخالفان، به جهان و مردم افغانستان بشناساند. و تا او زنده بود مخالفان سیاسی او در کشور و جهان خواب راحت نداشتند، ولی پس از شهادت او این

آنها می‌گفتند: ما همه را شکست دادیم ولی نصری‌ها ما را شکست داد. همین جنگ بود که استاد «مزاری» را در بین جنرالهای رژیم نجیب قهرمان ساخت و بعدها جنرال دوستم را مرید او گردانید. احمد شاه مسعود که روزگاری بخاطر مهارت جنگی به شیر پنجشیر شهرت یافته بود وقتی در برابر طرحهای نظامی بابۀ مزاری، قرار گرفت چنان درمانده شد و چنان از خدعه و نیرنگ و خلاف مقررات نظامی کار گرفت که به روبای کابل تغییر شهرت داد.

از این که من یک فرد نظامی نیستم نمی‌توانم خصوصیات نظامی بابۀ «مزاری» را تشریح نمایم ولی اینقدر می‌توانم بگویم که او اولین شخصیت سیاسی - فرهنگی بود که از جنگ نمی‌ترسید.

از نگاه اجتماعی :

برخورد اجتماعی بابۀ طوری بود که هر کسی تصور می‌کرد بابۀ او را دوست دارد. در عین حال که شخص حاضر جواب و نترسی بود و در برابر هیچ شخصیتی چه داخلی و چه خارجی احساس ضعف نمی‌کرد ولی در برابر برخورد تند مراجعین گاهی کوتاه می‌آمد تا جایی که ما ناراحت می‌شدیم. اینجا بود که هرکسی می‌توانست حرف دل خود را به او بگوید.

در برخورد با مردم فرقی بین دارا و نادار نمی‌گذاشت و اینطور نبود که در برابر پولدارها و صاحبان مقام و چوکی یک طور باشد و در برابر مستمندان و ضعفاً طور دیگر. برای او فرق نمی‌کرد که این شخص چه مقامی دارد و نفس اهمیت کار برایش مطرح بود. همان اهمیت که برای دیدار و ملاقات یکی از مقاماتی دولتی کشور میزبان قایل بود بیشتر از آن را برای ملاقات و دیدار یک طلبۀ ابتدایی هموطن قایل می‌شود.

■ در مورد خصوصیات بارز اخلاقی رهبر شهید برای ما

توضیح دهید؟

قبلاً خصوصیات اخلاقی بابۀ مزاری را به اختصار بیان کردم و یادآور شدم که سه خصوصیت شجاعت، نظم و سختگیری او را می‌ستودم. ولی یکی از خصوصیات اخلاقی که در وجود استاد بود و کمتر در وجود دیگران مشاهده می‌گردد گذشت و عدم کینه بود. بابۀ مزاری عادت داشتند که شخص متخلف را شدیداً تنبیه می‌نمود ولی لحظات بعد با او مثل یک

عنوان یک رهبر مذهبی شب نماز نبوده و مستحبات را انجام نمیدهد و این مسأله مدتها مرا متوجه حرکات استاد ساخته بود. اما وقتی استاد به داخل رفت و شخصیت مورد نظر به اندک مقامی رسید، دیدم که رو به تجملات آورد و آنجا بود که دریافتم تقوای «بابۀ مزاری» یک تقوای ارادی است و مثل دیگران نیست که بخاطر مقام و پول تغییراتی بر خوراک و پوشاک خود ایجاد نماید. او اهل تظاهر نبود آنچه می‌کرد ایمان داشت و در هرکجا و نزد هرکسی همان روش را ادامه می‌داد.

از نگاه نظامی :

«بابۀ مزاری» شجاع ترین مردی بود که در سازمان می‌شناختم، ترس در وجود او یا نبود و اگر هم بود، بروز نمی‌داد. کسی به یاد ندارد که در جنگی «بابۀ مزاری» ترسیده باشد، بلکه همواره او را بزور از صحنه‌های نبرد بیرون می‌برده‌اند مقاومت و استواری او در غرب کابل یکی از حماسه‌سازترین مقاومت نظامی در تاریخ بشریت است. قبل از آن زمانی که هنوز به عنوان رهبر شناخته نشده و مثل دیگر مردم در جبهات جنگ حضور می‌یافت خود نقل می‌کرد در یکی از جنگ‌های مردم چارکنت علیه نیروهای متجاوز روسی شانه خود را دیوار سنگر ساخته تا مجاهدی میل تفنگ را بالای شانه وی گذاشته طرف دشمن فیر کند. در کجای دنیا چنین چیزی اتفاق افتاده که شخصی رو در روی دشمن بایستد تا از شانه او بعنوان دیوار سنگر استفاده شود.

اینجا بود که به اثر فیر زیاد به شنوایی‌شان آسیب رسیده و همیشه از این ناحیه در عذاب بود ولی کمتر به فکر تداوی بر آمد.

او یک بار در سال ۱۳۶۰ در جنگ کوباه با شش نفر در محاصره دشمن در آمد اما سرانجام محاصره را شکستاده خود را به بیرون مدرسه کشیدند و بار دیگر در دوران رژیم نجیب در ولسوالی چمتال به محاصره ملیشاه قرار گرفت که با کشتن پیش از ۶۰ تن از مشهورترین ملیشای شمال خط محاصره را شکستند تا جایی که این جنگ را همه نظامیان از بزرگترین جنگ نواحی شمال به حساب می‌آورند. به اعتراف سران ملیشاه چنین مقاومتی در طول دوران فعالیت‌شان در سراسر افغانستان بی سابقه بوده است.

شخصیتهای مورد احترامند. با این دید به سراغ شناسنامه احزاب و شخصیتهای رفته تا جایی که در باره حزب وحدت حتی به خود بابه هم اعتراض کردم، چون ترکیب حزب وحدت را درست نمی‌داشتم.

■ برخورد رهبر با دشمنان شخصی چگونه بود و نیز برای

مصلحت چگونه مشکلات را متحمل می‌شدند؟

برخورد رهبر شهید با مخالفان برخورد کاملاً مردانه و اسلامی بود، ولی تاریخ نشان داده که این گونه برخورد با مخالفان همیشه حادثه ساز بوده، چرا که همه مخالفان خصلت مردی ندارند. استاد شهید با هرکسی که نزد او زانو می‌زد و از گذشته خود اظهار ندامت می‌نمود گرم می‌گرفت و این ویژگی باعث شد که دشمنان او از همین خصوصیات او استفاده کرده دست همکاری با او دهند و با تملق و چرب زبانی خود را دوست او جلوه داده و در خفا زمینه شکست او را فراهم سازند. یکی از مخالفان که روزگاری در سخنرانیه خود، دستور چند دقیقه مرگ بر سازمان نصر صادر کرده بود، در جریان تشکیل حزب وحدت به اندازه خود را به استاد نزدیک ساخت که یک شب در هتل استقلال صبح نشده در اطاق را زد، در را باز کردم او را دیدم که استاد را می‌خواست و بعد به اطاق خواب استاد رفت و من دوباره خوابیدم، شهید سید علی بیدار شد رفت به اطاق بابه برگشت، گفت: فلانی نشسته پایای استاد را چاپی می‌کند با هم خندیدیم که چگونه شخصیتهای فرصت طلب خود را به آب و آتش می‌زنند تا چیزی گیر بیاورند.

بعد از رفتن او با بابه مفصلاً بحث کردیم که این آدم، حزب وحدت را قبول ندارد فقط چوکی می‌خواهد، نوار سخنرانی او موجود است. هرچه گفتیم بابه قبول نکرد. در جواب گفت: او شخص جسوری است جز او کسی نمی‌تواند مواضع حزب وحدت را بیان کند ما به شوخی می‌گفتیم او آنقدر جسور است که می‌تواند علیه خود حزب وحدت هم موضع بگیرد، بابه ناراحت شد، گفت: شما قضاوت پیش از حادثه می‌کنید. متأسفانه این شخص که یک روز برای بدست آوردن چوکی و مقام حاضر می‌شد پای بابه را چاپی کند، روزی رسید که علناً علیه بابه موضع گرفت و به او توهین کرد.

این نشان می‌دهد که بابه با کسی کینه شخصی نداشته است. دوستی و دشمنی او برای مردم و برای اسلام و وطن بوده است.

دوست برخورد می‌کرد. بطور مثال در سال ۱۳۶۰ یکی از افراد سازمان مرتکب عمل سرقت شد و طبق احکام سرقت دست او را قطع کردند، ولی استاد مزاری هر روز خود زخم او را می‌شست، پانسمان می‌کرد و به او رسیدگی می‌نمود.

استاد شهید فقط برای هر خطایی یک بار سرزنش و تنبیه می‌نمود نه اینکه هروقت و نزد هرکسی دوباره شروع کند. او به اندازه باگذشت بود که حتی خطاکاران سیاسی و مخالف را بخشید و همین خصوصیت اخلاقی سرانجام باعث شکست ظاهری او گردید. او هرگاه خطاکاران سیاسی و مخالف را نمی‌بخشید دشمن نمی‌توانست در حزب نفوذ کند ولی گذشت او به فرصت طلبان اجازه داد که نقشه‌های دشمن را به اجرا گذارند.

■ خاطراتی به یادماندنی که از رهبر شهید دارید برای ما

بیان کنید؟

اواخر سال ۱۳۶۴ یا اوایل سال ۱۳۶۵ بود که فشار کاری (مجله جیل الله و سازمان) میانه ما و معلم حبیب را که مسؤول منزل دشتیار بود شکر آب ساخت و هریک دیگری را به کم کاری و تنبلی متهم می‌کردیم و سرانجام دعوای ما به نزد بابه کشید و در حضور او همدیگر را متهم کردیم. بابه به دقت به حرفهای ما گوش داد، وقتی حرف ما تمام شد، گفت:

- بابی مه! اگر برای من کار می‌کنید؟ اشتباه می‌کنید، امروز هستم، فردا نیستم می‌میرم، کشته می‌شوم، سودی به حال شما ندارد.

- اگر برای سازمان کار می‌کنید، بازم بی‌فایده است چرا که تشکیلاتهای سیاسی یک روز هستند و روز دیگر منحل می‌شوند. و اگر کار برای خدا باشد، خدا همیشه هست و این نیاز به متهم کردن یکدیگر ندارد، هرکس کار می‌کند اجرش با خداست. اگر کار می‌کنید برای خدا کار کنید نه برای من و یا برای سازمان.

این توصیه زندگی مرا عوض کرد و قبل از آن یکی از تندروترین افراد سازمان بودم، پس از آن به اعتدال کشیده شدم و دریافتم که اگر برای من «سازمان نصر» یک سازمان ایده‌آل و بابه مزاری یک شخصیت دوست داشتنی است برای یک حرکتی، حرکت و برای یک جمعیتی جمعیت، و برای یک جبهه متحدی، جبهه متحد، سازمان ایده‌آل و رهبران‌شان

■ چطور لقب استاد و چطور لقب بابہ را به رهبر شهید

دادند؟

هر تشکیلات و جریان سیاسی اصطلاحات و واژه‌های مخصوص به خود دارد. در تشکیلات سازمان نصر به تمامی افراد کلمه برادر اطلاق می‌شد و به مسئولان کوچک و بزرگ کلمه استاد را به کار می‌بستند، طبعاً دیگران هم به تقلید و تبعیت از افراد سازمان این واژه را بکار می‌بردند تا جایی کلمه استاد جزو اسم بعضی از شخصیتها گردید. بطور مثال استاد ابراهیم، استاد محقق استاد یاسین، استاد جعفری، استاد ابوذر (غزنی) و غیره. استاد مزاری هم ابتدا در سازمان و بعد در بین جامعه به استاد «مزاری» شهرت یافت.

واما چگونه لقب بابہ یافت، مسأله کمی خودمانی تر می‌شود. بابہ در ابتدا یک واژه مستعار بود، که در شهر برادران سازمان برای استاد شهید به کار می‌بردند چنانچه استاد محقق را سردار می‌گفتند و بعد این واژه مستعار شهری به جبهه و دهاات رسیده و سرانجام با برادران خردسال و فرهنگیان به خارج آمد و به عنوان یک اصطلاح درون سازمانی برای خود جا باز کرد، پس از تشکیل حزب وحدت اصطلاح بابہ و استاد هردو رایج شد. لازم به یاد آوری است که قبل از اینکه در سازمان استاد مزاری به بابہ شهرت یابد شهید «واحدی» معروف به «بابہ واحدی» بوده است.

■ بهترین اهداف رهبر شهید از مبارزه چه بوده؟

اهداف رهبر شهید از مبارزه کاملاً مشخص و روشن است که همان رسیدن تمامی مردم بخصوص شیعیان افغانستان به حقوق شان بود. و این مطلب را از مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها در طول دوره حیات سیاسی شان می‌توان بدست آورد.

■ از همراهان رهبر شهید کدام را می‌شناسید و خاطراتی

را که از آنها به یاد دارید بفرمائید؟

از اینکه در دروړه حزب وحدت در کنار استاد نبودم، توفیق آشنایی با یاران شهیدش را نداشته‌ام ولی یکی از آنها را که سید علی علوی باشد از سال ۱۳۶۱ می‌شناسم او همراي برادر بزرگتر از خود سید محمود از افغانستان آمد، خودش در برنامه درسی برادران قم شرکت جست، ولی سید محمود در کنار من در منزل دشتیار باقی ماند و ما او را پیر بزرگ می‌گفتیم، آدم عاجز و بی آزاری بود و بعد مدتها در مدرسه عربها کار می‌کرد و اوایل

امسال همراه با خانواده برای تشییع پیکر رهبر شهید و سید علوی به وطن برگشت.

اما سید علی پس از اندک درس در قم به مدرسه عربها رفت، ولی عشق و علاقه او به مسائل نظامی بیشتر از درس و مطالعه بود، لذا درس را ترک گفته به تعلیمات نظامی پرداخت و بعدها یکی از محافظان همیشگی استاد شهید گردید. و سرانجام با رهبرش یکجا به شهادت رسید.

■ - نظر رهبر شهید در مورد حقوق زنان و فعالیت‌شان

چه بوده است؟

نظر استاد درباره حقوق زنان همان نظر اسلام بود، در سال ۱۳۶۵ وقتی درباره مسائل ازدواج و مشکلات آن در جامعه از ایشان پرسیدم، در جواب گفت:

«ارزش انسان نباید با پول مقایسه شود و از نگاه شرعی دختر و پسر هر دو انسان‌اند و هیچگونه فرق در انسانیت‌شان وجود ندارد که دختر مثل کالا و متاع بفروش برسد. و بچه در این قسمت هیچگونه ارزش جدای از دختر ندارد و هر دو انسان و نیازمند به هم دیگرند. ارزشها در تقوا، علم، اندیشه، مبارزه، شجاعت و شهامت است... زن و مرد می‌توانند این ارزش‌ها را کسب کنند»^(۱)

و در مصاحبه دیگر خود با خبرنگار صدا و سیمای جمهوری اسلامی (۱۳۷۱/۸/۱۷) در کابل می‌گوید:

زنان ز کلیه حقوق انسانی برخوردار هستند و می‌توانند در همه عرصه‌های حیات اجتماعی - سیاسی کشور فعال باشند، انتخاب شوند و انتخاب کنند.

این دو مطلب نظر صریح استاد شهید را درباره زنان روشن می‌سازد و گذشته از آن تلاش ایشان در ایجاد کمیسیون زنان در حزب وحدت نیز نظرشان را در مورد حقوق زنان به اثبات می‌رساند.

■ - عمل و قیاحانه گروه طالبان را در به شهادت رسانیدن

رهبر شهید استاد «مزاری» چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا از قبل تعیین شده بود و چه دستهای در پس پرده در کار بوده است؟

البته، پس پرده را جز همانهای که آنجا حضور داشتند و دارند کسی نمی‌داند، ولی عمل طالبان یک عمل وحشیانه و غیر انسانی و ضد اسلامی بود تا جایی که دشمنان سرسخت استاد

هم نتوانست این عمل را رسماً مورد تایید قرار دهند و آنهایی که استاد را قبل از شهادت محارب معرفی کردند پس از شهادت مهر سکوت بر لب بستند و جرأت نکردند بار دیگر در این مورد اظهار نظر نمایند.

اما ارزیابی من از قضیه طالبان کمی با نظریات دیگران تفاوت دارد چرا که من پدیده طالبان را بر خلاف خیلی از تحلیل گران یک پدیده داخلی می دانم و آنطوریکه عمل شده و دست خارجی ها بخصوص پاکستان را در این قضیه دخیل می دانند، قبول ندارم. ظهور طالبان عکس العمل واقعی عمل انحصار گرایانه مسعود - ربانی بود، در دنیای سیاست گاهی شخصیت های سیاسی بر خلاف خواسته و مرام خود به دشمن خود خدمت می کنند. بطور مثال یونس خالص خدمت بزرگی به شیعیان افغانستان انجام داد او با شعار تول غوارم شیعه گانو نه غوارم (همه را می خواهم شیعیان را نمی خواهم) همه را بیدار ساخت. و مسعود - ربانی هم با دور کردن ازبکها و هزاره ها از کنار خود خدمتی به افغانها انجام داد که حتی سران قوم افغان قادر به انجام آن نشدند. اگر مسعود - ربانی کودتای عمل نمی کردند و به جای انحصار قدرت شرکت در قدرت را پیشه می ساختند امید این می رفت که در افغانستان پس از ۲۵۰ سال حکومت مردمی بوجود آید ولی عملکرد ناسنجیده تاجیکها این آرزو را به یاس مبدل کرد.

بنابراین طالبان نتیجه اشتباه تاریخ مسعود - ربانی است، به این معنی که وقتی افغانها دریافتند قدرت از دست شان رها شده به فکر چال افغانی افتادند، لذا گروهی را بنام طالبان از همان احزاب قدیمی بوجود آوردند یعنی گروه طالبان متشکل از تمامی احزاب راست و چپ افغانی است. از مولوی باغرانی جمعیت گرفته تا آخوند زاده حرکت انقلاب و جنرال تنی خلقی همه و همه در این گروه حضور دارند.

حقیقت این است که افغانها از حضور هزاره ها در کابل به شدت ناراحت بودند و هستند و از همان آغاز پیروزی مجاهدین اینها در پی نابودی شیعیان بر آمدند و علم جهاد علیه شیعیان عمل طالبان یک برنامه از قبل طرح شده بود که مسعود - ربانی از آن به نفع خود استفاده کرده من از آغاز جنگ که منجر به اسارت و شهادت بابا شد نگران توطئه طالبان بودم ولی کسی به نظر من اعتنایی نداشت فقط آنوقت همزمان با جنگهای کابل برای خود

نوشتم:

۱ - باز هم جنگ در کابل:

جنگ دیروز و جنگ جمعه (۷۳/۱۱/۲۸) که به ترتیب سیزدهمین و چهاردهمین جنگ علیه حزب وحدت در کابل است با جنگهای گذشته فرق می کند. چون حزب وحدت در شرایط کنونی به تنهایی در برابر تمامی جنگ افروزان تاجیک و افغان قرار گرفته و عناصر مزدور هم از داخل توطئه می کنند.

جنگ دیروز (۷/۱۲/۱۵) که یک جنگ تمام عیار زمینی و هوایی علیه حزب وحدت است، بنا به گفته وزارت دفاع دولت تاجیکی کابل قصد دارد ریشه هزاره ها و شیعیان را از کابل قطع کند. حالا جنگ به کجا می رسد خدا می داند.

صبح دیروز قبل از اینکه از جنگ خبری پخش شود، بعد از نماز صبح اندک چشمم پنهان شد، در خواب بابا «مزاری» را دیدم که از خانه خود قهر کرده بود و یا اینکه کلید نداشت نزد من آمد و گفت: امشب کجا بخوابیم؟ گفتم بیا به یاد دوران انقلاب در همین اطاق فقیرانه بخوابیم! بعد صحنه عوض شد... از خواب بیدار شدم.

وقتی به شهر رفتم خبری از جنگ نبود، ولی عصر خبر شدم که در کابل جنگ شدید ادامه دارد...

والسلام صبح روز سه شنبه ۷۳/۱۲/۱۶

۲ - طالبان افغان وارد کابل شد:

پس از جنگ صبح روز دوشنبه (۱۳۷۳/۱۲/۱۵) که از طرف شورای نظار علیه مواضع حزب وحدت شروع شد، این نگرانی بوجود آمد که گروه طالبان از پشت به مواضع حزب وحدت حمله کنند! در این باهر تحلیل های گوناگون صورت می گرفت و احتمال می رفت که در صورت حمله طالبان از پشت به هزاره ها و ائتلاف با دولت ربانی افغانستان علناً تجزیه خواهد شد...

اما جنگ شکل دیگری به خود گرفت، سه شنبه شب، بابا مزاری در مصاحبه خود با رادیو لندن اخطار داد که اگر جنگ متوقف نشود از موشک های اسکاد استفاده خواهد شد. اما روز چهارشنبه انتظار شلیک موشک اسکاد را می کشیدیم که شام روز چهارشنبه رادیوها گزارش دادند که گروه طالبان وارد

والسلام صبح روز یکشنبه ۷۳/۱۲/۲۱.

■ - علت اینکه رهبر ما را به شهادت رساندند و نه سایر

رهبران را چه بوده است؟

این سؤال یک کمی، چه بگویم! در جنگ حلوا و کلوچه پخش نمی‌کنند، جنگ جنگ است. جا داشت سؤال اینطور طرح می‌شد که: علت اینکه رهبر ما فریب قرآن افغان را خورد و دیگر رهبران نخوردند چه بود؟

علت می‌تواند چند چیز باشد؟

اولاً بسیاری از رهبران آنطوریکه ادعا می‌کنند، ایمانی به مبارزه و انقلاب ندارند.

ثانیاً: مسعود - ربانی از تسلیم شدن بچه سقو به قرآن افغان عبرت گرفته و جنرال دوستم استادان کار کشته داشته که می‌دانستند قرآن افغان با قرآن دیگران فرق می‌کند. لذا در مذاکره با طالبان جنبه‌های مذهبی استاد شهید بر جنبه‌های سیاسی آن پیشی داشته است و ر نه مشکل می‌توان باور کرد که ایشان به قول و قرار طالبان افغان که یک عمر دروغ گفته اعتماد کنند، گذشته از این باب «مزاری» قربانی توافقی و رقابت داخلی و خارجی گردید.

قبل از شهادت باب «مزاری» ابرقدرتها به سرکردگی روس و آمریکا در قبال افغانستان موضع آشکار اتخاذ کرده بودند که آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان در صدد پیروزی گروه طالبان بودند و بر عکس روسیه، هند، فرانسه و ایران طرفدار بقای قدرت مسعود - ربانی در افغانستان، اینجا بود که حزب وحدت خارج از طرح باقی ماند، دولت ربانی - مسعود جنگ را علیه حزب وحدت شروع کرد، طالبان حلقه محاصره را تنک تر ساخت حزب وحدت و در راس آن باب «مزاری» جز تسلیم و یا شهادت راه دیگر نداشت. در یک کلام همه قدرتها و گروه‌ها می‌خواستند که باب «مزاری» نابود شود. بطور مثال:

در طول ۱۵ شبانه روز که غرب کابل زیر آتش سنگین توپ، تپاچه و راکت دولت ربانی - مسعود قرار داشت و طالبان وحشی چون گرگ گرسنه از پشت منتظر حمله بودند، هیچ خیرخواه و واقعیت نگری پیدا نشد که جنگ را حرام اعلام کند و تپاچه‌های جنبش همچنان در آشیانه‌های خود ماندند حتی یک بمب سر مواضع نیروهای دولت ربانی نریخت. وعده شلیک موشک اسکاد سرجای خود.

جنگ شد ابتدا معلوم نبود که به نفع چه کسی وارد جنگ شده‌اند تا اینکه داکتر عبدالله به سخنگوی وزارت دفاع دولت ربانی در مصاحبه خود اعلان داشت که روی یک توافق گروه طالبان از طریق دارالامان، دوع آباد وارد منطقه حزب وحدت گردیده و با نیروهای دولتی وارد جنگ شده‌اند.

پس از این گزارش توجه تمامی رادیوها و تحلیل‌گران متوجه گروه طالبان شد و حزب وحدت به فراموشی سپرده شد. حقیقت این بود که باب «مزاری» با ائتلاف جدید هزاره‌ها را از مرگ نجات داد، ولی با این ائتلاف که گروه طالبان افغانی جای گروه حکمتیار را می‌گرفت، علناً سلطه دوباره پشتون‌بزم در افغانستان حاکمیت می‌یابد. دور نخواهد بود که سرنوشت بچه سقو به سراغ مسعود بیاید ولی نادر و نادرهای طالبان با باب «مزاری» چه خواهد کرد هنوز روشن نیست؟ والسلام صبح جمعه ۷۳/۱۲/۱۹.

۲ - ادعای دولت مبنی بر شکست گروه طالبان:

دیروز (شنبه) رادیو ایران گزارش داد که گروه طالبان از یک طرف و نیروهای حزب وحدت و دولت از سوی دیگر درگیر نبرد شدند که در نتیجه گروه طالبان شکست خورده است. رادیو ایران گمان می‌کرد حزب وحدت با دولت ائتلاف کرده بسیار خوشحال بود ولی به زودی متوجه شد که حزب وحدت نام نهاد دولت، همان جناح اکبری است، لذا لحن رادیو ایران صبح امروز تغییر کرد و جنگ را به عنوان جنگ گروه‌های رقیب عنوان داد. در ضمن ادعای دولت کابل را مبنی بر شکست و بیرون راندن گروه طالبان با شک و تردید مطرح ساخت.

منطقه ادعا شده که از دست طالبان بیرون رفته عبارتند از چهلستون، قصر تاج بیگ، قصر دارالامان، سفارت پولند، سفارت شوروی، چوک دهبوری کوه سنگی و دهمزنگ و این نواحی در طول سه سال جنگ بارها بین حزب وحدت و جمعیت دست بدست شده است حزب وحدت چند بار این منطقه را گرفته تحویل حزب اسلامی داد ولی افغانها حفظ نتوانستند. دوباره به تصرف دولت و حرکت افتاد که حزب وحدت دوباره مجبور به حمله شده آن نقاط را پس گرفته است. در این اواخر این نقاط به گروه طالبان گذاشته شد ولی طالبان هم قادر به حفظ آن نشدند...

نیروهای حکمتیار بدون جنگ مواضع خود را به طالبان داد و با این کار آخرین وفاداری خود را به بابه مزاری به نمایش گذاشت.

بنا بر این شهادت بابه مزاری صرفاً یک توطئه طالبان وحشی نیست، بلکه در پشت این طرح دستهای بوده و هست که تاریخ آن را روشن خواهد ساخت. هدف از کشتن بابه «مزاری» کشتن یک شخص نبود، بلکه کشتن «خودباوری» یک ملت بود. چرا تا به حال هیچ اقدامی برای محاکمه قاتلین انجام نشده؟ آیا حزب وحدت قصد ندارد که آنها را محاکمه نماید؟ سؤال شما آدم را به یاد دوران کودکی می اندازد. آدم تا کودک است گمان می کند پدرش قوی ترین مرد جهان است، لذا در برابر هر پیشامدی به او پناه می برد. حالا هم شما تصور می کنید که قاتلان بابه در چنگ حزب وحدت است و محاکمه نمی کند. گذشته از آن از قدیم گفته اند گریه را دم حجله می کشند! حزبی که قادر به محاکمه خیانتکاران خودنشود چگونه می تواند قاتلان رهبر حزب را محاکمه کند!

البته برخی از شکارچیان بودند و هستند که فقط موش و خرگوش شکار می کنند اما وقتی با کدام گرگ و پلنگ روبرو شدند، خود راه خود را کج کرده و انمود می کنند که دهقانند نه شکارچی!

■ علت اینکه رهبر شهید ما از صحنه جنگ خارج نشد و جان خویش را نجات نداد چه بوده است؟

در صورتی که خدا مرگ را برای نجات از خفت قرار داده، چگونه باز هم آدمهای یافت می شوند که خفت و خواری را بر مرگ ترجیح می دهند. شرایط کابل طوری بود که برای رهبر شهید فقط راه مرگ باقیماند. زیرا او کسی نبود که تسلیم خواری را تحمل کند. حالا ممکن است برخی از تحلیلگران بگویند باید از کابل بیرون می شد ولی به این واقعیت توجه ندارند که فرار از کابل برای قهرمانی چون «مزاری» باز هم مرگ بود اما مرگ خفت و زبونی.

مزاری وقتی «مزاری» شد که مقاومت و شجاعتش نمایان گشت ورنه در افغانستان رهبر زیاد است که خود را بالاتر از مزاری می دانستند و می دانند ولی این عمل بود که «مزاری» را محبوب قلبها ساخت و تابوت او را از غزنی تا بامیان و بعد مزار شریف بردوش خود حمل نمودند.

بابه «مزاری» اگر از کابل بیرون می شد، باز هم به شهادت می رسید چرا که یک توافق همه جانبه برای به شهادت رساندن او صورت گرفته بود، ولی آن وقت این محبوبیت و صلابت را نداشت. راز ماندگاری حادثه غرب کابل در مقاومت رهبری آن است، ورنه در طول تاریخ مقاومت های زیادی از سوی ملتها علیه متجاوزین صورت گرفته ولی تاریخ کمتر نشان داده که رهبری چنین مقاومت کرده باشد.

■ آیا تمام شهدای همراه رهبر شناسایی شده اند؟

متأسفانه در این رابطه معلومات کافی ندارم.

■ علت اینکه این ۸ نفر همراه رهبر رفتند چه بود و نیز چرا خود رهبر شهید برای مذاکره رفتند؟

البته هنوز هم جریان دقیق حادثه اسارت بابه «مزاری» و یارانش برای من روشن نیست و گزارشات تاکنون ضد و نقیض بوده است و تا وقتی یکی از قاتلان بابه بدست نیاید، جریان مذاکره و اسارت همچنان در پرده کتمان خواهد بود. مگر اینکه بعدها خود طالبان قضیه را افشا کنند.

■ - آیا در غرب کابل هنوز از نیروهای نظامی حزب وحدت رهبر شهید باقیمانده اند؟

اگر منظور پایگاه و قرارگاه های نظامی باشد خیر. و اگر منظور نیروهای مردمی باشد که هنوز هم غرب کابل در اختیار شیعیان است و طبق گزارشات، آنها همچنان طرفدار رهبر شهیدشان هستند. آنها روزی را انتظار می کشند که دوباره حزب وحدت در منطقه شان حاکمیت یابد.

■ - ما شنیده ایم که ربانی و سیاف برای شهادت رهبر جایزه تعیین کرده بودند، اگر صحیح می باشد چه مقدار بوده؟
اولاً: شنیدن کی بود مانند دیدن. ثانیاً: بر فرض اینکه جایزه تعیین کرده باشد. چه چیزی را روشن می سازد؟ واقعیت این بود که تمامی مخالفان خواهان نابودی بابه «مزاری» بودند و این اختصاص به سیاف و ربانی نداشت و خیلی از رهبران احزاب مخالف، خواهان کشته شدن بابه «مزاری» بودند. مصاحبه آقای محسنی در شام ۲۶/۱۱/۷۳ که بابه «مزاری» را محارب و جنایتکار خواند و از نیروهای حزب وحدت خواست که به دولت مسعود - ربانی تسلیم شود عمق کینه او را علیه بابه مزاری و اقتدار شیعیان به نمایش گذاشت.

■ - آیا احتمال دارد که در شهادت و شکنجه رهبر عوامل

ربانی و سیاف و حزب حرکت و خائنین ملی دست داشته باشند.

بر فرض اثبات این احتمالات چه چیزی تغییر می‌کند، گروه طالبان که رسماً قاتل بابۀ «مزاری» است چه صدمه‌ای دیده‌اند که دیگران براساس احتمالات ببینند! قبلاً اشاره کردم که گروه طالبان مرکب از تمامی فاشیستهای افغان است که بین‌شان افراد گوناگون وجود دارد. ظاهراً تیپ سلطنت طلبان طالبان از این قضیه نگران بودند و سعی داشتند عمل طالبان را توجیه کنند. چرا که اگر طالبان بابۀ «مزاری» را به شهادت نمی‌رساندند دیر یا زود دولت ربانی سقوط می‌کرد.

اینطور باید گفته شود که مسعود - ربانی با عمل انحصار گرانه و ایجاد حکومت تاجیکی خدمت بزرگی به افغانها نمودند که یکی از نشانه آن تشکیل گروه طالبان بود. اما بر عکس گروه طالبان نیز با عمل وحشیانه‌ای که در مورد اسارت و شهادت بابۀ مزاری از خود نشان دادند باعث نجات حکومت انحصاری ربانی - مسعود از مرگ حتمی شدند و هرچند تلاشهای زیادی شد که هزاره‌ها بار دیگر به افغانها اعتماد کنند ولی شهادت بابۀ «مزاری» چنان ضربه‌ای بود که هرگز فراموش نخواهد شد. ما وقتی در مزار شریف بودیم از زبان نواسه سردار محمد نعیم گفته می‌شد که ایشان گفته:

دستی را که بعد از یکصد سال خیانت به هزاره‌ها به سوی ما دراز شد قطع کردیم.

این شایعه می‌تواند دو مطلب را تایید کند. اول اینکه افغانها دریافته‌اند که با این کار تیشه به ریشه خود زده اعتماد هزاره‌ها را از خود سلب نمودند، دوم اینکه حامیان غرب رفته طالبان قصد داشتند، عمل وحشیانه را مربوط به چند افغان نادان و جاهل نسبت دهند و بعد هم شایعه شد که عوامل ربانی هم در قضیه دست داشته است. بهر حال در قضیه اسارت و شهادت بابۀ «مزاری» جناحهای گوناگون از داخلی گرفته تا خارجی دست داشت، ولی اگر فرزندان «مزاری قهرمان» مرد باشند باید قبل از همه از گروه طالبان انتقام بگیرند و اگر مرد نیستند که دیگر فرقی نمی‌کند تا عاملان جنایت شناخته شود. بی‌تنگ را گفتند به... درخت سبز کرده، گفت چه اشکال دارد به سایه‌اش می‌نشینم!

■ - آیا حزب وحدت توان مردمی و نظامی‌اش با سایر احزاب برابر است؟

در افغانستان یک واقعیت را هیچ کس اعتراف نمی‌کند و آن توازن قدرت است و علت اینکه جنگ طرف پیروز و یا طرف شکست خورده ندارد این است که جنگ از حالت نظامی خارج شده به جنگ کتله‌ای مبدل گشته است. شکست و پیروزی هر جناح در واقع شکست و پیروزی تمامیت یک کتله قومی است. ولی یک قوم هرگز شکست قطعی نمی‌خورد اگر قوم شکست قطعی می‌خورد باید امروز در افغانستان هزاره و شیعه نمی‌بود چرا که امیر عبدالرحمن خان رسماً اعلان کرده بود که باید از این مردم نامی در تاریخ نباشد ولی باز هم یک سوم مردم افغانستان را هزاره‌ها تشکیل می‌دهند. طبق آخرین تحقیقات انجام شده بر اساس آمارهای قدیمی خود دولت‌های گذشته ترکیب جمعیت افغانستان بدین قرار است:

افغان: ۳۱٪ / ۶۵۰۰/۰۰۰ نفر

هزاره‌ها: ۲۷/۵٪ / ۶۰۰۰/۰۰۰ نفر

ازبکها: ۲۰/۶٪ / ۴۱۰۰/۰۰۰ نفر

تاجیکها: ۲۰/۶٪ / ۴۱۰۰/۰۰۰ نفر

و هرگاه آمار نژاد نامۀ افغان را سند اصلی قرا دهیم در آنصورت ترکیب شکل دیگری به خود خواهد گرفت که فعلاً مورد بحث ما نیست، اینجاست که می‌توان گفت حزب وحدت که حزب هزاره‌ها و شیعیان است از نگاه مردمی با دیگر احزاب برابر بلکه قوی‌تر است ولی از نگاه نظامی چون ارباب خارجی ندارد و اگر هم دارد ارباب ترسویی است، ضعیف است.

ولی جنگ کنونی را تسلیحات رونق نداده بلکه این مردم است که جنگ را یک نواخت ساخته‌اند. اگر جنگ تسلیحات می‌بود باید نامی از حزب وحدت در افغانستان وجود نمی‌داشت چوت تمام امکانات نظامی این حزب در کابل در اختیار دولت ربانی و طالبان قرار گرفته ولی هنوز حزب وحدت زنده است. چرا که مردم هزاره و شیعه زنده است.

■ - حزب وحدت برای گردآوری آثار رهبر شهید چه اقداماتی انجام داده است و یا قصد انجام آنرا دارد؟

سؤال شما آدم را به یاد یک فکاهی می‌اندازد که در همین سفر اخیر به مزار شریف از زبان قومندان شنیدم و آن این است: زنی حامله بود و برای اینکه دل شوهر را که پسر می‌خواست خوش کند، گفت اینبار حتماً بچه است. شوهرش دست برد بالای شکمش زد. گفت این شکم که من می‌شناسم باز هم دختر

نگهداشته شده بخصوص زنان هزاره و خاصتاً رهروان و پیروان رهبر شهید که تازه می‌خواهند راه رفتن در چاده سیاست و مبارزه را امتحان کنند با مشکلات فراوان روبرواند. هرچند در یک سال اخیر فعالیت این قشر رو به گسترش است و پس از هر چند ماهی یک نهاد جدیدی از سوی خواهران بوجود می‌آید، ولی اینطور فهمیده می‌شود که احساسات دوران اولیه جهاد و انقلاب به شکل دیگری به خواهران منتقل شده باشد.

پیامد احساسات و ناپختگی برادران را در جنگهای داخلی، و در بدری مردم مشاهده کردیم، امیدواریم احساسات خواهران بار دیگر آتش کینه‌ها را روشن نسازد. به این معنی که نشریات زنانه‌ای ما پر از عاطفه و مهر باشد نه زیر و رو کردن عقده‌های دیرینه که بازهم پیامد آن جنگ و خونریزی خواهد بود در اکثر جوامع انقلابی جهان زن پیشتاز مبارزه بوده ولی در جامعه عقب نگهداشته شده ما نقش بسیار کم رنگی برای زن در صحنه جهاد قائل شدند و اینک که آنان خود وارد صحنه شده‌اند، تلاش کنند نقش خود را خوب بازی کنند نه اینکه زمینه یک رکود دیگر را فراهم سازند.

اما پیشنهادم به شما خواهران فرهنگی به عنوان فردی که مدتی از عمر خود را در این راه صرف کرده است. این است که سعی نکنید واقعیتها و حقایق را با کوبیدن و دشنام دادن طرف مخالف روشن سازید، بلکه راه انشای حقیقت، منطق است، تلاش شما باید این باشد که با منطق و مدرک خوانندگان را قانع سازید نه با لفاظی و مهارت نویسندگی که اثرات آن زودگذر است. گذشته از این به طرف مخالف هم این حق را بدهید که از حزب و رهبری خود دفاع کند به این معنی که به عقاید و نظریات مخالف خود احترام بگذارید جنگ فرهنگی مانند جنگ نظامی نیست که طرف زود کشته شود بلکه او بارها می‌میرد و دوباره زنده می‌شود و باز فیر می‌کند.

سعی کنید حتی الامکان واقعیتها را بنویسد هر چند در شرایط کنونی راست نوشتن مشکل است، بعد تیغ انتقادات فقط طرف مقابل نباشد بلکه ضعفهای طرف موافق را نیز بیان دارید، موفق و مؤید باشید.

پانویسها:

۱ - مصاحبه چاپ شده با مجله حبل الله

است (البته خواهران ناراحت نشوند که امتیاز نر و ماده را مطرح می‌کند بلکه یک از واقعیتهای های جامعه را می‌گویم) حالا هم این حرف که من می‌شناسم حتی اعلامیه‌های خود را جمع نکرده چه رسد به آثار استاد شهید که نیازمند یک نهاد قوی و مؤمن فرهنگی است. ممکن است این حرف به کله خیلی‌ها برخورد ولی از قدیم گفته‌اند چستان دور. میدان حاضر است. اگر در سالگرد شهادت بابه آثاری از این سوی بیرون شد که ما اشتباه کرده‌ایم و اگر بازهم همچنان ساکت و آرام بود. بدانید که ما هم چیزکهای می‌دانیم.

■ - پیام شما برای مردم و بخصوص زنان چیست؟

تاکنون ما هرچه دیده‌ایم این است که پیام را عموماً بزرگان می‌دهند که کسانی که سرشان به تنشان نمی‌ارزد. خوب برای اینکه دل شماها هم بد نشود ما هم یک پیام کوچک به خواهران هموطن داریم. ولی قبل از پیام یک گزارش کوچکتر را خدمت‌تان تقدیم می‌دارم.

همانطوریکه می‌دانید اوایل امسال جهت شرکت در مراسم تشییع پیکر پاک رهبر شهید به مزار شریف رفتیم، پس از مراسم طبق سنت قدیمی مردم و دستورات اسلام خواستم صله رحم انجام داده باشم لذا به زادگاه خودم که در آسمانش ستاره و در زمینش بریا ندارم رفتیم و پس زیارت اقوام دوباره عازم شهر شدم. موتورواز (وانت روسی) پر از آدم بود و بلندگوی رادیو ضبط به صدای گوشخراش موسیقی وطنی پخش می‌کرد. خواننده یک زن کابلی بود که با حزن و اندوه می‌خواند: او بیادرو خدمت کنید او مجاهدینا وحدت کنید...

صدای خواننده زن هر چند با موسیقی بود ولی گریه‌آور، در کنارم یک پیره مرد دلزنده از یک بنام «همراه» نشسته بود، گفتم اگه همراه همینها (اشاره به خواننده زن بود) اگر کاری بکنند بکنند ورنه از این رهبرای ماکاری ساخته نیست، به کعبه شریف رفته دست خود را سر قرآن گذاشتند که صلح می‌کنند ولی دوباره جنگ را شروع کردند و همین‌ها (اشاره به خواننده) اگر صلح بیاورند بیاورند ورنه از رهبران خیری نیست. او هم گفت راست می‌گی بلند شد شروع کرد به رقصیدن.

حقیقت این است که زن کمبودی از مرد ندارد و هر دو مکمل همدیگراند اما در جامعه ما نظر به فقر فرهنگی نصف عضو جامعه از شرکت در امر سرنوشت خود دورمانده‌اند یعنی دور

۵ - مصاحبه با

حجة الاسلام آقای محسنی

بسم الله الرحمن الرحيم

■ ضمن معرفی کامل خود برای ما بفرمائید که از چه زمانی بارهبر شهید آشنا شدید و انگیزه این آشنایی چه بوده است؟

ضمن عرض سلام و آرزوی موفقیت شما خواهران در راه پیشبرد اهداف رهبر «شهید بابه مزاری» اینجانب محمد اسحاق محسنی در سال ۱۳۵۶ در مدرسه نانوائی (چهارکنت) مشغول تحصیل علوم دینی بودم که «رهبر شهید» در افغانستان، در قریه نانوائی تشریف آوردند باعدهای از طلاب مدرسه به زیارت ایشان رفتیم دقیق موقع بود که از زندان شاه ایران آزاد و در افغانستان آمده بود و علائم شکنجه و داغ کردن و سوزاندن با سیگار در صورت ایشان کاملاً آشکار بود، لحظه خدمت ایشان بودیم و بعد به مدرسه رفتیم و بار دیگر با عدهای از رفقا بطور خصوصی با ایشان ملاقات کردیم این بار جا خلوت و صحبتها محرمانه بود ایشان صحبت از ظلم و استبداد طبقه حاکم، و فقر و محرومیت طبقه ای مظلوم و ستمکشیده می کرد صحبت های ایشان خیلی جالب و جذاب بود حرفها نو سخنان جدید را مطرح کرد شخص بنده خیلی مجذوب ایشان شدم و از آن به بعد هفته یکبار خدمت ایشان می رفتم تا اینکه دوباره به ایران برگشتم.

■ چه خصوصیت های اخلاقی در وجود رهبر مشاهده نمودید که به او علاقه مند شدید؟

از خصوصیات بارز ایشان این بود که به همه یکسان برخورد داشت و قتیکه یکبار کسی را می دید بار دوم مانند سایر بزرگان فراموش نمی کرد که تا دوباره نیازی به معرفی داشته باشد و قتیکه صحبت می کرد طرف احساس می کرد که گویا مدت ها با من بوده و زندگی کرده هدف ایشان این بود که طلاب جوان را بیدار کند، سطح فکری و درک سیاسی طلاب جوان بالا برود و قتیکه از ظلم و استبداد بالای ملت سخن می گفت فوراً جمله از کلام علی (ع) و عدالت خواهی علی (ع) شاهد می آورد تا ما را بیشتر به وظائف دینی مان آگاه کند، در واقع ایشان در صدد جمع و جور کردن طلاب و دانشجویان روشن فکر برای قیام و جهاد و مبارزه بود.

■ ابعاد شخصیتی رهبر شهید را چگونه ارزیابی می کنید؟ سیاسی، فرهنگی، مذهبی، نظامی، اجتماعی.

شخصیتی بود بی میل به دنیا تمام فکر و اندیشه اش رفع ظلم و نجات مردم بود در تمام صحنه زندگی الگوی خویش را علی بن ابیطالب و فرزند گرامیش حسین (ع) را قرار داده بود در صحنه عمل این موضوع را اثبات کرد «شهید بابه مزاری» کسی بود که خود را قربانی ملت کرد بر خلاف سایر رهبران دنیا که ملت را قربانی خود می کند او جان عزیز و خون پاک خویش را در راه بدست آوردن حقوق ملیتهای محروم و تحت ستم کرد او زندگی با عزت و آبرومندان را در کنار مردم خود می دانست، زندگی جدای از مردم خود را ننگ و ذلت.

در صحنه سیاسی یک سیاست دار قوی پرنیرو، در صحنه فرهنگی عاشق رشد ارتقا و فرهنگ ملی اسلامی بود همان اندازه که در بعد نظامی تلاش می کرد و بهمان اندازه در بعد فرهنگی سعی می کرد بطوریکه اگر کاروانی را برای حمل و نقل اسلحه آماده می کرد به اندازه اسلحه بلکه بیشتر کتاب تهیه می کرد و همراه اسلحه حمل می کرد.

اما در بعد مذهبی عالمی بود وارسته عاشقی، پرهیزکار پابند به عقائد دینی و مذهبی و خلاصه حلال و حرام خدا را به دقت رعایت می کرد.

در بعد اجتماعی بسیار قوی و نیرومند اگر چند لحظه با کسی هم صحبت می شد طرف را با خود جذب می کرد بار دیگر مخلص و مرید می شد. در صحنه نظامی مردی بود قهرمان، شجاع به اصل جهاد و مبارزه در جنگها علیه دولت دست نشانده روس، همواره در صف مقدم جبهه بود، عمامه خویش را به کمر می بست، و تفنگ و بدست، در خط مقدم علیه دشمنی وارد مبارزه و جهاد می شد. اما در صحنه اجتماع و زندگی با مردم: همواره دوست میداشت با مردم باشد، با جامعه سروکار داشته باشد زندگی فردی و انزواگری را دوست نمی داشت، خود را از دیگران بهتر و بالاتر نمیدانست چه در سفر و چه در حضر مانند سایر افراد اینای وظیفه می کرد بطور مثال اگر دیگران آب آوردن و هیزم جمع کردن را به عهده می گرفت ایشان غذا پختن را عهده دار می شد.

■ در مورد خصوصیات بارز اخلاقی رهبر شهید برای ما توضیح دهید؟

ایشان مردی بود بزرگووار، دور اندیش، راز دار خطا و اشتباه دیگران را هیچ وقت به رخشان نمی کشید، عیب و نقض دیگران را افشاء نمی کرد حتی با مخالفان خود نیز این روش را داشت عیب پوشی می کرد و نمونه زنده آن قضیه رو آمدن خیانتکاران در داخل حزب وحدت است که تا آخرین حد امکان، و آخرین لحظه که حقشانرا از ملت جدا نکردند اسناد خیانت آنان را بیرون نداد و...

یکی از خصوصیات اخلاقی ایشان این بود که اصلاً کینه نداشت و اگر با کسی قهر و ناراحت می شد یک لحظه بعد فراموش می کرد همیشه چهره بشاش و لب خندان داشت اگر

■ از همراهان رهبر شهید کدام می‌شناسید و خاطراتی را که از آنها به یاد دارید بفرمایید؟

در طول دو سال و هشت ماه مقاومت روحیه تسلیم ناپذیری و ضد ظلم را اثبات کرد و در مقابل دشمن کورنش نکرد، زانو نزد تواضع و فروتنی از خود نشان نداد و لذا دشمنان قسم خورده اسلام فهمیدند تنها کسی زیر بار ظلم نمی‌رود، بالای سرش ارباب را نمی‌پذیرد، تسلیم خواسته‌های بیگانه نمی‌شود، مزاری است دشمنان اسلام ایشان را یک خطر جدی و مانع بزرگ در راه رسیدن به اهداف‌شان، تشخیص دادند و لذا تصمیم به نابودی ایشان گرفتند.

■ نظر رهبر شهید در مورد حقوق زنان و فعالیت‌شان چه بود؟

ایشان تصمیم گرفته بود که خود را فدای استقلال، آزادی و حقوق سیاسی و مذهبی ملت کند نه این که ملت را فدای اهداف شخصی خویش و به همین انگیزه بود که بارها و بارها به ملت خویش اعلام فرمود که من در کنار شما هستم و از شما جدا نمی‌شوم از حقوق شما دفاع می‌کنم و چون تعهد کرده بود تا آخرین لحظه عمر از ملت خویش جدا نشد.

■ عمل و قیحه‌خانه گروه طالبان را در به شهادت رسانیدن رهبر شهید عبدالعلی مزاری، چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا از قبل تعیین شده بود و چه دستهای در پس پرده در کار بوده است؟

بلی شناسائی شده است و اسامی و مشخصات آن چاپ شده و عده اگر اسم‌شان نیست بعداً شناسائی شده و مشخصات در نزد مسئولین حزب وحدت موجود است.

■ علت اینکه رهبر ما را به شهادت رساندند و نه سایر رهبران را چه بوده است؟ بطور علنی نیست اما مخفیانه چرا هستند ولی نه افراد سرشناس.

■ چرا تا به حال هیچ اقدامی برای محاکمه قاتلین انجام نشده؟ آیا حزب وحدت قصد ندارد که آنها را محاکمه نماید؟ من هم از زبان یک مسؤول بلند پایه حزب وحدت شنیدم و مقدار مبلغ را نیز متذکر شد که الان فراموشم شده در اصل تعیین جایزه شکی نیست.

■ علت اینکه رهبر شهید ما از صحنه جنگ خارج نشد و جان خویش را نجات نداد چه بوده است؟

تقریباً هشتاد در صد می‌توان گفت که دست دارند حتی قبل از جریان شهادت استاد عده مزدوران ربانی در خارج آنطوریکه از سخنان ایشان پیدا بود از اصل طرح و به شهادت رساندن استاد اطلاع داشتن.

ناراحتی و یا گرفتار سیاسی و اجتماعی برایش پیش می‌آمد، آثارش اصلاً در چهره و رخسارش ظاهر و آشکار نمی‌شود حالت طبیعی را از دست نمیداد و در واقع مصداق بارز این جمله بود که امیر المؤمنین (ع) فرمود: «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه» یعنی آدم با ایمان همواره مسرت و خوشحالی‌اش در چهره و غم و اندوهش در دل است ایشان هیچگاه دردهایش را با کسی نمی‌گرفت.

■ خاطرات به یاد ماندنی که از رهبر شهید دارید، برای ما بیان نمایید؟

برخورد ایشان با دشمنان داخلی شخصی همان برخوردی بود که علی بن ابیطالب در مدت ۲۵ سال با دیگران و مخالفین داخلی داشت بخاطر مصلحت اسلام از حق مسلم خود گذشت و سکوت را اختیار کرد و «رهبر شهید» بخاطر مصلحت اسلام و تشیع وجود دشمنان سپاه او و پلید را در داخل حزب وحدت تحمل کرد، تمام دسیسه‌ها و شیطنت‌های آنان را با این خبر داشت کم‌ترین حد ممکن بیرون داد وجود این مارهای در آستین را جهت و حفظ وحدت و یک دست تشیع و «هزاره» با آغوش باز پذیرفت با اینکه هر لحظه امکان داشت این مارهای سمی و خطرناک به «رهبر شهید» حمله کنند و زهر کشنده خویش را در بدن استاد «شهید» فرو ریزند.

■ برخورد رهبر با دشمنان شخصی‌اش چگونه بود و نیز برای مصلحت چگونه مشکلات را متحمل می‌شدند؟

مهمترین اهداف ایشان از مبارزه بیرون راندن عوامل اجنبی از کشور اسلامی، ایجاد حکومت اسلامی، استقرار حق و عدالت، مساوات و برادری اسلامی، نفی ظلم و تبعیض نژادی و بدست آوردن حقوق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی مسائلهای محروم و تحت ستم و رسمیت داشتن مذهب جعفری، بود.

■ چطور لقب استاد، و چطور لقب باب‌ه را به رهبر شهید دادند؟

رهبر شهید طرفدار حقوق زن در چهارچوب قانون اسلام ۹۳ بود و توجه خاصی به حقوق این قشر به ضعف کشانده جامعه داشت بطوریکه در تشکیلات حزب وحدت کمیسیونی را به زنان اختصاص داد تا بتوانند وجود سیاسی خویش را در صحنه اجتماع ثابت کنند.

■ مهمترین اهداف رهبر شهید از مبارزه چه بود؟

۸ عملی بود وحشیانه، غیر اسلامی و انسانی با فکر شیطانی‌شان خیال می‌کردن با شهید کردن مزاری دیگر فاتحه شیعه و هزاره خوانده است کار تمام است عمل و نحوه به شهادت رساندن از گروهک طالبان بود اما طرح و برنامه قتل استاد از قبل تعیین شده بود مدتها روی آن کار شده بود پولهای زیادی خرج شده بود البته دستهای پلید مرموز و ناپیدا دیگر هم دخیل بود که در آینده تاریخ روشن خواهد شد.

رهبر شهید پرچمدار عدالت

در حالیکه بعد از ۱۵۰ سال بندگی و بردگی، خفت و ذلت سر بالا کرده و خویش را در دریف انسانها قرار میدادیم و بخود آمده بودیم که مفسر صادق وان اکرمکم عند الله اتقیکم باشیم و مکذبین آیه شریف را تأدیب و تهدید و عامل بیداری را تمجید نمائیم و به سلطه گران بفهمانیم که زمان غفلت و ریسمان بدوشی ما و آقایی شما به پایان رسیده است. ما دیگر ریسمان بدوشان دیروز نخواهیم که چشم و زبان بسته بله قربان گویتان که اولاد ناخلف عبدالرحمن جابر هستید باشیم و عزت و ناموس خود را فدای بی همتی خویش و قلدری شما نمائیم!

زمان، زمان بیداری و ما و مرگ شماست چرا که کاروان مظلومیت و همیشه تکفیر شده ما از مردی از تبار علی و حسین راهبری و هدایت می کند که بانگ جرس اش همگان را بیدار و آگاه ساخته است.

او که بعد از سالیانی متمادی توانست هویت اصلی مان را تفهیم نماید و به دنیایی انسانیت که دم از حقوق بشر می زنند اعلام بدارد که ای حامیان و مدافعان بشر، عده ای پا برهنه و ریسمان بدوش و مظلوم و صدا در گلو خفه شده در گوشه ای از عالم خاکی تحت سلطه مستکبران زندگی خفت باری را می گزرانند و زمانی بس طولانی است که تحت لوای زور و ستم اعضا و جوارحشان از حرکت باز ایستاده اند و هیچ زبان ناطق و دیده ای بصیر فریاد اینان را به گوش دیگر هموعانشان نمی رسانند و توان تکلم و رسانیدن ندای مظلومیت را جلادان و ددمنشان دهر از آنها سلب کرده اند.

و آن مرد بزرگ سرمای سوزان و یخبندان زائد الوصف تبعیضات قومی و نژادی و شب ظلمانی ستم و زور را با طلوعش به عدم مبدل کرده و نمایانگر تصویر واقعی گلهای پرپر شده زیر هیولای بهمن گردید.

اما افسوس! و صد هزاران حیف که طلوعی دیر و غروبی زود داشت! دشمنان کوردل و دوستان جاهل زیرا منافق دوست نیست نتوانستند شور و شغف بیداری ما را متحمل گردند و در حالیکه در اقیانوس نا امیدی و پریشانی غرق گشته بودند جهت نیل به مقصود در پی چاره بر آمدن و از هیچ عملی برای رسیدن به هدف دریغ نورزیدند. کربلای افشار و چنداوال را بوجود آوردند. چرا که وجود استوار و پر صلابت و آهنین قهرمان ملی و مذهبی مردم زجر کشیده و تضعیف شده ما را مغایر با منافع و مقاصد شخصی خود و اربابانش میدانند و تلاش می کردند از هر طریق ممکن این سد بزرگ و مقاوم را از سر راهشان بردارند و همین بود که با تزویر و نیرنگ که از نیاکان خود به ارث برده بودند مسئله مذاکره و صلح و دست روی قرآن گذاشتن را انتخاب کردند و عده ای دیگر حملات هوایی و زمینی را!

و سرانجام در تاریخ ۷۳/۱۲/۲۲ با شهادت پیشوا و پرچمدار ریسمان بدوشان ملت مظلوم ما را در ماتمی بزرگ نشانند و به ظاهر و به خیال خام خودشان به هدفشان نایل شدند و غافل از اینکه، این عمل قبیح و ضد انسانی آنان نه تنها آبی بر آتش قهر ملت مزاری بزرگ نیست بلکه شعله های آتش کینه و بیداری و انتقامجویی را فزونتر از حیاتش زبانه می کشد که مراسم تشیع و تدفین

پیکر مطهر مزاری بزرگ توسط مردمش اینرا به تمامی جهانیان و بخصوص به گروهک کثیف طالبان و دیگر عاملین شهادت آن مرد خدایی به تثبیت رسانید و بر همه عیان شد که خون بر شمشیر پیروز بوده و هست و همانگونه که با شهادت علی و اولادش درخت تنومند اسلام ناب محمدی (ص) پر ثمر گشت با شهید شدن مظلومانۀ مزاری کبیر نیز نهال وحدت و در میان پیروانش به ثمر خواهد نشست.

مگر دشمنان کوردل فراموش کرده اند که با شهادت حسین بن علی (ع) زینب (س) پیام رسان عاشورا گشت و چهرۀ کربۀ قاتلان رهبرش را برای مردم نمایان نمود و اگر خیلی به گذشته برنگردیم و تاریخ کشور خودمان را اندکی نظر افکنیم خواهیم دید که با عروج کاتبها، ابراهیمها، بلخیها و عبدالخالقها چه شد آیا دشمن به اهدافش رسید؟

گرچه به ظاهر برای مدت زمانی اینگونه نمایان می شد که دشمن به مقصد رسیده است ولی دیری نپائید که بزرگ مردی از تبار حسین (ع) پا به عرصۀ وجود نهاد و به نیت بزرگان گذشته اش تا آنجا که توان داشت جامۀ عمل پوشاند و جام یأس را بدست دشمنان داد.

بی تردید که خداوند هیچگاه نمی گذارد ظالم بر مظلوم و کافر بر مسلم چیره گردد اگر گروهک پلید نام نهاد طالبان و دیگر عاملان تصور می کردند که با شهادت مزاری کبیر می توانند به مقاصد شوم خویش برسند سخت در اشتباه بودند و هستند چرا که ملت مزاری بزرگ بعد از شهادتش بیدارتر و راسخ تر گشته اند و این آگاهی و بینش را می شود در این یکسال که از پرواز ملکوتی قائد و سالار می گذرد به وضوح مشاهده کرد. اگر تا قبل از شهادت آن مرد بزرگ فقط جمعی از مردان و تعداد معدودی از

قشر بانوان کارهای فرهنگی و سیاسی انجام میدادند. از دوسه روز بعد از شهادتش تعداد بیشماري انجمن برادران و خواهران بوجود آمد. زنان خاندان که از تحصیلات در پایین ترین مرتبه قرار داشتند و تا دیروز جز خانداری مسئولیتی بر خویش احساس نمی کردند بعد از شهادت پیشوایشان، بر شانه های زخمی کوله بار مسئولیت را درک نموده و با فریاد رهبر شهیدم راحت ادامه دارد، بنیاد فرهنگی رهروان قائد شهید را بنام مولایشان بنیانگذاری کردند و از کلیۀ خواهران اعم از تحصیل کرده و تحصیل نکرده را دور خودشان جمع کردند و زینب بودن خویش را به اثبات رساندند و با روح بزرگ رهبر و یاران مظلومش پیمان بستند که جهت انتقام خون پاک و بناحق ریخته آنان از طالبان بی حیا و سایر خائنین و عاملین اعم از داخلی و خارجی از هیچ عملی دریغ نورزند حتی اگر تا سر حد جان باختن باشد و به گروهک پست طالبان و دیگر همدستانش هشدار دادند که ما همه ملت مزاری بزرگ من جمله ما زنان هرگز نخواهیم گذاشت به خون سرخ رهبر عظیم الشان مان زیر گامهای کثیف شما یزیدیان پامال گردد و مطمئن باشید اگر امروز نتوانستیم فردایی حتماً خواهد بود که پوزۀ کثیف شما گرگ صفتان را به خاک مذلت مالیده و در سیاه چاهی که خود حقاری نموده اید تحت رهبری و قیادت یاور صدیق قائد شهیدمان استاد محمد کریم خلیلی دفنتان کنیم و به شما ناهلان خواهیم فهماند که شهادت مردان خدا رمزی پیروزی امت خداست و شهادت است که خونها را به خروش هر چه فزونتر وامیدارد.

به امید آنروز

تقدیم به : «قافله سالار شهادت»

قافله سالار عشق

از : کریمه عارفی

تقدیم به قافله سالار عشق و شهادت، رمز ایثار و شهامت، اسوه جهاد و مقاومت، رهبر آزادگان سید الشهدای افغانستان، استاد عبدالعلی مزاری و یاران از جان گذشته و فداکارش. شب غم انگیز است و خبر دیدگان گریان دمساز نداریم. دریائست از درد لیکن خاموش و محدود گویا تمام درهای آسمان گشوده شده تا غمش را بر سر ما بیاراند و همه چیز صاعقه و دردست که خونباران چشمانمان را دامن می زند خزانمان چندر طولانی است گویی در لوح تقدیرمان نوشته اند که نبرد وجودمان را در زمستانی سرد و در سرزمینی که باید به انتظار آرزوهایمان بنشینیم پیاشند و نهال هستیمان را به دست سنگدل ترین دایه روزگار بسپارند از بودنمان تنها زمستان و خزان را می فهمیم و بهار را تنها برای لحظه ای زودگرتر از ثانیه در خواب می بینیم تنها هستیم و در انبوه درد، و مارا یآوری نیست این سیاهی غم که از ازل تا ابد بر روزگارمان سایه افکنده است و هر سخن و کلامان را با بوی خویش می آمیزد تا عمق نگاهمان را مکرر سازد. پس قلم بدست می گیرم شاید این ضعیف ترین عصا، ذره ای از بار اندوهمان را به دوش کشد این تنها چیزی است که آوای فریادمان را پژواک خواهد بخشید فریادی که در گلوئ مظلومیتها خاموش مانده است. کیست که پای حدیثمان بنشیند و آن را از دیر زمان تنهای تا امروز دل شکستگی همسفر باشد؟ اما پس از قرنهای رنج کشیدن و سالها انتظار فرشته نجاتمان از آسمان انسانیت برای آگاه کردن و بیدارکردنمان از خواب چند صد ساله بر عرصه گیتی فرود آمد آن هنگام بود که خون شجاعت و مبارزه در برابر ظلم در رگهای خشکیده مان جایش شد و درخت وجودمان دوباره جان تازه ای گرفت و ریشه های خشکیده مان که می رفت از هم بگستند بر زمین استوارتر و محکم تر شد انسانی از جان گذشته که شهامت را در مکتب ایثار و شجاعت را در مدرسه

خواست که مانیز بدنیا او قیام کنیم. آری تنهایی را با آمدن او به انتها رسانیدیم و بغض چندین ساله آوارگی و بدبختی را با آغوش گشودیم و تنهای تنها در آن سرزمین آتش و خون به انتظارش نشستیم تا روزی از جامع پرنورش به سوی چشمان سرخ رنگمان بگشاید و قطره ای از اقیانوس زنده بودن را بر روی دستان سردمان بریزد، ناله تنهای را از زبان شنیدن و دلی پر غم به وسعت عالم دیدنی است. آه ای اقیانوسها قطره ای از آبهای گرمتان را بر روی سرزمین ماتمزده افغانستان بریزید تا قدر گوهری مانند مزاری را بدانیم و برای از دست دادنش اقیانوس، اقیانوس بگریم. آه ای کوهها فرو بریزید که دلهایمان چاک چاک است و برای استاد و رهبر شهیدمان و برای تنهایی و بی کسبش قوم در کویری گذاریم تا دریابیم غمها و مظلومیتهايش را. در این دنیا گمشده ای داشتیم که عمری برایش گریستیم و ناله سر دادیم گمشده ما در انتهای بی نهایت ایستاده بود همچون یک کوه استوار. و فقط با آمدن او بود که سردی دنیای خاکمان به گرمی دنیا او روشن شد و جویباری از اشک و خون را که تنهاترین ارمغانمان بود که باو دادیم. در چهار دیواری که راهی دارد به بی نهایت. بی نهایت که جز او در آن نهایت کسی دیگری نبود که به او رسیدیم، امیدها و داغ دلهایمان را در سینه ها انباشته. و تنهایی را معنا کرده بودیم و منتظر یاری گری بودیم که کلید آزادی در دستانش و لبخندی از پیروزی بر باطل بر لبانش بود. آری وقتی که او آمد. سید سید زجر را از سینه ها بیرون کشیدیم و به نزدش بردیم و طلب کمک و یاری از او کردیم و درمانی را طلبیدیم برای مداوای زخمهای ۲۵۰ ساله ستمشاهی وقتیکه او آمد با او گفتیم که انتظار چقدر سخت بود.

رهبرم انتظاری که هر ثانیه اش دنیا دنیا زجر و تنهایی و بی کسی بود. قطع امید از بودنها، روی گراندن از شادبها و گریستن بر آوارگی و بیچارگیمان بود آری رهبرم، مرشدم، پدرم با تو هستم. با تو که تنها امیدمان بودی و

چشمان گریانمان به تو دوخته شده بود باز هم می‌گویم که در حصار دیوارهای شهری بی شاعر بدنبال واژه‌هایی برایت بودم تا با آن تو را بهتر دریابم در جاده‌های که امان و پناهی برای یک رهگذر نبود در شهری که کسی جرات شاعری نداشت در دلی که نمی‌توانست چیز به جز ترس را در خود راه دهد تو حافظ جاده و شهروندان بودی تو نگهبان قلعه‌ای بودی که مردم ناموس و عزت و شرف خود را در آن قرار داده بودند، در غرویی و تنگ از روزنها خزان زده پاییز آن گاه که آسمان شروع به گریستن کرده بود و پاییز دل گل‌های شقایق را پژمرده بود و برگ‌های سبز درختان را بی رحمانه فرو می‌ریخت تو بودی که با وجودت بهار را به ارمغان آوردی آن هنگام که زمستان آمده بود تا با سرمای خویش قلب بهاریمان را از هم بدرد تو همچون ستونی محکم و استوار تکیه گاه قلب ما بودی که در مقابل این خزان ایستادگی کردی و مانع از فرو ریختن کلبه کوچکی دلهایمان شدی.

رهبرم تو زیباترین کلاس هستی که بر لب‌هایش شقایق‌ها جاری است و بلندترین قله‌ای که لاله‌ها بر آن می‌رویند و زیباترین گلی که بلبل آن را می‌بوید. تو شکوه یک احساس هستی. احساسی دلپذیر که میان خدا و قلبهای شکسته ما هستی. تو رایحه یک نسیمی در بهاران و جاری شدن یک رود در دل کوهساران.

پدرم آن چه که بر سینه اوراق تاریخ خونین کشورمان نوشته می‌شود حرف نیست، قصه نیست، اشک مردی است که از نیش قلم از پی واژه‌ای برای تو می‌گردد که این چنین بر دل صاف و سفید این دفتر لحظه‌ها و خاطره‌ها عاشقی تو را در میدان جنگ نقش می‌بندد و تاریخی خونین می‌شود که حکایت شجاعت و رشادت و ایثار و قهرمانی تو را نشان می‌دهد. رهبرم در کوچه پس کوچه‌های غربت و آوارگی بدنبال سخنی برای تو بودم. تا آن را با قلم اشک، با مرکب خون بر صفحه دلم حک کنم. چه بنویسم؟ وبه تو چه نسبت دهم. بنویسم. یک عاشق یک قهرمان، یک سرباز فداکار، یک رهبر، یک ابر مرد، یک مومن حقیقی، یک پدر دلسوز، نه تو بالاتر از تمامی اینها هستی تو آن کسی هستی که مادرگیتی از زادن تو چو فرزندی خوشحال و خندان است و گهواره لرزان زمین از در آغوش گرفتن انسانی همچون توبه خود می‌بالد و افتخار می‌کند. تو فرشته‌ای هستی که خداوند

تو را برای نجات ما فرستاده بود. تو شهیدی هستی که کبوتران حرمت در باگاہت هر صبح و شام سرود وحدت و آزادگی را سر می‌دهند. تو آن مردی هستی که خداوند تو را لایق شهادت دانسته بود و تو را به سوی خود خوانده بود. تو قهرمانی هستی که همراه با یاران فداکارت کربلای دیگری را در سرزمین افغانستان بوجود آوردی، آری تو شاه بیت ترانه‌های خلق قهرمانی، تو یک فرد نیستی تو یک ملت هستی، ملتی که همچو یک سیل خروشیدن. و این سیل جوشان می‌رود تا به دریای آزادگی و استقلال بپیوندد. استقلال و آزادی که تو با نثار خون خود و همراهات به ما هدیه کردی و ما این سربلندی و افتخار را مدیون تو و فرزندان قهرمانت می‌دانیم. اکنون که دیگر در بین ما نیستی و فرسنگ‌ها راه از ما دور می‌باشی نام و یاد و خاطرات در ذهنهایمان زنده است و قلبهایمان هر لحظه برای رسیدن به تو در طیش است. هر دقیقه، هر ثانیه، هر ساعت از زندگی‌مان تو هستی و رشادتها و قهرمانی‌ها. اگرچه هزاران شهید دادیم، اگرچه ناموس و شرفمان به باد رفت. اگرچه آواره شدیم و راهی غربت اگرچه خانه‌هایمان ویران شد و کودکانمان در مقابل چشمانمان پیر شدند. اگرچه کمرمان در زیر بار سنگین رنج و مشقت خم گشت ولی استوار همچون یک کوه ایستاده‌ایم. زیرا که ما فرزندان تو هستیم و درس ایستادگی و مقاومت را از تو پدر قهرمانمان آموخته‌ایم، آموخته‌ایم که چون تو مقام باشیم و شجاع، آموخته‌ایم که با سختی بجنگیم و هرگز در برابر دشمن گریه نکنیم و زیر بار ذلت و خواری نرویم. و ما و نسل‌های آینده افتخار می‌کنیم که فرزندان تو هستیم و خون تو در رگهایمان جاری است و ما تو را در آینه شهادت می‌بینیم که جای گرفتی، غبار و اندوه را از آینه می‌شویم تا تو را بهتر ببینیم چرا که هیچ کس دیگری لیاقت دیدن خود را در آن آینه، جز تو ندارد اکنون که به سوی او پرواز کرده‌ای و کلبه تاریک دل ما هنوز هم بدنبال نور رخ توست و در حسرت دیدار تو پیر می‌زند.

تقدیم به تو پدر مهربانم از

سوی فرزند کوچک و عاشق تو.

راهش پر رهرو و روحش شاد

□ □ □

غم هجران

از: مؤمنه محمدی

یکسال است که از غم دوری پدر بزرگوارمان، پیام آور اسلام و انسانیت و خورشید تابان حقانیت رنج می‌بریم. چشمانم قادر به دیدن و زبانم قادر به گفتن نیست. بدنم می‌لرزد و حال گفتن هیچ ندارم. احساسم به خروش آمده است اما نمی‌دانم در غم هجران چه نویسم نسیم نوازش که مهر و مهربانی در آن موج می‌زد هنوز هم می‌وزد. آن زمانی که بوی لجنزار فساد، گل‌های زیبای دشت افغانستان را می‌پژمرد. تو با کلام دل‌نشینت دوباره رویدن را نوید دادی. تبسم زیبایی که بر لب داشتی لبریز از واژه‌های امید و عشق بود و غبار غم از تن می‌شست نگاهت نگاهی آشنا بود. در چشمان زیبایت می‌شد رنج و شکستگی را دید از نگاهت باران عشق می‌بارید و در آن عظمت خورشید جای داشت نغمه کلامت زیباترین آهنگها بود و لحن کلامت بر دلها می‌نشست سخنان عطرری تازه داشتند و عطر کلامت در دشت شقایق و لاله‌ها می‌پیچید. نفس گرم‌تر شور و نوا را در سینه بلبلان عاشق بر می‌انگیخت تو درد آشنای دل‌های افسرده بودی. تو نور ستاره‌ها در سیاهی شب بودی. تو آسمان غمگین و گرفته را باراز و نیازت تسکین می‌دادی. تو از سرزمین سرخ لاله‌ها برخاستی و چون نسیم بهاری طبیعت کشور مان را زیبایی بخشیدی! تو، تو جانی تازه در کالبد اسلام دیدی و رفتنت کمرمان را شکست روز وداعت زمین و آسمان به ماتم نشسته بود شور و نوادر سینه بلبل خشکید خورشید فروغش را از دست داد و طوفان غم بیداد کرد.

اشک در چشمان خورشید، خشکید شمع از سوختن ایستاد گل بی‌عطر گشت و بهار چون خزان شد. مزاری: این چه غمی بود که بر دوش ما گذاشتی و رفتی ای کاش می‌مردیم و رفتند رانمی‌دیدیم. ای کاش وای کاش تمام لحظه‌های عمر ما یک لحظه عمر تو بود.

ای مردم رهبر عزیز مان کو؟ ای سرزمین جنگ‌زده رهبران کو؟

حالا که بار این غم را باور کنیم، ای لحظه‌ها وای روزگار هر چه زودتر سپری شو و عمرمان را کوتاه‌تر کنی که بدون

رهبر نمی‌توان زیست. ای ستارگان خاموش شوید. ای چشمه‌ها نجوید و ای رودها نجوشید، ای آسمانها فرو ریزید و ای زمین متلاشی شو! که پدرمان از دستان رفت. ای خورشید فروزان، بسوز آن قلبی که تلاشها، فداکارهای، جانفشانیها و ایثارگریهای دیده و شنیده اما به تو و اسلام ناب محمدی (ص) ایمان نیاورد.

رهبر عشق

از: شهیده

شب بود. شبی تاریک و ظلمانی، شبی سرد و خاموش. شبی هولناک و هم‌انگیز، شبی سراسر فقر و نیستی. اما تو از آن سوی کوه‌های سر به خدا کشیده وجود می‌آوری. و چه آهسته آهسته گام بر می‌داشت. از زیر گام‌های هزاران ستاره می‌چیدم تا در تاریک شب راه را گم نکنیم. و در مسیر نگاه‌های هزاران ستاره دنباله دار عشق را نظاره گر بودیم.

در یک دست عدالت و در دستی دیگر ایمان و خلوص و شجاعت داشتی و آهسته آهسته دانه‌های تسبیح حادثه‌ها را می‌چرخاندی و گذشت زمان را به ما تذکر می‌دادی. اما ما آنقدر غرق چیدن ستاره‌ها بودیم که از گذشت ایام غافل ماندیم، با لبخندهای درهای بهشت را به سوی ما گشودی. و چه زیبا بود بهشتی که تو برایمان به ارمغان آوردی و ما سخت مشغول جمع دُر و مرواریدهای غلظانی بودیم که از صندوقچه قلب سراسر ایثار و اخلاص تقدیم ما می‌نمودی و تو ما را ثروتمند نمودی، ما را صاحب ثروتی نمودی که هیچ ملتی نظیرش را نداشت. تو خود سراسر گنج بی‌پایان بودی و ما آنچنان حیران و مبهور این عظمت بودیم که حمله غارتگران را فراموش نموده بودیم.

آهسته آهسته می‌آمدی، دیگر سپیده صبح پیروزی نزدیک بود، و تو سعی داشتی تمامی به خواب رفته‌گان آن شب ظلمانی را بیدار نمایی که ناگهان با امکان توانایی رهبریت پرده، تاریک شب را کنار زدی و خورشید عالم‌تاب وجودت سراسر این سرزمین محو شده در تاریکی را روشن نمود. و ما در شور و شادی به سر می‌بردیم زیرا آفتابی این چنین درخشان تا به حال مرزین سرزمین نتاییده بود، اما

خود گفته‌ام ای کاش زبانی گویا مافوق این زبان مادی داشتم تا از تو و با تو می‌گفتم. اما فقط احساسم را برای تو می‌گویم ای نسیم خوش دشت لاله‌ها و ای باغبان شقایق‌ها. ای آهنگ زیبای عشق و ای جویبار زلال ایمان، چگونه می‌توان ژرفای ایمان تو به آفریدگار را دریابم. آینه هم در برابر پاکی قلبت شرمنده است ای پاک‌ترین آینه‌ها ای سرو بلند باغ عشق و مقاومت و ای ترنم زیبای بهار. یا معشوق دل‌های مجروح و شکسته.

صدای تو نغمهٔ بلبلان در بند بود و سخن تو گویای مظلومیت‌شان، ای رهبر عشق و ای قافله سالار اخلاص و عدالت. چه زیبا زنده کردی عدالت مولایت علی را. تو روح ایمان بودی تو تو روح مقاومت و عدالتخواهی هزاران انسان ستمکشیده دوران بودی، و روح عدالتخواهی علی (ع) بودی در کالبد عبدالعلی. تو در مصلی عشق قدم نهادی و در محراب شهادت بنماز ایستادی. رؤیایی شیرین در خاطره یک ملت بودی. تو بابه بودی بابه تمامی یتیمان و تو رمز پیروزی ملت بودی. تو خود یک ملت بودی زیرا که تو عبد خداوند علی اعلیٰ عبدالعلی بودی.

نمی‌دانم چرا زمین از شرم گریبان چاک نکرد وقتی که شاهد پرواز تو سوی آسمان بود و نمی‌دانم چرا آسمان خون نگریست وقتی شاهد بود که زمین جسم مطهرت را در دل خویش پنهان می‌کند. دریا‌های امید خشکیده‌ند و جویبارهای اراده از حرکت باز ایستادند و قنبره عروج ملکوتی تو را شاهد بودند. شقایق‌ها نسترنها پرمردند و بلبلان هم‌نوا مرغان بال شکسته غرب کابل شدند و لاله‌ها دیگر سر بلند نکردند. و اینک یکسال است که کسی به گل‌ها آبی نداده و هیچ نسیمی گونه‌های تب دار ارغوان را نوازش نکرده و دیگر شبنمی وجود ندارد تا غنچه‌ها را بیدار سازد دیگر کبوتران، سفید توان پرواز ندارند و یک سال است پرتو طلایی رنگ خورشید نوازشگر و بال‌های سوخته پروانه‌های در بند نیست، یک سال است که ملت شال ماتم بر سر نموده است و هنوز اشک در چشمانشان نخشکیده است. اما می‌دانم که تو در اوج آسمانها آسوده گشته‌ای از غم‌های این دنیای مادی و مادی پرستان روی زمین و روح پاک و مطهرت روح ملت را راهی است تا به مقصد برسند.

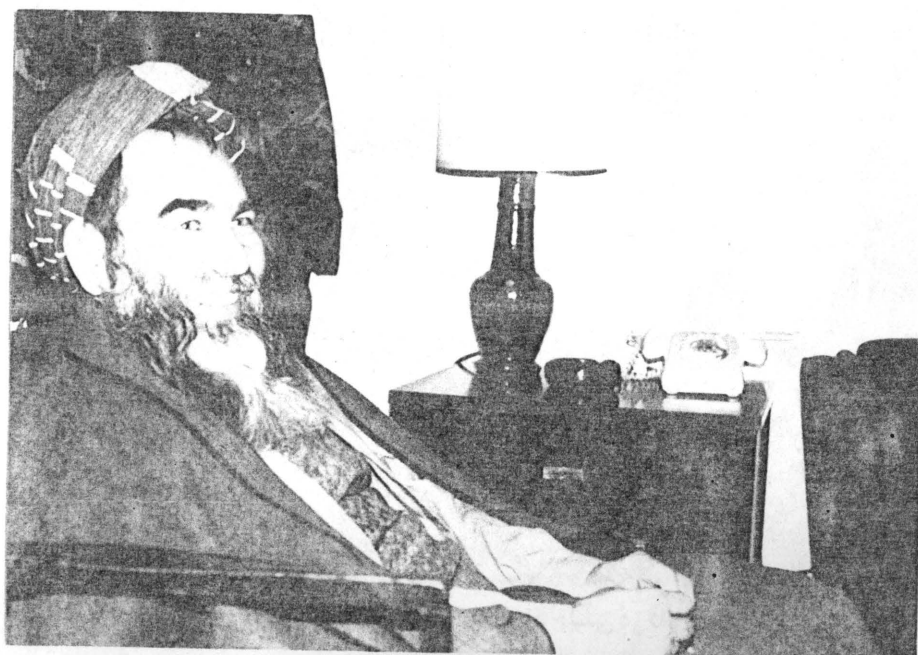
شعاعها نورانیت عده‌ای را می‌آزرد. چشمانشان در برابر پرتو نور وجودت کور شده بود و سعی می‌کردند تا پردهٔ تاریک شب را باز گردانند تا باز ظلمت و سکوت ترس براین دیار حکمفرما شود. و ما که این چنین روشنایی را ندیده بودیم فکر می‌کنیم که هرگز غروب نمی‌کنی و غافل از اینکه سیاه پوشان شب پرست، در پی غروب تو هستند. اما تو همچنان می‌تاییدی لاله‌ها و شقایق‌ها بیدار شده بودند و بلبلان بر روی شاخسار ایمان نغمه عشق می‌سرودند. گرمای وجودت نوازشگر رخسارهٔ ارغوان بود و یاس را به عطر افشانی تشویق می‌کردی. بیخ‌های سکوت و ترس را ذوب نموده بودی و جویبار عشق و اراده را جاری ساختی تا به اقیانوس ژرف ایمان و عمل برسند.

تو به شبنم آموختی که چگونه شکوفه‌ها را بیدار سازد و به پروانه یاد دادی که همساز بلبلان حرکت کند. تو سرو راست قامتی و به کوه پایداری در برابر طوفانهای هولناک حوادث را آموختی اما عده‌ای نمی‌توانستند تلاطم امواج عدالت خواهی تو را تحمل کنند و تابش شعاعهای خلوص و عقیده‌ات آنان را کور کرده بود. و حقیقت وجود تو را درک نمی‌کردند و نمی‌دیدند.

آه ما غرق در شور و شادی بودیم و از حمله شب پرستان غافل ماندیم که ناگهان با غرشی رعد و برق حادثه‌ای هولناک به خود آمدیم و دیدیم که چگونه پرده سیاه و تاریک شب دوباره بر این دیار کشیده شد و توچه زود غروب کردی ای آفتاب عشق و چه دیر طلوع نمودی؟

زمان، زمان غروب تو نبود. زیرا هنوز تمامی غنچه‌ها نشکفته بودند و جویبارها به مقصد نرسیده بودند. پس تو آن لبخندهای زیبایی که غصه را از دل هر دردمندی می‌زدود و تو ای سرو بلند عدالت خرامان، خرامان سوی قله‌های کمال رفتی و ارغوان نوازشگر گامهای استوارت شد و متلاشک بالهایشان را گشودند تا تو بر آن گام نهی. آسمان فرشهای زمردین را پیش پایت گسترد تا تو از زمین بگذری و در کارم اعلیٰ جای گیری. تا پرستوهای مهاجر بعد از این آشیانه‌ای داشته باشند و قرارت جایگاه امن آنان باشد. تو بر روی حریری از خون پا گذاشتی و ناخدايي کشتی شهادت شدی و مسافران را به سر منزل مقصود رساندی.

و من نمی‌دانم چگونه از تو و باتو سخن بگویم. بارها با



استاد شهید مزاری با شهید صادق نیلی و آقای سعیدی جاغوری

در سال ۱۳۶۹ تهران



استاد شهید مزاری و استاد خلیلی در کابل



استاد شهید مزاری و آية الله سيد محمد حسين فضل الله

از علمای بزرگ لبنان - شهید صادقی نیلی - سال ۶۹

همر زمان و یاران فداکار و دلیر استاد شهید که همراه با ایشان بدست گروهک موسوم به طالبان به شهادت رسیدند



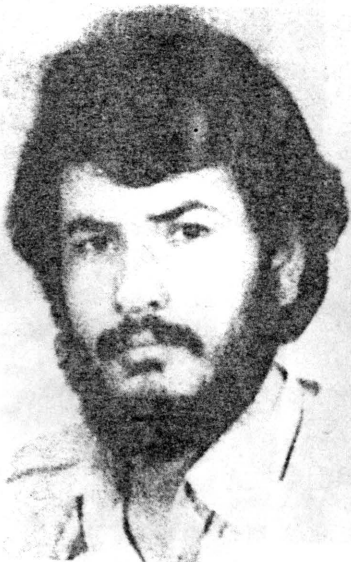
حجة الاسلام والمسلمین شهید اخلاصی جاغوری



حجة الاسلام والمسلمین شهید ابراهیمی بهسودی



جنرال شهید ابوذر غزنوی



مجاهد شهید جنرال سید علوی



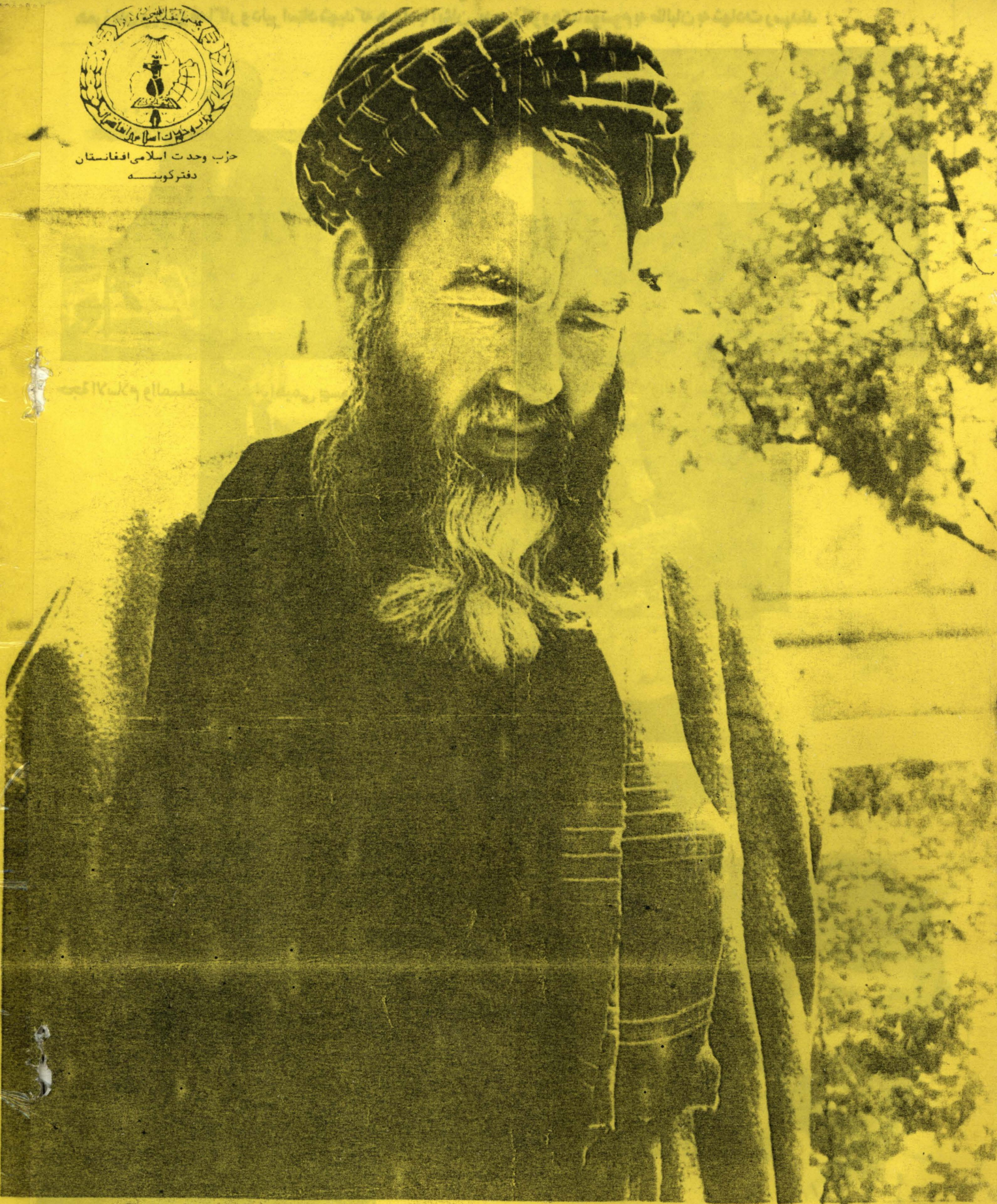
جنرال شهید حاجی جان محمد ترکمنی



مجاهد شهید عباس جعفری لومانی



حزب وحدت اسلامی افغانستان
دفتر کونړه



بزرگترین آرزوی من ایجاد یک حکومت اسلامی است که حقوق همه
ملیتها طبق اسلام به آنها اعاده شود. (استاد شهید مزاری رحمته الله علیه)